

۱۲

حیات
سید جمال الدین افغان

مؤلف: محمد امین خویکاتی مدیر و صاحب امتیاز جریده ملی انیس

حصه اول

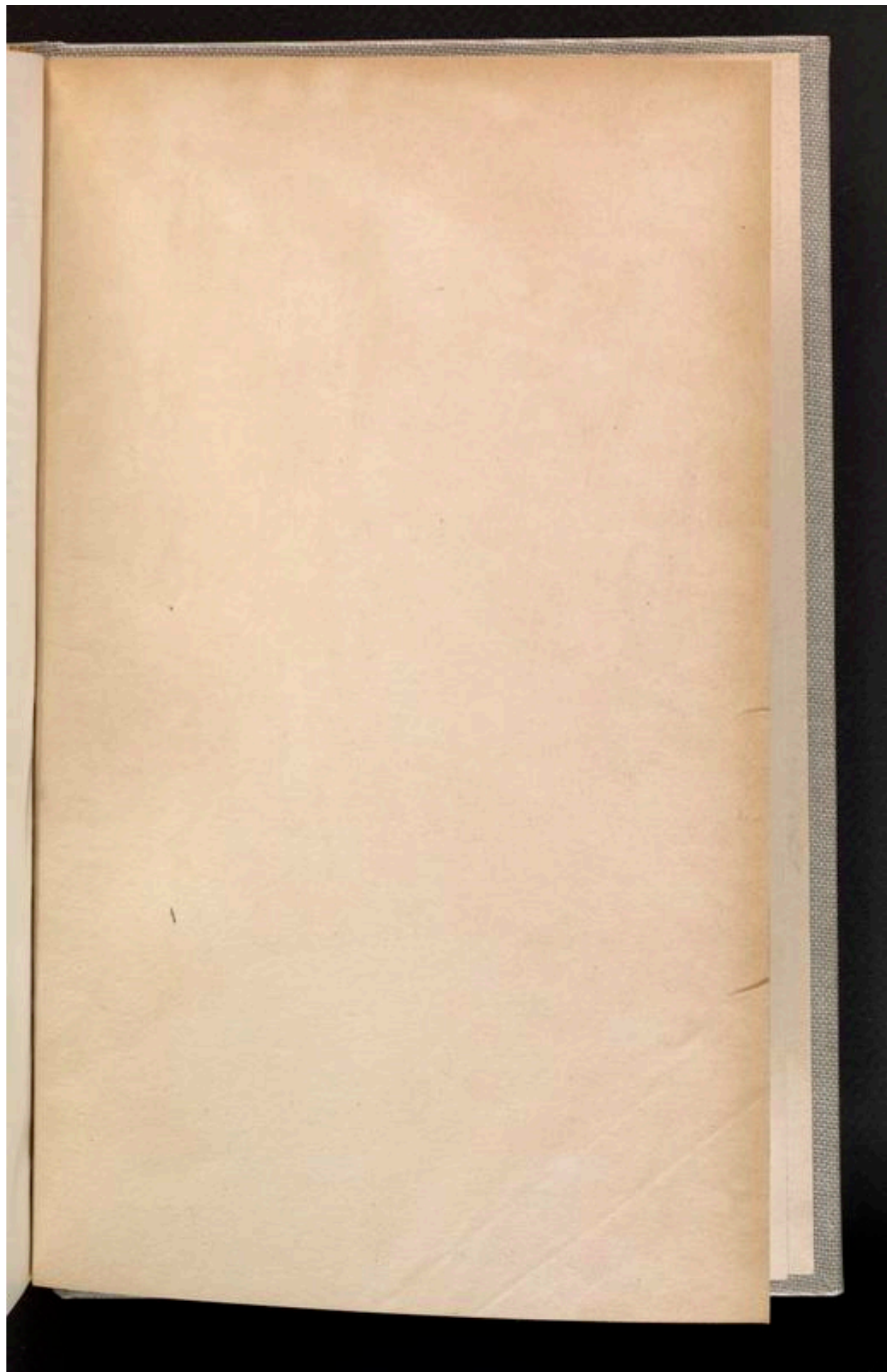
حق الطبع محفوظ

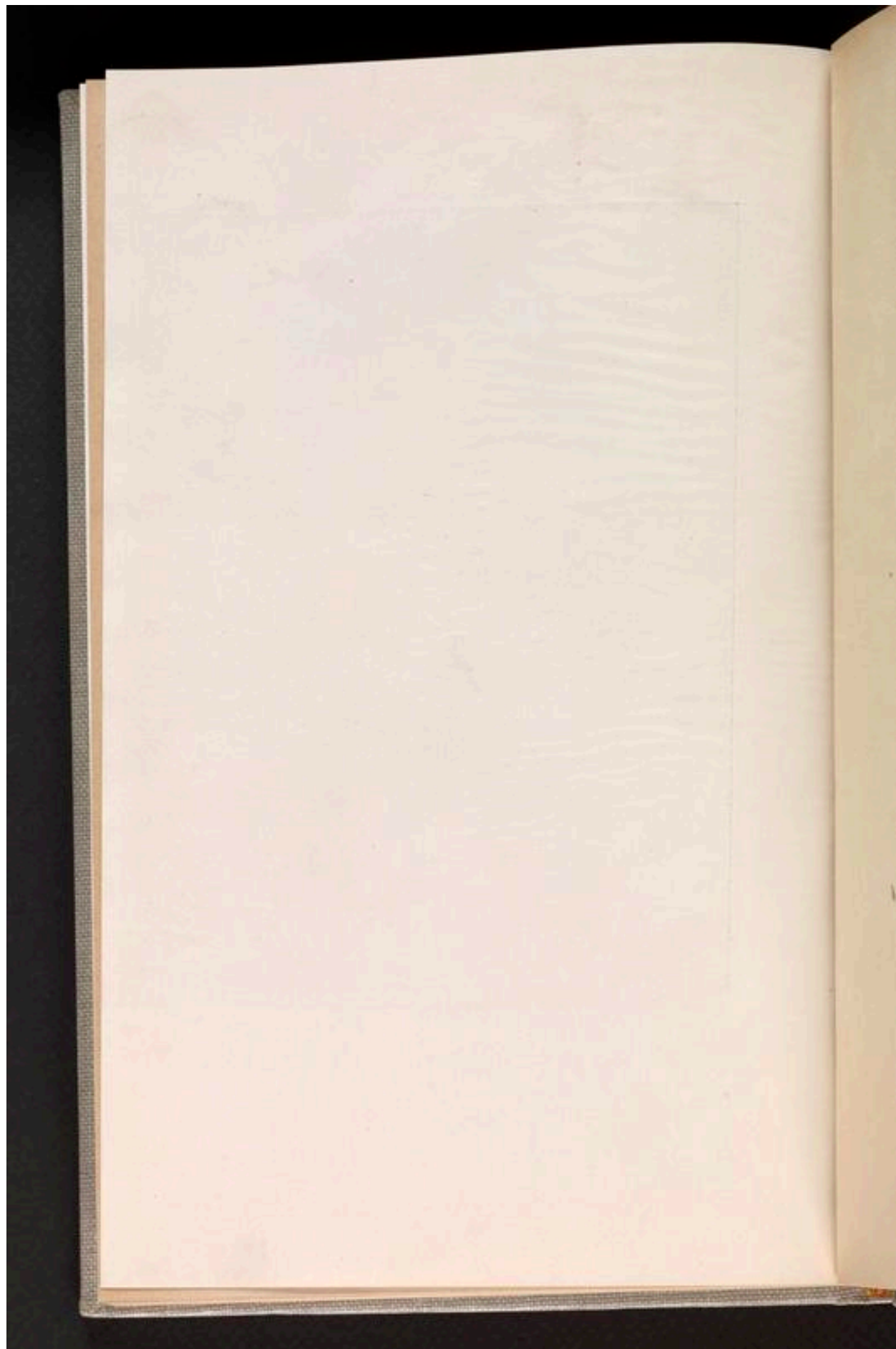
در مطبعه عمومی کابل طبع گردید

Ketabton.com

۱۳۱۸ ۱۹۳۹

تعداد طبع ۲۵۰۰ جلد







بنگاهانه حامی ترقیات کشوری و لشکری و مربی عالی معارف
بادشاه جوان و جوا نبخت افغانستان اعلیحضرت
المعزول علی الله محمد ظاهر شاه خلد الله ملكه

فهرست مندرجات

الف مضامین :

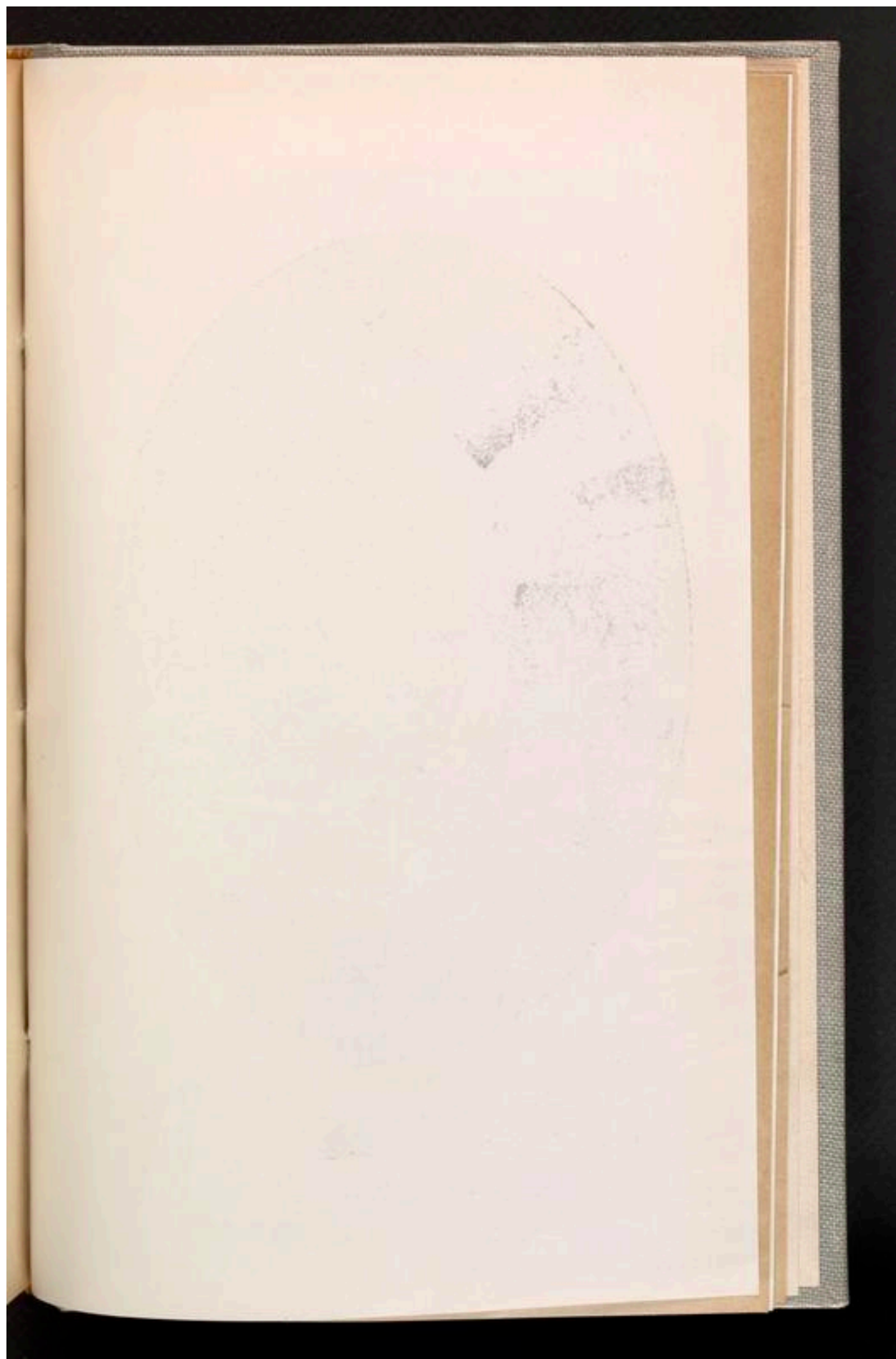
صفحه	عنوان
الف	عرض مراد
۱	مقدمه
۵	سلسله نسب
۶	یادداشت حیات ابتدائی سید
۱۱	سفر حجاز - تشکیل جمعیت ام‌القری - نهضت سیاسی سید
۱۲	شمول در محاربه هرات - وفا داری سید
۱۳	سفر هندوستان
۱۷	سید در آستانه
۱۸	ملازمت رسمی
۱۹	جمال الدین و شیخ الاسلام
۲۰	خطابه سید
۲۳	سید در مصر
۲۴	قدر دانی حکومت مصر از جمال الدین
۲۵	مداخله سید در سیاسیات مصر
۲۶	از معانی عرفانی جمال الدین به مصر
۲۸	طرز تدریس سید
۲۸	مطالعات جمال الدین
۲۹	مفاد مقاله تریه
۳۲	مقاله صنایع
۴۰	تبعید سید به هند
۴۱	سید در لندن و پاریس
۴۲	سید در ایران
۴۳	د در روسیه - سید در ایران بار دوم
۴۶	در لندن بار دوم - آخر حیات سید در آستانه
۵۲	مرض وفات
۵۴	تقالوت علییه سید
	مشرب سیاسی سید

» ب «

صفحه	عنوان
۵۹	مجلس سید
۶۰	خلق سید
۶۱	مقدمه کتاب افغان
۶۲	فصل اول وجه تسمیه افغان
۶۵	» دوم نسبت به تیزاد افغان
۷۲	فصل سوم ابتدای سلطنت افغان
۱۵۶	فصل چهارم در بیان قبائل افغان
۱۸	نصائح امیر عبدالرحمن خان به ولیعهد او
۱۹۱	شغل خاندان سید و مسقط الرأس او
	تصاویر :
سرورق	اعلیحضرت هما یونی
مقابل صفحه الف	اعلیحضرت شهید
مقابل صفحه هـ	والاحضرت صدر اعظم صاحب
» » و	» وزیر صاحب حربیه
» » ز	» » » معارف
» » ا	تصویر سد جمال الدین
۱۰	امیر دوست محمد خان
۱۴	» شبر علی خان
۱۶	» محمداعظم خان
۱۸	» افضل خان
	» محمد یعقوب خان
۲۳	خدایو اسمعیل
۷۲	سید جمال الدین در مصر
۴۰ مقابل	مکتوب سید به شیخ محمد عبده
۴۱ »	» » » محمد موبلیجی
۶۰ »	بعضی تصاویر سید در جاها و قیافه های مختلف (۴ قطعه)
	بعضی معاصرین بزرگ سید (سلطان عبدالحمید -
۶۱ »	ناصر الدین شاه ، محمد عبده ، متهدی سوادانی)



مؤسس حکومت سچیچ مدنی اسلامی افغانی وقهرمان معروف محاربه استقلال
و بطل اعظم نجات مملکت اعلیٰ حضرت غازی محمد نادر شاه
شہید راه معارف رحمۃ اللہ علیہ



(ج)

صفحه	تصاویر
۹۲	بعضی از برر کتابکه در کتاب ذکر شده (تیمور لنگ - شاه عباس - شاه حسین - نادر افشار)
۹۳	بعضی از شاهان افغان (معز الدین کیباد - علاء الدین خلجی - ابراهیم لودی - شیر شاه سوری)
۱۲۳	بعضی از شاهان افغانی (محمود غزنوی - نجات الدین غوری - میرویس خان - شاه محمود هوتکی)
۱۲۴	بعضی از شاهان افغان (احمد شاه بابا - تیمور شاه شاه زمان - شاه حاج)
۱۴۰	معاهده افغان و انگلیس
۱۴۱	عهدنامه پسران پاینده خان
۱۸۴	امیر محمد یقوب خان
۱۸۶	«عبد الرحمن خان
۱۸۸	«حیب الله خان
	جناب محمد سلام مدکور مؤلف مصری .
مقابل ۳۱۰	خطاب زیدان بدران منشی باشی سفارت مصر مؤلف و مترجم این کتاب



عرض مرام

طبیعی است سالکین طریق سعادت، هر شدمن عالیه رتبه بشریت، مصلحین فکور و سیاسیون وطن پروری که دارای روح حریت و استقلال خواهی بود و از پستان شجاعت شیر مکیده در هوای آزادی نشو و نما یافته علم و ادب فضائل و اخلاق ارجمند نخستین مهذبتر قیام آنها باشد و وجود ایشان خیر محض دانسته میشود طوری که حوادث جهان و اوراق تاریخ شهادت میدهد در جال بر جسته و فائزین زیر دست اغلباً وقتی در سحنه وجود قدم میکذارند که آتش خانمانسوز جهل و نادانی سیل مدعش نفاق و خونریزی بنیان سعادت و از کان هستی جامعه را تحت حمله قرار داده و همه در کنار پرتگاه عمیق فلاکت و ادبار منتظر سرنگون شدن ایستاده باشند مگر آغوش رؤف زادگان ممتاز و نخبه گان دودۀ آدمیت برای استقبال و حمایت آنها کشاده شده جهت شیرازۀ بندی و اوراق متشسته اصلاح مشکلات و مصائبشان قدم دانگی علم نموده همرا بر منزل سعادت و رفاهیت همیرسانند پس عموم افراد جامعه و مخصوصاً ملتیی که از بین جمعیت خود همچو دایه عظمی را بیرون نموده و پرورش داده باشند هر هون خدمات و فداکاریهای او کرده دیده و قانون حق شناسی تا زمان گردش لیل و نهار و ادامۀ روزگار حق بزرگ او را بدوش ایشان تحمیل می نماید.

آقای سید جمال الدین افغانی کسی است که صیت علم و لیاقت سیاست و نبوغش در فضای ربع مسکون استماع میشود. آن اسلام نواز مسلمانان پرور جهت از بیخ و بن برکنندن ریشه های اجانب و سلطۀ بیگانگان، برافراشتن لوای حریت و استقلال بدست گرفتن پرچم شجاعت و جوانمردی، تحصیل علوم و معارف حقیقی جامعه اسلامی را بلا امتیاز حدود و مناطق دعوت داد و بنام کلمۀ تو حیدمه مسلمانان ابتدائی بلند سالی اتحاد و اتفاق داده است.



ج ۱ع ۱ ج ۱۱۱ نشان والاحضرت اشرف معظم سردار محمد هاشم خان
مدیر معروف و حکیم حاذق ترقیات اجتماعی، سدر اعظم افغانستان



ع 'ج' ۱۰۱ نشان والا حضرت اشرف سردار شاه محمود خان غازی شجاع
معروف وزیر امور حریبه افغانستان ترقی دهنده اردوی افغانی

Pour le centenaire 1938/1938-39
de sa naissance (1838 - 1898)

(ب)

dic. 1929

خوشنود بادر و روح پر فتوح آن یگانگی و منجی ملت مترقیه افغان اعلیحضرت شهید که
نخستین بادر جدی ۸ ۳۰ از جهت قدر دانی و حق شناسی ابن بطل فرزانه این فرزند
یگانه کوهساران وطن بنده عاجز را به نگارش احوال و دورهای حیات و آثار آقای
جمال موظف فرمودند لذا بتأسی فرمایشات شاهانه و معارف خواهی اعلیحضرت محمد نادر شاه
نورالله مرقدہ ترجمه کتاب «تمه البیان» که یکی از آثار جاویدی و معرف
واقعی افغانستان اودانسته شده نماینده عالی شجاعت، حماسه، عسکریت، وطن
پروری و سلحشوری ملت غیور افغان بوده و ضمناً دروس مهمه اخلاقی و تاریخی
را به پیش گاه خوانندگان محترم تقدیم میدارد تقدیم نمودم. پسند خاطر شاه افتاد
مگر در اثر مشغلت مشاغل و مصروفیت هاتنا این زمان طبع ترجمه آن به تعویق افتاد.
چون یاد شاه جوان و حق پرور ما که داد حق شناسی و ملت خواهی را داده
مانند والد ما جد شهید و بزرگوار خویش ابطال و رجال برجسته دینی، علمی،
ادبی، سیاسی و عسکری گذشته و حاضره وطن را به بهترین صورنی تقدیر و بزرگویش
می نمایند اینک به استقبال ورود صدمین سالگه آن کوهر متلا لا و آن آفتاب
درخشان معارف یاد داشت های مطالعات خود را در یک هفته نسبت به حیات و خاندان او
از حافظه بقلم سپرده با ترجمه کتاب بکجا به طبع رسیده ایم این ار مغان راهدیه نفیسی
دانسته بحضور اشرف ملوکانه و جمیع بناء وطن اهداء می نمائیم
ذات اشرف و الاحضرت سردار محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان که در نائره
انقلاب و عمران مملکت و ترقی سائر شعب اداری دولت بقوه تدبیر دانی و همت
بازوی افراد برجسته کابینه محتشمه خویش خدمات بس بزرگ و قابل قدری نموده
اندیس اذعان کامل داریم که این کتاب عالی اصلاحی محل تمجید و قبول ذات
سامی واقع خواهد شد و چون وقت نگارش این کتاب خاتمه انقلاب بوده که خون
غیرت و فتوت افغانی در حفظ و حراست وطن در اتمهای جوشش بوده در ذات اشرف
ع، ج ۱۱ نشان و الاحضرت وزیر صاحب امور حریه سردار شاه محمود خان که

(ج)

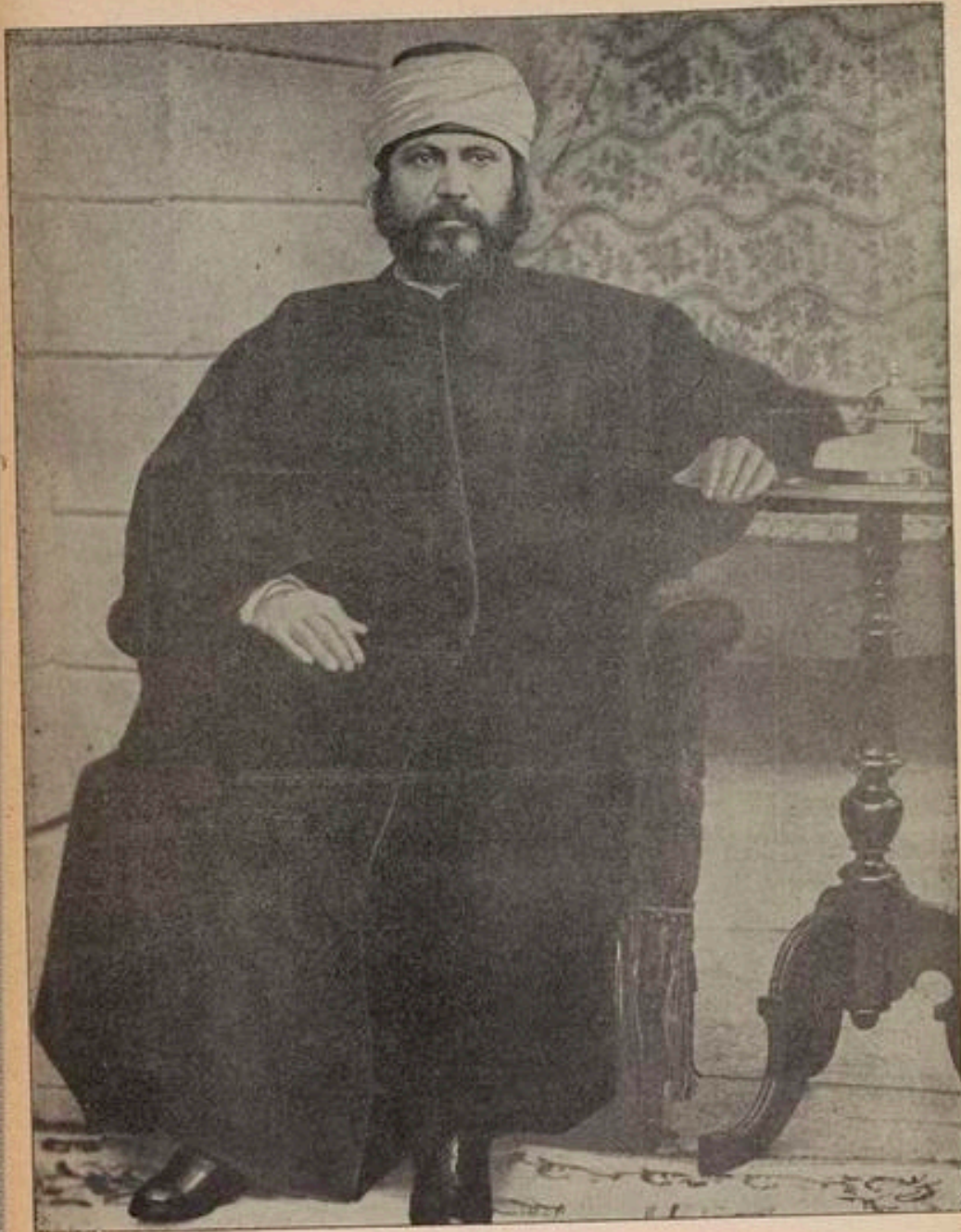


اردوی افغانستان به مجاهدت ایشان به
 منتهای جلال مادی و معنوی نائل گردیده
 اشاعت این نگارشات بقیناد و عسکر جوان
 و اخلاق حری و روح سلجشوی
 خدمت خوبی خواهد نمود.

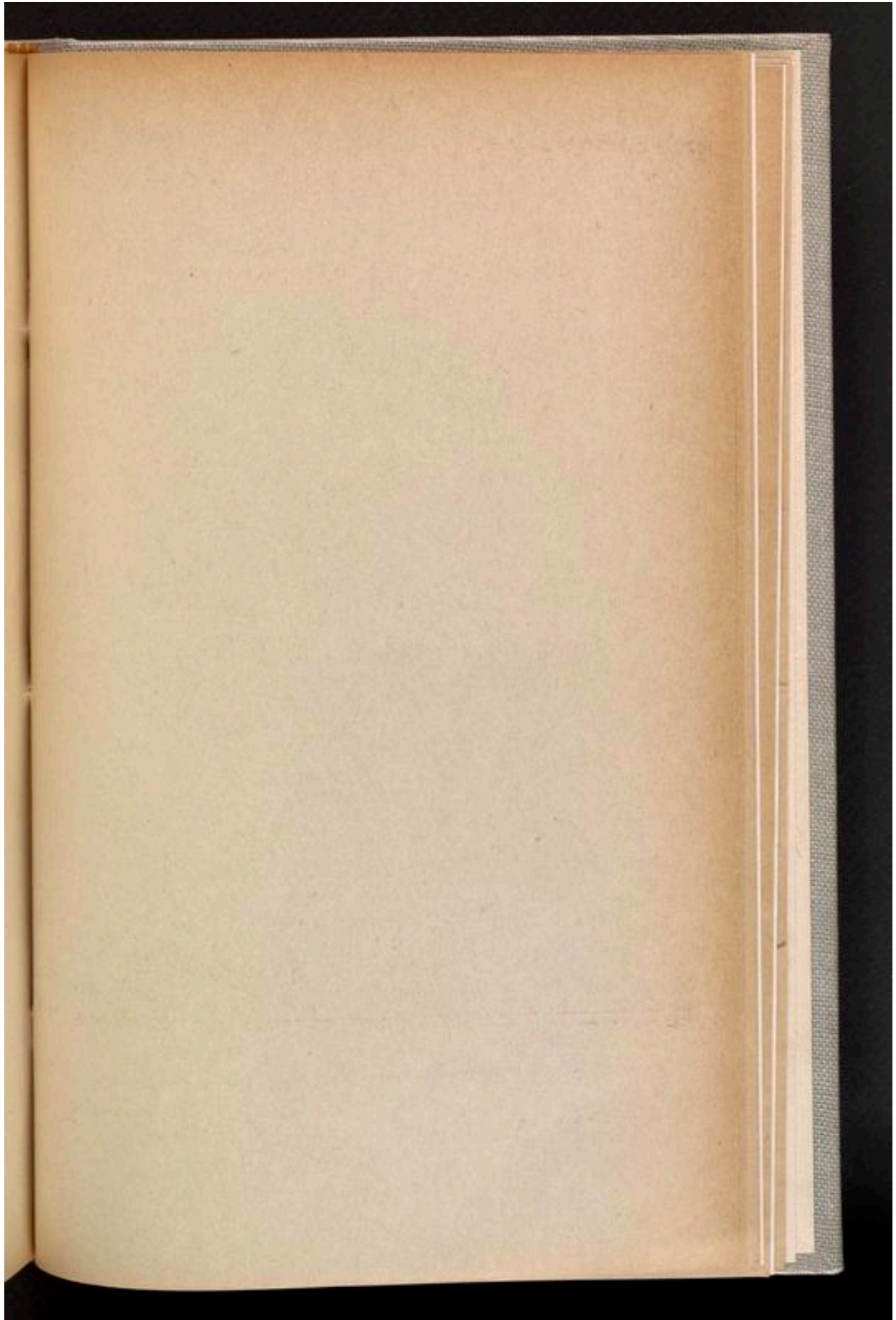
در خاتمه از مراجع و عرفان
 پروریهای وزیر جوان و درایت تخمیر
 معارف آقای سردار محمد نعیم خان که
 حقیقتاً اخلاق بلند و کمالات ارجعند

ع' ج سردار محمد نعیم خان وزیر جوان
 معارف را هنمای صحیح لهبت جدید وطن
 است کمال تشکر دارم زیرا جو صله افزاییهای منحصم سده ایشان در طبع این
 کتاب خیلی مفید و مؤثر ثابت گردید.

نا گفته نماند آنکه جهت تعمیم افاده اصل مؤلفه سید جمال الدین را به فارسی
 ترجمه نموده در تبویب و ترتیب آن که از مصنف مشوش مانده بود. زحمت کشیدم
 و بعد در اثر تبعات و استنادات موقف تاریخی دوره های حیات آقای سید
 جمال الدین افغانی را بصورت مقدمه و معرفی دو دهان و آباء و اجداد ایشان بصورت
 خاتمه صفحات چندی اضافه نمودیم. این موضوع بایستی خیلی مفصل و دارای حواشی
 زیادی میبود مگر فعلاً در اثر تنگی فرست و کثرت مشغولیت از آن صرف نظر نمودیم.
 از مطالبین محترم توقع میرود آنکه در سبک نگارش و عبارات گرسهه تحریری و مطابقتی
 ملاحظه فرمایند بنظر انعامش و تقاضای بگذراند. محمد امین خوکیانی مدیر جریده ملی ایس



حضرت سید جمال الدین افغان در استانبول (۱۳۱۳ ق)
این عکس خود را برای بکنفر هموطن خویش برهان الدین بلخی که از مصاحبین وی بود
یادگار داده است .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبدوا ياك نستعين
وصلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله واصحابه واتباعه وذرياته اجمعين.
ترقى و تعالی ملل وابسته بهارتقاء سويته عرفانی جوامع بشریست بعبارة دیگر
معارف يك کشور معيار صحيح تقدم ويشرت آن دانسته ميشود.

قدردانی و پزوهش فرزندان برجسته وذوات برگزیده انسانی که راه سعادت
و فیروزی واقعی بشر را به احسن طریق نشان میدهند از فرائض ذمه همگان بوده
عقلاً و شرعاً واجب میباشد.

زیرا نور آفتاب جهانتاب علم از روزنه دماغ رجال منور سرزده بر آئینه دل‌های
ياك و می آلايش اولاد انسان میتابد چون انعکاس آن در قلوب بی‌زنک و گوشه‌های
غیر روشن می افتد اشعه آن بحدی با فروغ میگردد که از شمع شب افروز درخشان تر
جلو می نماید. آری فرد واحدیکه حسب استعداد طبیعی خود به کمال حقیقی رسیده
باشد از فیضان عرفانی او عالم بشریت مستفید شده میتواند (و ذالك فضل الله
یوتیه من یشاء).

اگر با وجود چنان افراد عالی رتبه جامعه بشری از قائلین بی‌علمی میرا نگردند
مستلزم این نیست که در وجود ذوات ممتاز و کامل عیب مشاهده میشود زیرا خورشید
در ضیاء افشانی خود هیچ خود داری ندارد امامقاماتی که نمیتوانند رو بروی آفتاب

آیند یا حجابها مانع گردد تقیصه مهر در خشان شمرده نمیشود.

و هنمای اکمل و اتم عالم بشریت حضرت ختمی مرتبت روشنی عرفانی خود را بیشتر از شمس نصف النهار به افقار عالم فرستاده و بعد از خود ستور العمل آسمانی بسیار روشنی گذاشته است که افراد بشر حسب استعداد خردها از آن استفاده می بردارند بهر اندازه که لوحه فطرت افراد یا کثرت است بهمان پایه بلندتر استفاده گرفته و به اندازه استفاده خود قابل افاده گردیده اند.

لوحه صاف و منور سید جمال الدین افغان جمال عرفانی افغانیان را در عالم بشریت جلوه امتیاز داد.

بلی! تا فقه عشق تا تار در قفل و جبال عرض وجود می نماید و راه حله دلکش آن در شهرهای یر نفوس از ماحول رؤساء و شرفاء با نعم استشمام میگردد. میشود که از کوهستان دور افتاده از عمران و ترقی فردی بوجود آید که به وجود (ما به لا فتخار) او موطن و مولدش شهره آفاق گردد.

این امر را از نوا در نباید شمرده و گوهر همه وقت در بطون بحار و جبال تو لدی باید و تاج های سلاطین تا مدار جهان از آن مزین میگردد کوه نور جز سنگ چیزی نبود که مثل در بای نور از سنگ خارا بر آمده در اکلیل شاهان عالیشان آسیا و اروپا درخشیده میروند. بلی سنگ است و ماهیت سنگی خود را تا حدی به سنگینی رسانید که امپرا طوران جهان به داشتن آن مینا زنند.

سید جمال الدین افغان نیز به افغانیت خود مینازد و افغانیت خود را به ما هیت اصلی رسانیده ملت عزیز خویش را بدنیای طوری معرفی نموده که خوشه چنان خرمن او تا امروز از فیض میامن او بهره می اندوزند.

خوشا بحال کسیکه در حال زندگی بعدی ترقی نماید که بالای زمین وزیر آسمان

وطن خود به مقتضای 'ضاق الارض بهار حبت' نکتجید و بعد از مرگ بدرجه محبوب
باشد که در هر منزلی که فرود آمده و در هر محفلی که اخذ مقام نموده او را کأحد
منهم دانسته و به افکانش راضی نمیشوند؛ نه خیر نه کأحد منهم دانسته؛ بلکه او را
راهنما، پیشوا و مقتدی و بالآخره ما به الا فتخار خود معرفی مینمایند.

افغانیان به این مینازند و از خداوند آرزو دارند که امثال جمال را به ایشان
مرحمت فرماید تا در جلال سیاست و کمال درایت در خدمت بشریت سر افتخار را
به آسمان تحسین برسانند.

مناسب است که معدن این گوهر عالیقدر را که برای خدمت و سعادت بشریت
آفریده شده است معرفی نمائیم.

چون انسان بود و محتاج مکان و زمان بود لهذا بیان و بیان خود او را درین
امر اعتبار باید داد و اگر او را در بیان تعارف ذات او تصدیق نه نمائیم پس
سزاوار این نیست که او را بشناسیم زیرا شخصیکه نمیتواند خود را بدینا معرفی
نماید و از لوم لائم بحدی بترسد که قوم و آئین خود را بهیچ شانس نمی زیند که
او را قافله سالار کاروان ترقی خود پنداریم. کلا و حاشا که قائد علم و عرفان
در تعارف اسل و نسب 'مسلک و عقیده' ملک و ملت خود را به لباس دیگر خلاف
نفس الامر معرفی نمساید. این وضعیت از شان چنین مصلح شجاع بسیار دور است
(ولایخافون لومة لائم).

سید جمال الدین افغان فرزند عالی گهر سید صفدر است که نسب سامی او به سید علی
ترمدی (پدر بابای بنبری) می رسد. مولد مطهرش اسمعذآباد کنرا از بلاد افغانستان

است و خاندان نجیب او از زمان خانواده بابر در آن ولایات اختیاریه نموده خانی
شان بدست امیر دوست محمد خان به اشتهاء رسید خودش را با پدر بزرگوارش بکابل
خواست این گفتار را تاریخ افغانستان جمله ۱ جمله تصدیق می نماید (۱)

[۱] شیخ محمد عبده که از خواص شاگردان سید است در سفر و حضر یا او مدتها بکجا
زندگانی نموده و حصه اکثر معلومات سید از بیانات و تحریرات او فراهم می شود در مقدمه ترجمه عربی
رددهرین تالیف فارسی سید که بقلم شیخ مذکور عربی شده می نگارد که سید از يك خاندان
بزرگت بلاد افغان است که از روی کثرت نفوس صورت يك قبیله را اختیار نموده و به فاصله
سه روزه راه از کابل در خطه کشر که از مربوطات کابل است سکونت دارند.

و سید رشید زمام حرم منشی المنار مصر در مقدمه تفسیر قرآن حکیم او صاف و خصائص
سید را نگاشته و در تاریخ الامام مولد سید را چنین می نگارد که در فرقه اسعد آباد که از فرقه جات
کشر است تولد یافته و عبدالرحمن رافعی در تاریخ حرکت قومی به رشته تحریر کشیده که در فرقه
اسعد آباد که یکی از دیپلمات مربوط کشر که از معاللات کابل [بای تخت افغان] است تولد یافته
و شکیب ارسلان در حاضر العالم الاسلامی به این مسئله قلم برداشته که آسید در بلاد افغان
تولد یافته یا مطابق قول بعضی مردم در همدان ایران پیدا شده و به کابل رفته است! اخیراً ترجمه
این را می دهد که در بلاد افغان پیدا شده است یکی از استدلالات او ملاقات او با جناب سید حسین خان
پادشاه صاحب کبری ۱۳۳۱ در مکه معظمه در مراسم حج است و علاوه بر آن با سید جمال الدین ملاقات های بسیار
کرده و سید ملاقات های سلطان عثمانی را به او اظهار داشته است گو یا طول صحبت امیر الیمان و تحقیقات
او هر دو مستندند و جناب پادشاه صاحب بجهت حیات است ۱۳۰۸ که من این کتاب را ترجمه کردم
از او شان معلومات خواستم حضرت پادشاه صاحب یک شرح مفصلی تحریر فرموده بود که بد رسیده
تا بن هشره زاده افغان یوسف زئی بوده و خورد سال از والده میانه بود با جناب سید فقیر
پادشاه صاحب جد من زندگانی میکرد اوصاف و لدین سید را در مکتوب خود بیان داشته
است و علاوه بر آن پادشاه صاحب در سفر حج خود در قاهره با مدبر مرحوم مجله چهاره نمایه الاحمد خان
ملاقاتاتی افتاده بود حضرت مدبر معلوماتی از جناب پادشاه صاحب خواسته بود که آن مصاحبه
درجرائد نیز نشر گردیده است و جرجی زیدان در مشاهیر شرق در جلد دوم باعکس های سید
جمال الدین حال حیات او را نگاشته گفته که سید در خاندان علم و شرافت در اسعد آباد که
از فرقه جات کشر است مربوط کابل افغانستان است تولد یافته من تویی

و شایسته است در اسلام و التجدید نامی کتاب خود نوشته که سید در اسعد آباد فریب
کابل افغانستان تولد یافته و مستر بلنت در کتاب تاریخ سری تحریر نموده که تا زمان
[بقیه در صفحه ۵]

سلسله نسب

سید جمال‌الدین ابن سیدصفدر نواده میا ن مصطفی ، ابن سید علی ترمذی
رحمت‌الله علیه معروف به (بیر بابای بشیر) متوفی ۹۹۱ است و سید علی فرزند
قنر علی (امیر نظر بها در امیر است بدر بار همایون ابن بابر که در وقت فتح هند

[بقیه از صفحه ۴]

وصول به مصر، تجارب عالمی سید در آسیای وسطی محدود بود و او بشریب دینی علم را در بخارا
تحصیل کرده و تولدش در افغانستان است
و موسوی براون در کتاب انقلاب فارس می‌نکارد که سید ازین جهت خود را افغان معرفی نمود
که امیرش او در جمله سنی‌های مسلمان آسان گرد و از سریر سنی فارسی‌هایی که قبلاً در شک بوده
نجات یابد و در خورد سالی به افغانستان رفته اینجاموسوی براون در لباس دوستی به سید پنهان بسته
ور وایت ایرانی بودن به این می‌رسد که در قریه اسمع آباد همدان ایران تولد یافته سبب
انتساب او به افغانستان و بسندیدن این نسبت ممکن نیست که معلوم شود مگر بطریق حدس
و مصطفی عبدالرزاق در صدر طبعات ثانوی عروقه‌الوقتیه که در دمشق طبع شده می‌نکارد که آیا
جمال در قریه اسمع آباد کتیر که از محاللات کابل است در یک خاندان بزرگ بلاد افغان پیدا شده است
یا در توابعی همدان در قریه اسمع آباد ایران تولد گردیده است و در شهرهای قزوین و فارس
تحصیل کرده و بعد از آن به افغانستان رفته و قتی که اهل سنت خیال دارند افغانی الاصل نمی‌باشد
باینکه پدرش از مازندران ایران بوده که در فوج ایران مشاط بود و حکومت او را به افغانستان
فرستاده بود و آنجا اهل کرده و پدرش جمال‌الدین انجانو امدان فقه‌یابانکه در ایران از صلب او سید تولد شده
رئی من موافق این است که در افغان بودن سید نه سید اخفا کرده و نه افغانها فراموش کرده و نه به شاگردان
معاصر او در حال حیات و معات او این اشتباه پیدا شده است جری زیدان سید قدر به صفاتی میگوید که با اهل
عثمانی در لباس افغانی خود با دستار بیج بیج ملاقات نمود تنه‌اللیان که ترجمه آن اینست
حاضر است شاهد حال اوست مولانا منصور احمد انصاری میگوید که در ترکیه یک عکس به من
کسی از سید جمال‌الدین داد که به کدام جمال‌الدین دیگر بطور یادگار یا مضاء خود داده بود که از طرف
سید جمال‌الدین افغان به جمال‌الدین دیگر داده شد و من فوتوی آن عکس را برداشته گایی‌های متعددی
از آن طبع کرده در کابل بدوستان داده ام جناب سید حسن خان رئیس حری ۱۳۰۹ یک مجله الهلال
به من داد که در آن مکتوب سید جمال‌الدین بنام یک فیلسوف فرانسوی موسویورینان فرستاده شده است نشر شده
که در آن افغانی بودن خود را معرفی نموده و موسویورینان می‌نکارد که سید از قومیت که در شرق غیر قوم
خود او افغان و جاپانی‌ها دیگر قوم به نام قومیت حقیقی هیچ وجود ندارد

بدست بابر ۹۳۲ (ه.ق) بایرش همایون از قندز بهندوستان رفت) فرزند
 سید احمد نور فرزند سید یوسف نور پسر سید محمد نور بخش ترمذی پسر سید احمد
 بیغم پسر سید براق پسر سید احمد مشتاق پسر سید شاه ابو ایوب ابو تراب
 پسر سید حامد پسر سید محمود پسر سید اسحاق پسر سید عثمان پسر سید جعفر
 پسر سید عمر پسر سید محمد پسر سید حسام پسر سید شاه ناصر ابن خسر و
 معروف متوفی ۴۷۹ پسر سید جلال کنج عالم پسر سید امیر علی
 پسر سید محمود مسکی پسر سید محمد مهدی پسر سید حسن عسکری
 پسر سید تقی پسر امام موسی رضا پسر سید امام موسی کاظم پسر امام جعفر صادق
 پسر امام محمد باقر پسر امام زین العابدین پسر امام حسین شهید دشت کربلا پسر
 فاطمة الزهراء زوجه حضرت علی مرتضی و جگر گوشه محمد مصطفی صلی الله علیه
 وآله وسلم است

سید جمال الدین لقب افعالیت خود را هیچ وقت از امضاء خود حذف ننموده است.
 عکس امضاءهای خود او در متن کتاب هدامندرج است در سلسله نسب خود به اتباع
 خود صرف نام پدر و جد اعلائی خویش را که به چند واسطه به ذات شریفش می رسد
 سید علی ترمذی (پیر بابای بنیری جد سادات کمر) معرفی نموده است.

اسم سید علی ترمذی جدا مجدا و در افعالها به (لقب پیر بابا) مثل آفتاب روشن است
 سید علی ترمذی از دربار داری که پدر او بر خلاف مملکت ابا و واجدادش داشت
 دست کشیده بعد از فراغ تحصیل دست ارادت را به شیخ سالار رومی در اجمیر داده
 بعد از شهرت به تنگ آمده آرزوی گوشه نشینی کرده به اشاره شیخ خود به گوشه نشینی
 عازم گردیده چندی در کجرات پنجاب مانده در وقت سقوط حکومت همایون
 ۹۴۷ (وقت پناه بردن همایون به شاه مظفر سبغوی ایران) به عزم وطن خود قندز از
 اجمیر برای پشاور حرکت نموده بنا بر وجوهائی که در حال حیات سید علی مفصل

ذکر گردیده است چندی بعد در قوم ملی زئی یوسف زئی بمقام بنیر متأهل گردید و با اجازه والده خود در آنجا رحل اقامت افکنند در زمان حیات او اهالی تاجک کتر در وسط افغانه صافی و مهمند بر سواحل دریا معمورترین اراضی از بهسود قاسمار قابض بودند. چون خود را محافظه کرده نمیتوانستند از پیر بادهاء خواستند او شان بادهاء میان مصطفی پسر ارشد خود را به سرپرستی او شان مقرر کرد. میان مصطفی با وجود یکه بنیر را هم بکلی ترک نه نموده بود به زعامت ایشان میپرداخت اخیراً از جمله سه نفر نوادهای او میان عباس بابا و شاه جی بابا و میرزا علی شاه بابا احفاد بسیار گذاشتند دارای اولاد و احفاد زیاد گردیدند که اولاد اول الذکر به خانی کتر معرفی بودند. اهالی سرحد آزاد سواتی ها و باجوری ها بحدیث آفا کلمه پاچارا استعمال می نمایند این کلمه در کتر از میز اولاد میان عباس بابا گشت اخیراً همان نام را دیگر سادات کتر نیز حاصل کردند.

اکنون سید کتر در هر ناحیه از نواحی مملکت که زیست می نماید بنام پادشاه صاحب اعزاز آباد میشود. اخیراً در زمان امارت دور دوم امیر دوست محمد خان چون جناب سید نظیف پادشاه صاحب عوض جناب سید فقیر پادشاه صاحب پسر بزرگ خود پسر کوچک خویش سید بهاء الدین پاچارا به ولایت عهد خانی معرفی نمود برادر بزرگش بر خواسته ولی عهد خانی را در حضور پدر بقتل رسانید از آن جهت امیر دوست محمد خان جناب سید فقیر پاچارا از کتر به لغمان تبعید نمود و به پسر سید بهاء الدین پاچا سید محمود پاچا صبیبه سردار محمد کبر خان غازی را اعزازاً به نکاح داد. از جهت تفاق خانگی سادات محتاج حکومت بودند و حکومت آنوقت سید محمود پاچارا پرورش میداد شاید اقتدارشان در سال ۱۲۶۲ که سال هشتم تولد سید جمال الدین است سلب شده باشد که از بیان او شیخ محمد عبده تحریر نموده است. اساساً کلی خانی کتر بدست امیر عبدالرحمن خان بعد از مراجعت او از هندوستان ۱۳۰۴ به عمل آمده است.

گذرشات زندگانی سید جمال الدین

مولد و فامیل سید

محمد جمال الدین پسر سید صفدر سال * ۱۳۵۴ هـ ق « مطابق ۱۸۳۸ میلادی » در اسعد آباد کنر یا به عرصه وجود گذاشته پدر و مادر سید جمال الدین از طبقات متوسط بوده لیکن ایشان به خاندان بسیار مشهور مملکت خویش منسوب بودند که بر شرف نسب و علوی حسب امتیاز داشت نسب این خانواده معروف به سید علی ترمذی مشهور رسیده به چند واسطه به حسین ابن علی (رض عنهما) وصل میگردد و این سلاله در ملت غیور افغان که آل بیت نبوی را بسیار احترام می نماید و قرار بیان جناب محمد سلام مذکور سید جمال الدین به این قوم باشاهت افغان اعتزاز می نماید که در سایه جنگجویی های پرصوت خویش عزت نفس خود را بجدی محترم نگاه داشته اند که برای هیچ فرمانفرمای اجنبی اقیاد نه نمود ما ند و باین وضعیت تربیت یافته اند.

این خاندان نازمان حکومت امیر کبیر دوست محمد خان بر منطقه کنر که از ملحقات حکومت جلال آباد افغانستان است با استقلال حکمرانی می نمودند امیر کبیر حکومت کنر را از دست ایشان کشید و ایشان را از کنر به کابل آورد.

دوره تحصیل

در این هنگام عمر سید جمال الدین به هشت سالگی بالغ گردیده بود سید جمال الدین در یک مکتب خانگی (۱) به تحصیل درس آغاز نمود در ایام تحصیل ذکاوت فطری و صفاتی فطرت و تیزی ذهن او آشکارا گردیده علوم لغت عربی و صرف و نحو بیان و بدیع و معانی و انشاء عربی و علوم شرعی و فلسفه و ریاضی و منطق و نظریات طب و تشریح و تاریخ عام و خاص معلومات خوبی بهم رسانید (و مستر جورج کورتش میگوید که) از عهد طفولیت به ذکاوت نادر و مائل قوی خود در تمام رشته های فنون عسکری مهارت حاصل کرد.

باد داشت راجع به حالات ابتدائی سید.

موقعیت اسعد آباد: قرار بیان جناب سید حسین خان پاشا و مرحوم کاسید احمد خان لودین اسعد آباد مولد سید جمال الدین قریه بود مقابل یشد قریب پنجاه سال پیش
چهارم ای و نور گل که تالی آب خیزی در بای کشر آن راز بر کرد مخرابه ها و آثارش
هنوز باقیست عادت در بای کشر چنین میباشند والد سید از طرف پدر یوسف زئی و دختر
محمد قاسم مشهور است که در عصر شاه شجاع مجاهدات کرده بود و از طرف مادر سید بود
این قریه به خان کشر سید محمود یاد شاه منسوب است.



اعلیحضرت امیر دوست محمد خان

سید جمال الدین راجع به حالات خانوادہ خود در پاریس یک خطا به حضور
مخفی که یکی از افرادش مستر بلنت نویسنده انگلیسی بود ایراد کرد.
(کتاب مستر بلنت موسوم به قبضه مخفی انگلیس بر مصر)
سید در جلال آباد نزدیک نر گیاه شناس هندی معروف به (مولوی)
مجموعه علوم عصری هیئت و نجوم و غیره را آموخت (تا چند سال پیش هم بعضی هندی

ها برای جستجوی نباتات در کوهستانات مشرقی به کثرت می آمدند .
 کذا تعلیمات دینی و علوم عربی را بعد از دهر حوم سید فقیر پادشاه صاحب کنری جد
 سید حسین خان پادشاه صاحب فرا گرفت .

زمانیکه باید خود بکابل آمد در کابل در مسجد گذر گذری درس خواند
 و حکیم موسوی به این قناعت نه نموده رغبت زیادی بسوی تحصیل
 داشت تا که از وطن بسوی هند حرکت نموده و هرزحمت و تکلیفی که در این راه
 پیش می آمد آن را سهل می پنداشت و در هندوستان یکسال و چند ماه توقف
 نمود بر تحصیلات سابق باصول غربی و شرقی علوم و معارف نوی ایزاد نمود مثلیکه فارس
 و ترکی را قبلاً یاد گرفته بود انگلیسی را در این وهله درس گرفت

سید جمال الدین فلسفه قدیم را که در ضمن علوم عربی خوانده بود با فلسفه جدیدی
 که با اساس از ویائی حاصل نمود جمع نموده اقتدار رأی مخصوصی را در علوم غلبه
 و علم النفس و علم وجود و تکوین و علم اخلاق حاصل کرده کسانیکه عروقا لوقی ورد
 دهر بین او را مطالعه نموده باشند می دانند که او در بین ابن قتیبه و غزالی راه نوی
 را کشف نموده است .

سید جمال الدین فرستی رامی جست که او را به دیدن امصار و بلاد هند و مرغزارهای
 آن موقع بخشید زیرا توقف در يك محل موجب ملال میگردد و او با الطبع سفرها
 سیاحت ها مائل بوده و به کشف احوال اقوام و جماعت ها و مطالعه اخلاق قبائل
 علاقه مند بود پس احوال و اخبار هند و ستان را در سیاحت های
 خود معلومات میگرفت

سفر حجاز

در حالیکه جمال الدین در هندوستان توقف داشت به اراده‌ی اداء فریضه حج بسوی حجاز عزیمت فرموده در جزیره عربده به شهر به شهر سیر کرده می رفت تا که در موسم حج ۱۲۷۳ هـ ۱۸۵۷ م بعد از گذشتن یکسال از توقف هند به مکه معظمه رسید و در سیاحت عربستان احوال بلاد و عادات اهالی و اخلاق ایشان را تحت مطالعه گرفته بود خیرت که از سیاحت سفر حج حاصل نموده بود به او مفید گردید

تشکیل جمعیت ام القری

اولین بومی که سید جمال الدین بالای دو لار ویا افکنند عبارت از تشکیل جمعیه (ام القری) است در مکه معظمه که به پارلمان اسلامی خیلی شباهت داشت و همین جمعیت بنام ام القری جریده تاسیس نمود چون جمال الدین قبلاً در دل خود فکر ایجاد اسلامی را می پروراند و برای اظهار مافوق التعمیر خود موضع مناسبی نمی یافت و قتیکه به مکه معظمه داخل شد ذهن صاف او کشف نمود که در این سر زمین بزرگترین مؤتمرا اسلامی همساله تشکیل می گردد که نمایندگی بسیاری از طبقات اسلامی را ادا کرده میتواند زبر ا هزاران نفر از افراد مسلمین دنیا از تمام اقطار عالم هر سال در موسم معین این جا برای اداء فریضه حج فراهم میشوند و جمعیت این مرکز اسلامی میتواند که به پیشگاه این نووار دین (حجاج) دعوت خود را بیان نموده در دل حجاج اثری تولید نمایند دیری نخواهد گذشت که اثرات دعوت ایشان در بلاد مسلمین بسرعت نشر خواهد گردید لهذا از بلاد حجاز تا زمانی که نهال خوبی در آنجا نشانی و مفکوره خود را عمی نه نمود بیرون ننگر دید

تهضت سیاسی

بعد از آنکه سید جمال الدین فریضه حج را اداء کرده بلاد عربی را بدرستی سیاحت کرده و اقطار هندوستان را بخوبی مشاهده نمود و اخلاق و عادات و طرز

انتظام این ممالک را بپشم سرنگریست و بک از دائمی را در حجاز گذاشت
 بسوی افغانستان که مو لدومکن او بوده عودت فرموده بوطن خویش در حالی
 وارد گشت که بک عالم بزرگی گشته بود حکومت او را در قطار هیئت حاکمه داخل
 نمود و در این اوان امیر افغانستان امیر کبیر اعلیحضرت دوست محمد خان بر تخت
 سلطنت وطن متمکن بود و زما نیکه حضرت امیر در تهیه سفر هرات بوده و برای
 محاصره هرات قشون سوقی داد سید جمال الدین را با خود همسفر گردانیده به هرات برد

شعول در شاریه هرات

امیر برادر زاده و داماد خود سرفار سلطان احمدخان را در هرات محاصره
 نمود تا بولارا از تصرف او کشیده ضمیمه حکومت مرگری سازد و وقتیکه امیر
 بعد از محاصره مطول ویران حمت هرات و فتح آن وفات نمود زمام امارت را
 و بعهد او شیرعلی خان متکفل گشت سید جمال الدین که در عسکر پادشاهی حاضر بود
 زمانیکه شیرعلی خان و محمد اعظم خان برای پادشاهی بر سر بیکار بودند و بوطن میدان
 حرب گشته بود و هر که قوت میگرفت به زور عساکر و شوکت خود به امارت مستقل
 خود را می رسانید و این جنگهای خونین جمعیت افغانه را بر ایشان ساخته بود
 او طرفدار محمد اعظم خان بود و سید جمال الدین در عهد حکومت امیر
 محمد اعظم خان به مرتبه ریاست وزراء ترقی یافته سن او از (۲۷) سال متجاوز
 نبود و وصول این مرتبه عالی در دل امیر محبوبیتی را حاصل نموده محل اعتماد
 کامل او گشت تا سید در تمام امور مشوره و مقامه به عمل می آورد .

وفاداری سید

زمانیکه امیر شیرعلی خان بعد از وفات امیر کبیر در هرات به پادشاهی انتخاب
 می گشت محمد اعظم خان به پادشاهی او راضی نبوده با اثر آن عدم رضایت بین

محمد اعظم خان که بار اول (بنام محمد افضل خان) و شیر علی خان مختار بات خونینی روی کار آمد و هر یک از طرفین قوت و شوکت خود را می افزودند هر کدر جنگ غالب میشد به امارت می رسید.

سید جمال الدین از اول و هله طرفدار محمد اعظم خان بوده امیر شیر علی خان هر چند او را دعوت می داد او به مقابل اخلاص خویش رتبه و منصب را اعمت نمی داد زما نیکه سید با محمد اعظم خان کار می نمود شرافت و حریت فکر احترام ضمیر خود را خیلی محافظه نمود و رتبه و منصب را قربان آن ساخته دعوت امیر شیر علی خان را از روی خوف امیر سابق قبول نمی نمود بلکه از روی عدم توافق با امیر شیر علی خان دعوتش را اجابت ننمود سید جمال الدین به شکست محمد اعظم خان قوه قلب را از دست نداد چون وطن ملجاء و مأوای غا صبین و خائنین شگفته بود به قوه قلب از مملکت مدافع می نمود و با امیر شریک کار نمی کردید.

سفر هندوستان

چون سید جمال الدین در زمان حکومت شیر علی خان وضعیت را به حال خود مناسب ندید سه ماه بعد از شکست محمد اعظم خان پروگرام اصلاحی خود را بحضور اعلیحضرت امیر شیر علی خان تقدیم داشت این پروگرام را در زمانیکه سید تهیه مینمود بعضی از حاسدین او به پادشاه اطلاع داده بودند لذا قدری محل تعقیب واقع شد هنگامیکه سید جمال الدین به تدا میر پنهانی امیر بی برد از امیر اجازت سفر حج خواست تا از سطوت و شوکت او امان یابد.

امیر او را اجازت داد به شرط اینکه از راه ایران سفر نه نماید زیرا امپاد با محمد اعظم خان امیر سابقیکه با سید جمال الدین محبت داشت و او را به رتبه ریاست وزراء رسانیده بود ملاقات بعمل آورد.

قرار معلومات کاکاسید احمد خان مرحوم که توسط آقای عبدالله خان افغان نویس رسیده. امیر محمد اعظم خان تحت تربیه سید بوده و سید امید زیادی باین

شهادت داشت لیکن اخیراً روزگار به ایشان مساعدت نکرد .
 اصلاحات امیر شیر علیخان، مربوط به سیداست که روز حرکت قطعی از افغانستان نزد امیر
 رفقه طوماری باو در بالا حصار داد و در آن جمیع اصلاحات مذکور و منجمله اعلان
 استقلال سیاسی، تشکیل کابینه، تنظیم عسکر، تقویة زبان ملی پشتو، تأسیس مکاتب و راه
 ها و بوسته خانه ها و نشر روزنامه درج بود و ثانی مؤید اصلاحات مزبور ما ما غلام
 حسن خان صافی گردید .



اعلیحضرت امیر شیر علی خان

سید در ۱۲۸۵ مطابق ۱۸۶۹ بار دوم به هند آمد در این کهوار علم و ادب که دارای
 مدرسان زیاد بود از طرف اکابر مملکت پذیرائی او بسیار به خوبی انجام
 داد و به سخن او گوش میدادند و از بحر علم او سیراب می شدند و عقول و ارواح
 خود را مستفید می ساختند عزت نفس و خود داری را از او پادمی گرفتند .

حکومت هند بسیار به اجلال و کرام استقبالیان او را نمود لیکن در وجود او
نفس خروازا دی را ملا حظه نمودند که از استعمار و دول استعماری سر کس
بود و نه هر دم دعوت حریت می داد.

بنا بر انقلاب ۱۸۵۷ هندوستان در اهالی هندیک اضطراب و تشویش زیادی
دیده میشد به این جهت انگلیس ها از بقاء سید جمال الدین در هندوستان خائف
بودند و عداوت او با انگلیس ها از ایشان مخفی نمائند بود زیرا دروس
او بر دفع اختلافات اقتدار تام داشته و برای آنچه در دلهای ایشان مضمحل بود
محرک بزرگی دانسته میشد.

از این رهگذر انگلیس ها او را از تدریس علوم دینی و سیاسی باز داشته جاسوس
هارا به مراقبت و کماشند و این مراقبت ها همچو سایه هر جا با او روان بوده مصاحبت
داشتند از این باعث میدان عمل او محدود شد و دعوت او پویشیده نه ماند و درس های او
باطل گشت و حریت او زیر فشار آمد.

سید را انگلیسها از هند بسوی مصر اخراج نموده

در اوائل ۱۸۷۰ع و اوایل ۱۲۸۶هـ جهاز حامل او به بندر گناه سویس رسید سید از
انجا به قاهره سفر نموده تا ۴۰ روز توقف کرد در این ایام به قوت ذکاء خود بسیاری
از عرف و عادت مصری ها و اخلاق و سیاست داخلی مملکت را شناخته به جامع
از هر آمده با بسیاری از اساتذ و تلامذ آشنا شده از ارباب شهرت
و اعیان قوم اشخاص زیادی با وی دوستند

امام محمد عبد بهسید رشید رضاء شاگرد خود خیر و روداولین سید جمال الدین
را به عبارات ذیل تکاشته که یکی از شاگردان شامی از هر در و واق شامی های از هر
نه من اطلاع داد که یک عالم بزرگ افغان در خان خالیلی مصر فرود آمده من
از این خیر بسیار مسرور گشتم و شیخ حسن طویل را واقف ساخته به زیارت
او دعوت نمودم چون داخل میشدیم او را در حالی یافتیم که با خادم خود باو توابا افغان



اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان

سران شام نشسته بود ما را صلاح شعول در طعام دادند ما عذر پیش کردیم
پیش در خصوص بعضی آیه های قرآنی اقوال مفسرین و سؤ فیه را که گفته اند از ما
پرسیدند بعد از آن تفصیر مطالب آن را شرح میداد این بیانات او دل مرا به محبت
خویش مائل ساخته از لیاقت او خیلی تعجب نمودیم

سید جمال الدین در تهیه سفر حج از بوده و خیال اقامت خود را در آن سرزمین

مقدس نموده بود تا در جمعیتام القری که خودش در سفر اول تشکیل داد است
 افکار خود را تریق دهد در آن هوای صاف و مبری از کثافتات اجنبی و تنها جماعت
 مستعمرین که خیلی مامون بوده به حریت تمامه مشغول داشته میشد گذارنده حیات خود را
 از طمع طامعین و تجاوزات آنها مطمئن می دید زیرا این حصا ر طیبی خاک پاک
 تجاوزات متجاوزین را منع می نمود علاوه از این ها سید در این بلاد دعوت
 خود را به عموم مسلمین اشاعه داده می توانست چون به سمع عالی خلیفه عالی رتبه
 ذوق سید جهت توحید مسلمین و تشکیل جمعیتام مقری رسیده بود او را به استانه دعوت
 داد پس مقدرات خود را به مقدرات قدرت گذارنده دعوت سلطان را احترام
 نموده به استانه رفت .

سید در استانه

سید جمال الدین در ۱۲۸۷ هـ - ۱۸۷۰ ع به طرف استانه سفر نمود و از طرف سلطان
 عبدالعزیز استقبال او به اجلال و اکرام خوبی بعمل آمد و صدر اعظم
 عالی یا شاه و سائر وزراء و اکابر به ملاقات او مسرور گشتند و علماء و ادباء
 در ماحول او فراهم شدند و سید منزلات عالی در بین ایشان پیدا کرده صفت و ستایش
 او در مجالس ذکر میشد و ما نسکه سید به زبانی افغانی خویش مزین و قباء و عمامه
 پوشیده به شرف لقاء سلطان تشریف حاصل نمود سلطان با او به نشست
 زیاد پیش آمده او را بر خود مقرب ساخت و احوال قوم افغان را از او
 می پرسید و همچنان از احوال اقوامیکه سید سیاحت بلاد او شان را کرده پرسیده
 و از رأی دینی و سیاسی او سؤال کرده می رفت جواب های سید خیلی محکم و سیاسی
 و به عقل قوی و نفس خود دار دال بود و اخلاص در اسلام و مسلمانیها از آن
 هویدا میشد و سلطان بار بار او را بار میداد و سید در تمام این امور محل تعجب
 و ستایش سلطان واقع میگشت .

ملازمت رسمی

پس رأی سلطان به این قرار گرفت که از مواهب الهی سید
در امور رسمی هم استفاده بگیرد بعد از شش ماه از ورودش او را عضو مجلس
معارف ترکی مقرر فرمود.

سید در این وظیفه رسمی را که خارج وطن خویش با اول بدست آورده بود به تعلیمات
کوشش نموده اقدامات نیکو و اصلاحات مفیده در پر و غرامهای معارف به عرض رضاه



اعلی حضرت محمدافضل خان

او تعالی و افاده به وطن ثانوی بعمل آورد سید از بر آشتن خائنین قوم و مناقبین
هیچ پر و انداخته زیرا ایشان بجزر محافطه منصب های خود
که به لباس غیرت دینی و حمایت وطن نظا هرات می نما بند کاری دیگری نداشتند

جمال الدین و شیخ الاسلام

«حسن افندی فهمی» شیخ الاسلام ترکیه در این او آن دراز تعلیمات و ارشادات سید جمال الدین محدودیت فرمانفرمائی و معاش خود را مشاهده می نمود پس نسبت به جمال الدین در دل خود سوء قصدی نموده و برای کاستن اعتبار ویرانداختن موقعیت او فرصت می جست. لذا در مقابل هر رأی سید جمال الدین که در جرائد و جمعیت ها به ظهور می رسید شیخ الاسلام تنقید می نمود این تنقیدات تماماً در اثر مکر و حسد و عداوت و بغض بر وی کار می آمدند در رمضان ۱۲۸۷ هـ ۱۸۷۰ ع تحسین افندی مدیر دارالفنون از سید جمال الدین خواست نمود که در تشویق صنایع نطقی ایراد فرماید سید از او اعتذار خواست که ترکی من کمزور است بعد از الاحاح زیاد و مخایرات دور و دورا زو مساعیات متنوعه سید دعوت مدیر را قبول نمود و در منزل او برای تهیه نطق چندی توقف فرمود و بعد از تحریر آن به حضور وزیر معارف و بسیاری از ارباب مناسب بزرگ صاحب دولت و سیادت و عزت چون «منیف پاشا و صفوت پاشا» و مشیر ضابطیه «رشوائی زاده عضو مجلس معارف» آن را قرائت نمود تا اراء ایشان را حاصل نماید چون اراده دسائس و وقعت عزیمت شیخ الاسلام را دیده بود توافق حضرات فوق را قبل از خواندن نطق به محضر مجلس فرا گرفت این نطق و رضائیت تعجب حضار را تحصیل نموده برای خواندن آن میعاد معینی را مقرر نمودند و به اهالی اهمیت بزرگ این نطق را که در حیات ایشان مؤثر می باشد و نمود ساخته به شنیدن آن مردم را تشویق و ترغیب دادند و خلق بسیاری اذوق مفراط به استماع آن منتظر بودند جمعیت بزرگ اهل علم و اهل اقتدار در آن روز فراهم شدند که در صدر آن کسایر وزراء و ارباب جرائد و مجلات بود و در دارالفنون حاضر شدند از هر طرف افراد و جماعات به آنجا حضور بهم رسانیدند و در صدر مجلس

شیخ الاسلام و اطرافیان تا بعد از و معاوین معدود او قرار گرفتند لیکن با وجود وسعت مقام " در اثر جمعیت انبوه که به غرض استفاذه فراهم شده بود ند جای خالی باقی نبود

خطابه سید جمال الدین

سید جمال الدین در حال شدت چك چك ها بر فراز منبر خطابه برآمده و نطق غراه خود را که بر افکار و حکم مشتمل بود ایراد نمود - در این نطق قوم را به جسد و صنایع را به اعضاء جسم شباهت داده و گفت ز ما نیکه اعضاء و قفه می نما بند بدن می میرد و همچنان کار خانه های قوم که معطل شوند قوم نازل نموده و هلاک می نماید .

مردم به این خطاب تماماً گوش شده و چك چك های پیامی موجب تعجب حضار گردیده همه به ستائش او زبان کشودند و تفصیلات آن را امام شیخ عبده در صدر رساله دهریین چنین بیان نموده است : چون موعده خطابه سید فرار سید مردم بسوی دار الفنون متوجه گشته يك جمعیت بزرگ در جال دولت و اعیان اهل علم و ارباب جراند حضور بهم رسانیده و بزور کترین وزراء مملکت در مجلس حاضر بودند سید جمال الدین بر فراز منبر برآمده آنچه برای قراءت مرتب نموده بود ایراد نموده " حسن افندی " نظر خود را بطرف کلام او معطوف ساخته میخواست برای ارائه عدم اهمیت آن حجتی بدست آورد مگر حقیقه بمقصود خویش کامیاب شده نتوانست در خطاب خود زنده گالی انسانی را به بدن زنده تشبیه نموده و هر صنعت را به منزله يك عضو از اعضاء این بدن تصور نموده و منافی را که این اعضاء به بدن می رسانند تشریح داد پادشاه را به دماغ که مرکز تدبیر و اراد است مثل زنده آهنگری را بازو و وزارت را به جگر و ملاحی را به پای و هر صنعت از صنایع را هم چنان به یکی از اعضاء بدن شبیه ساخته در اطراف تمام این تمثیلات بیان

روشن و کاملی ایراد نموده گفت این ها اعضائی میباشد که سعادت بدن از ان ها تشکیل می یابد و زندگی جسم بدون روح صورت نمی پذیرد و روح این جسم یا نبوت است و یا حکمت لیکن فرق این هر دو آن است که نبوت عطیة الهی است و دست لاسب بر آن نمی رسد و خداوند بهر که فضل او اختصاص بخشد مخصوص میگردد و ذات باری به حکم تخصیص رسالت خود بهتر می داند آنچه حکمت است در اثر فکر و تدبیر در علوم حاصل میگردد و ذات نبوی از خطاء محفوظ می باشد و حکیم مأمون شده نمی تواند بلکه در خطاها می افتد و احکام نبوت ها به حکم خداوند اعلی نازل میگردد و باطل را گنجا نش ندارد و لا یمیت الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و تمسک بر آن از فرائض ایمان است لیکن اتباع اراء حکماء بر ذمه های قوم لازم نمی باشد مگر آنچه اولی و افضل بوده بشرطیکه مخالف شرع الهی نباشد. این است آنچه او نسبت به نبوة ذکر نموده بود و این مسئله به آنچه علماء امت اسلامی اتفاق دارند موافق است لیکن «حسن فهمی افندی» حق را باطل و نمود ساخت تا او را از کار و اعتبار اندازد پس به مردم اشاعه داد که شیخ جمال الدین گمان دارد نبوة صنعت است و برای اثبات این دعوی میکت که نبوة قرادر لفظی که تعلق به صنعت دارد ذکر نمود

• طعمون شدن جمال الدین

ترقی این خطاب را شیخ الاسلام نمیخواست زیرا در دل خود نسبت به جمال الدین بغض و حسد داشت پس او را در عقیده متهم ساخت و بعضی جرائد را به باد آوری این هنگامه تشویق داد و چندی از واعظین را در مساجد بر خلاف او گذاشت سید جمال الدین خواهش محاکمه شیخ را اسلام را مینمود لیکن بعضی دوستان او را ازین مطالبات باز داشته توسیه تامل نمودند میگفتند که در اثر طول زمان واقعه محقق خواهد شد و این دسائس بی اثر خواهد آمد مگر سید جمال الدین خاموش نشده جنگ قلمی در بین ایشان سر گرفت و بعضی از ارباب جرائد آزاد دور سید جمال الدین فراهم گردیدند

در بین هنگامه قضا هر کردید تا که حکومت بطرف فداری شیخ الاسلام حکم اخراج سید را نمود تا محیط آرام کرد لیکن این نغم اصلاح را که سید جمال الدین کشت نموده بود در ترکیه سبز گردید جمعیت اصلاحی ترکیه که از افراد بزرگ مملکت مرکب بود اصلاحات دینی را خواست نمودند و موجب حرکت سیاسی گردید که در ۱۸۷۱ بدست مدحت پاشا صورت انقلابی را تولید نمود و بر اثر آن ترکیه در قطار ملل را قیام بحساب آمد و همین مسئله باعث گردید که در خاک مصر تحت آسمان صاف آن چندی برای عملیات خویش توقف نماید.

جناب مولانا منصور انصاری از جناب مولانا محمود الحسن شیخ الہند روایت میکنند زمانی که بین شیخ الاسلام ترکیه و سید جمال الدین اختلاف نظر به عمل آمد از دربار خلافت خواست نمود که استفتاء این امر از علماء هند توسط دارالعلوم دیوبند بعمل آید حکومت ترکیه اصل بیان او را به دیوبند فرستاده استفتاء شرعی خواست در آن آوان مفتی دیوبند مولانا عزیز الرحمن مرحوم بود جواب به قلم او شان تحریر گردیده به خدمت سلطان فرستاده شد از روی آن ثابت شد که گفتار سید جمال الدین درست است از دربار خلافت با اثر جواب کافی قسطلانی شرح بخاری طبع جدید استنبول را که بار اول طبع گردیده بود به کتابخانه دارالعلوم دیوبند هدیه فرستاد که در کتابخانه دیوبند تا حال موجود است و بر آن این عبارت تحریر گردیده است و حضرت مهمم صاحب دیوبند همان روزی که در کابل به منزل بنده تشریف آورده بودند این مسئله را تا کید نمودند علاوه فرمودند که بار دوم من با دارم که از طرف سلطان عبدالحمید خان برای کتابخانه دارالعلوم ذریعہ قونسل ترکیه هدیه آورده شد و جناب قونسل در وسط کتابخانه استاد بود من میدیدم که کتاب را به حضور حضرت والد محترم که مهمم دارالعلوم بود تقدیم فرمودند که تا حال در کتابخانه دارالعلوم وجود دارد گو با سلطان عبدالحمید خان سنت خلیفہ سابق را تجدید فرمودند و بر کتاب تاریخ اهدا موجود است.

آقای سید جمال الدین در مصر

جمال الدین در افغانستان وطن عزیز خود که فضا را مخالف خود ملاحظه نمود به اراده حج تا فله از وطن برآمده در اثناء سفر حج مدت يك ماه در هندوستان توقف نمود و انگلیس ها از هندوستان بسوی سویراخراجش نمودند مدت ۴ هفته در مصر به تدریس پرداخته در اثر مسلمان شدن بکنفر نصرانی حکومت آنجا امر اراجش را صادر نمود و در حالیکه از مصر بطرف حج عازم بود



شاه اسمعیل خدیو مصر

سلطان ترکیه به استنبول دعوتش نمود در استنبول بواسطه مسئله شیخ الاسلام که علاوه بر مصائب سیاسی موجب صدمه روحانی او هم گردیده بود بسوی مصر اراجش نمودند و ادیب اسحاق شاگرد معری او می نگارند که بعد از مسئله شیخ الاسلام از ترکیه به حج بیت الله شریف

تشریف بردند و از آنجا به مصر عزیمت نمودند زیرا در سفر حج زیباصل پاشای یکی از وزراء مصر هم در آن آوان بهار اده حج بیت الله در حجاز توقف داشت بنا بر بعضی مو جبات بین ایشان مؤدت دوستی بر و کار آمد و بدعوت او عازم وادی نیل گردید

قدر دانی ملت و حکومت مصر از جمال الدین

در اول محرم ۱۸۷۱ ع ۱۲۸۸ هـ وارد مصر گردید و سید اراده اقامت دور دراز در مصر نهادت لیکن از طرف اهل اسی مصر و حکومت مصر اجلال و اکرام زیبا دی از او به عمل آمد .

تاریخ حرکت قومیه از عصر اسمعیل بیان می نماید که از ریاض پاشا وزیر حکومت اسمعیل پاشا خدیو مصر توقع نمی رفت که سید جمال الدین این قدر مهربانی نموده و از طرف حکومت برای او یک مقدار کمی از بیت المال و طبقه مقرر نماید زیرا آنها میسدا نستند که سید شخص متملق نمی باشد و تأثیر در وس دینی دعوت وطنی او را در دل اهالی بسیار مقرر فی دیده و حکومت استبدادی رو ادا نمی باشد که امداد همچو رجال را نموده سیاست او آزاد گذاشته شود با وجود آن بدون گذاردن خدمتی بدوش او (۱۲۰) بودند طلائی و طبقه سالانه برایش مقرر فرمود .

چون اسمعیل پاشا یک شخص علم دوست بوده به نشر و اعانت معارف هائل بود پس شخصیت ممتاز علمی سید جمال الدین و شهرت او در حکمت و فلسفه و تیراز و در سیاست و خدیو مصر را بر این واداشت که از بحر علم و فضل او بر اهالی مصر فیضانی برسد و حقیقت این است که اسمعیل فرصت خوبی در پیشرفت ساحه عرفانی مصر بدست آورده بود و توقف سید جمال الدین در مصر به اندازه همه موسسه های عالی عرفانی که بدست خود در مصر افتتاح نمود بود مفید ثابت گردید و خوف اسمعیل پاشا خدیو مصر از سید جمال الدین در حدود (۱۸۷۱) ازین جهت نبود که مداخلت های اجانب در آن آوان

در مصر وجود نداشت و خدیو به مراجع حکومت خود رسیده بود و با اقتدار نام در قلمرو خود فرمانفرمائی داشت مجلس شورای وارباب جراند طرفدار او بودند و بیکه او میخواست قوانین وضع میشدند و به لهجیکه میل او بود جراند نشریات مینمودند و او را ستائش میکردند سید نیز خارج علم و ادب اقدامات نمیکرد تا که در ۱۸۷۵ مداخلت های اجنبی آغاز گردید هنگامیکه خدیو سید را در مصر اجازه اقامت داد نه از داخل خوف داشت و نه از خارج.

مد اخله سید در سیاحت مصر

بهمتی که بدست سید در مصر صورت گرفته است نهضت علمی و ادبی بوده و در جنبه سیاسی فقط سال ۱۸۷۶ مداخلت نمود اما نه بر علیه شخص اسمعیل پاشا بلکه بر علیه مداخلت های اجنبی که از آن لحاظ اقدامات سیاسی را شروع نمود.

اسمعیل پاشا با حکومت ترکیه خیال همسری داشت زیرا سال ۱۸۶۹ در کنفرانس عمومی پاریس بحیث یک نماینده مستقل معرفی شده بود و راضی نمیگشت که مصر زیر اثر ترکیه زندگانی نماید بنا بر آن با حکومت آستانه هم چینی و مسابقه داشت زیرا اینکه شهرت سید جمال الدین را ملاحظه نموده و دانست که او مجموعه اخلاق حسنه است و قوه سیاسی بزرگی دارد به سلاطین روزگار فروتنی نمی نماید و بمردم و نمود می ساخت که زمامدار مصر در معارف پروری بلند تراز زمامدار آستانه است و فناء مصر برای اصلاحات مستعد تر از فناء ترکیه است پس فیلسوف افغانی را به این واداشت که در مصر احیاء معارف نماید سید جمال الدین توانست که رساله خود را در شاگردان مصری اشاعه دهد.

روزانه سه صد نفر طلاب به منزل شخصی سید حاضر میکردند و استفاده میکردند
 و این سه صد نفر شاگردان دیروز از جمله ترین رجال فردا گشتند و از نواح مصر
 شدند سید جمال الدین از روی معلومات سیاسی خویش در نظر شیوخ از هر منزلت
 خوبی داشت لیکن از روی اطلاعات دینی او شان را جلب کرده نمی توانست اما طبقه
 کلام پویش که از تمدن اروپا متأثر گشته به حضور رسید آمد و رفت داشتند و بر علاوه
 نزد معلمین مدارس و ارباب مناصب عالیة قضاء و رؤسای مصالح حکومتی با وجودیکه
 اکثریه ایشان فارغ التحصیلان از هر بودند نظریات دینی سید خیلی مقبول بود
 درین روزها شاملین از هر عبارت از دو طبقه بودند. (۱) طبقه جامد و محافظه
 کار (۲) طبقه تجدید پسند.

رجال بیدار از هر وقتیکه دیدند شیخ مسائل مذهبی را طوریکه از ناحیه نقل بیان
 می نماید از جنبه عقل نیز بر آن روشنی می اندازد دانستند که دروس او با دیانت هیچ
 تضاد ندارد پس او را وادار ساختند که در فن کلام و حکمت نظری و طبیعی و عقلی
 و هیئت و علم تصوف و اصول فقه اسلامی تدریس آغاز نماید

ارمغان عرفانی جمال الدین به مصر

شیخ محمد عبده می نگارد که خودم در اثناء تحصیل با آثار علوم عقلیه
 برخورددم و به آن میل پیدا کردم لیکن کسی را نمی یافتم که در آن معلومات وسیعی
 داشته باشد پس در تفکرات قدم لیکن از هر که می پرسیدم جواب میدادند که علماء کلام

تحصیل این علوم را حرام پنداشته اند من تعجب می نمودم که چرا حرام گفته اند و چرا
مردم در فتوای او شان تحقیق را بکار نبرده اند بعد از تفکر بسیار دانستم آنکه
چیزی را که انسان نمی داند آن را دوست ندارد بطوریکه انسان برگ های
عناب را بچوید به تلخی حنظل نمی فهمد .
درین فکر بودم که افتاب حقائق برفاق مصدر خشد و دقیق ترین مسائل



سید جمال الدین در مصر بین سنوات ۱۸۷۱ الی ۱۸۷۹ میلادی

کشف گردید یعنی افتاب مشرق زمین سید جمال الدین مبلوغ نمود و بر او مبلوغ های علم
را دائم می چید از او شان درخواست تدریس این علوم را نمودم بجا مرحمت خود را
ارزانی فرموده در درس و تعلیم دادند که آرا و واردات در تجلیات
نامیدم محمد سلام مدکور می نگارند که امام محمد عسید ه سبقر مود

کتاب زو راء دیوانی که در تصوف است با شرح قطبی بر شمسیه و مطالع وسلم العلوم در منطق و هدایه و اشارات و حکمقا لعین حکمقا لاشراق در فلسفه و عقائد جلال دوالی در توحید و تلویح و توحیح در اصول و جمعینی و تذکره طوسی در هفت از سید تحصیل نمودم .

و بعد ازین سال سعد زغلول در ازهر دا خیل گردید و نزد سید آمد و رفت داشت در اثناء این ملاقات ها مبادی حریت و اصلاح را از ایشان تحصیل نمود و در حرکت اصلاحی که بنا بر القاءات سید در اثناء درس به طلبه شروع گردیده بود دا خیل شد .

طرز تدریس سید

سید جمال الدین زمانیکه برای تدریس می نشست در موضوع هر مسئله که تحت درس بود یک بیان مفصل بصورت شفاهی تقریر میکرد بعد از آن چون عبارت کتاب خوانده می شد جمله جمله را به بیان خود تطبیق میداد در مقاماتیکه کتاب به آن مطابقت نمیکرد و جو هات کمزوری کتاب را نشان میداد و رای خود را به دلائلی که ترا و مو جود بود تقویه میکرد .

مطالعات جمال الدین

جمال الدین مهمترین مؤلفات عربی را به همین اصول درس گرفته بود و به همان اصول درس میداد و هکذا کتب جدیدیکه در علوم مختلفه به لسان عربی نوشته شده بود درس میداد .

روزی سید جمال الدین از شاگردان خود خوا هت کرد که در موضوع حریت مضامینی بنگارند چنانکه مضامین را آوردند مضمون سعد زغلول را پسندیده گفت این است

مقصود من این نکارش مرا امید واری سازد که نهضت حریت خواهی مصر از نا حیه نگارشات خوبی ترقی خواهد کرد سید به این اوضاع خویش دل مصری هارا از خود ساخته به کلام شیرین و تعلیقات مفیده خود که بر موضوعات مختلفه می نمود حکمت خود را بر عموم حضار مجلس نثار می نمود ذهن مصری هارا به راه تفکر و طرز استنباط و استنتاج سوق داد .

سید جمال الدین فن تحریر و نویسنده کمی را در مصر بسیار کمزور میدید بد و ن چند نفر نویسنده که آنها هم به عبارات مسجع تحریر نموده با بعضی کتب علمی را تصنیف میکردند دیگر اشخاص و جو د نداشت لهذا سید جمال الدین شان را خود را به تحصیل علوم ادبی متوجه ساخت در مدت کمی عده یادی از نویسندگان مصر تهیه شدند که عبارات سید جمال الدین را نقل می نمودند و در اطراف آن تشریحات داده به جرائد میسر شدند در عروه الوتقی ورد در بین و رسائل دیگر سید که آثار باقیه فضیلت اوست با مقالات قابل نقل دارند که تذکار مهمو جب ضخامت کتاب میگردد و کتاب به ضخامت می انجامد لهذا دو مقاله او که شیخ محمد عبده علاوه بر آثار مذکوره نقل نموده است خلاصه مفاد آن ذیلاً آورده میشود زیرا احتیاج امروزه ما به این دو موضوع تریه و صنعت بعدی ضروریست که برای آنها مجالس مسلسل منعقد باید ساخت .

مفاد مقاله تریه

سید مینگارد که اجسام ذیروح حیوان و انسان مثل اجسام نباتی محتاج تغذیه و تغذی میاشند طوریکه نباتات از ترکیب عناصر تکون یافته و در اثر غلبه یکی بر دیگری اعتدال مزاج نباتی بر هم میشود هکذا تکون مزاج حیوانی و انسانی محتاج حفظ اعتدال عناصر است

اگر یکی از این عناصر برخلاف دیگر سبقت و غلبه جویند مزاج انسانی و حیوانی نیز مثل مزاج نباتی به فساد و هلاک می انجامد .

برای کشت و زراعت نباتات زمین صالح و هواء مناسب از روی تجارب زراعت پیشه گان لازم می باشد و هر نبات از عالم نباتات اصول پرورش جدا گانه دارد که در نشوونما و حفظ آن از سردی و گرمی و هوای ناسا مناسب باید کوشش شود متخصصین این فن نسبت به تجزیه زمین و کیفیت جوی مناطق و استعداد کیمیاوی اراضی و مواد تقدیه و تغذی آن معلومات مسبوطنی را بیان میکنند .
 هکذا بیطاران از تاریخ طبیعی حیوانات و اقسام آن و طرز زندگی و حفظ سحت او شان بحث می رانند و در اعاده سحت آنها تدابیر علمی و معالجات فنی خود را ایراد می نمایند .

هم چنان برای حفظ اعتدال جسم انسان اطباء از خواص ادویه و اغذیه به بحث می رانند و گرمی های عذاه و دواء و برهیز و حفظ بدن از سردی و گرمی و محافظه اندازة گرمی و سردی هوا را به محتاجان تعیین می نمایند .

مریض طوریکه به علوم و تجارب عملی طبیب محتاج است هکذا به شفقت و مرحمت همت و ابتکار او محتاج می باشد زیرا اگر طبیب لائق باشد اما شفقت خود را دریغ دارد و احوال مریض را طور لازم معلومات نکند یا حالت اقتصادی او را مدنظر نداشته باشد و به عدم وصول حق از او منحرف گردد یا اهتمام حال او چون مالداران نماید و یا از بی علمی خود در تعیین اغذیه و ادویه او خطاء شود از بودن چنین طبیب بودن آن خوب است زیرا این سفیر ملک الموت مریض را به راه هلاک سوق می دهد و در فقدان این چنین شخص طبیعت طبعاً مدافعه مرض می نماید مریضان از حقه بی علاج نسبت به مریض ها نیکه آله دست اطباء جاهل و معالجهین سنگدل و طماع

میگرداند و در صحت می یابند و چنین اطباء با آله دست اعداء مریض میشوند و به مریض زهر می خورند. نند یاد را اعمال علاج و یاد ر سوء معالجه او را به راه مرگ سوق می دهند.

طوری گاین حیات سوری محتاج علاج و محافظه اعتدال مزاج می باشد هکذا حیات معنوی يك قوم به معالجه روحانی ضرورت دارد تا بین تیز بر و امساك ' خوف و جرأت نقطه اعتدال را محافظه نماید اگر قوه جرأت از انسان مفقود گردد در تجاوزات موزی ها و متجا وزین انسانی و حیوانی مدافعه بعمل نیامده و شخص عرضة هلاك می گردد .

بالعکس اگر حس خوف مفقود گردد از تهور بی جا خود را به مخاطراتی می اندازد که بدون تصور يك منفعت به وادی هلاك روان میشود

برای حفظ اعتدال مزاج روحی با طباء روحانی ضرورت می افتد تا حدود بخل و تبذیر را معرفی نمایند زیرا خاندانها طوری که از تیز بر فقیری کردند همچنین از دست امساك اتفاق پدر و پسر زن و شوهر برادر و خواهر بر هم میشوند غذا و لباس ضروری که حفظ حمت را مینماید بر آنها ندادند. آخر کارشان به بی اتفاقی منجر میگردد خاندانها بر باد میشوند اطباء این مللکات و حکماء تربیه می گویند که افراد انسانی را به حدود اعتدال معرفی می نمایند درین حکماء مثل طیب بدنی علم ' حذاقت ' تجارب ' دلسوزی ایثار ' ضرور است اگر این هارا نداشته باشند عدم وجود آنها بهتر است .

معلمین و واعظین ' خطیبان ' مصنفین نویسند های جراند همه و همه ازین طبقه مردم اند

اگر در ایشان اوصاف طیب بدنی نباشد عدم آنها از وجود بهتر است و اگر به این صفات موصوف باشند قدر دانی این طبقات و احترام ایشان از فرائض اولی جامعه است .

طوری که بدن از تغلب عناصر داخلی رو به هلاک می گذارد از تغلب حوادث
گویی خارجی نیز به معرض فناء می رسد مثلی که بدن را گرمی و سردی و فعلاً
از کاری اندازد همچنان مقصدین اتحاد و اتفاق سلامتی مزاج اخلاقی جامعه را
بر هم می زنند و جلو گیری او شان از وظائف اطباء و روسا است .
شیخ محمد عبد . می نگارد که حضرت استاد محترم بعد از توقف بیشتر
از یکسال بسوی تدریس ما مثل شده شرح اشارات ابن سینا را درس می داد
این کتابی است که مدت هزار سال در شرق تحت تدریس قرار یافته است لیکن ازان فائده
عملی نه گرفتند عین دروس او به غرب انتشار یافت و آنها به اصول این کتاب فروع را
مرتب نمودند سید در اصول و فروع آن تطبیق می نمود و یک مقاله صناعیه جامعه بر
اساس نظریات بلند خود بیان نمود که در روزنامه های جهت تعمیم فاده نشر گردیده است

مقاله صناعیه

تایید است که انسان از جمله حیوانات زمین است
طوری که چینی ها و ایرانی ها قدیم که انسان را فرزندان آسمان میدانند نمیباشد همین
انسان ادوار حیاتی خود را به ترقی پیموده از مشاهده کتشافات افریقا و اهالی
جنگل نشین آن ثابت میشود که انسان نمی تواند در اول و هله لباس خود را
تهیه و دفع تجاوزات درند ها را نماید

چون حضرت خداوند جل شانه انسان را عاجز و محتاج خلق نموده است و تمام
لوازم حیات او را از خارج بدن او تهیه مینماید و ما بحتاج او بدون حاصل نمیشود
مگر به زحمت زیاد لهذا قوه عاقله را برای او مرحمت فرموده است و این قوه عاقله
را به تعلیم مدرسه و وجود انسانی مقرر نموده است چون عقل از زندگانی نبات و حیوان
استفاده کرده لهذا نبات و حیوان بر انسان سابقه استادی دارند زیرا انسان
در طرز زندگانی پیرو آثار ایشان است و جواهر حکم فعلی و انفعالی ایشان را برای

خود چیده و در این تحصیل ندر بجا ترقی نموده گاهی به مقصد اصابت نموده
و گاهی خطا کرده گاهی حق به او کشف گردیده و گاهی پوشیده گشته و عوائق
قدری و ارادیه مانع آمده از درك حقائق او را گاه گاه باز داشته است.

و احیاناً جاذبه ها او را به اطلاع مصالح حیاتش جذب نموده به آثار
عجیبه و احوال غریبه آن برخورد است و انسان کوتلهای سفر تفکر خود را بیموده
و پرده های جهالت را از روی تحقیقات خود برداشته و در تمام این امور
از ضرورت و حاجت اطاعت نموده است اجزاء کائنات استقاده نموده
تفنن در فنون و اختراع صنایع را نتیجه از این مطالعات است بوقتی او را در چاه
اوهام انداخته و دستهای او را به زنجیرها، عادات ناقصه و افکار رذیله بسته و لانهای
اعتقادات سخیفه را به پای او در آورده است

لیکن در تمام این تشبیب و فرازا افکار صنایع کمر او را بسته کرده است زیرا در اثر صنایع
آنچه به حیوانات و نباتات از موهوبات الهی مرحمت گردیده انسان بواسطه قوه عاقله
بدل آنرا از خارج بدن تهیه می نماید و از هیچ صاحب شعور پو شیده نیست که صنعت
با فندکی قائم مقام قوه مدافعه پوست حیوانات است که انسان به قوه این صنعت از
پوشتهای درشت و موها و پشمها سردی و گرمی را دفع می نماید

و همچنان آهنگری صنعتی است که کارنول های طیور و پنجه ها و دندانهای
درنده را می نماید که انسان را از دشمنان خویش به قوه آن مدافعه بعمل می آید.
و قتیکه طبیعی بودن هم چه کمالات در وجود نبات و حیوان روشن شده و در
وجود انسان از روی احتیاجات کسبی هم لازم میشود. پس با اساس تقسیم حکماء
اهمیت صنایع را بیان می نمایم.

صنعت در موضوع خود یک قوه را نسخه فاعلی با یک فکر صحیح مثل غرض محدودالذات است

و قوه فعلی در معلم و قوه انفعالی در متعلم از جمله قوه فاعلی است و قوه تاثر و قبول
 صنعت گفته نمیشود لهذا قید قوه فاعلی لازم است .
 و قوه فاعلی زمانی صناعتی شده می تواند که این قوه در موضوع خود راسخ
 باشد و اعمال بصورت دائمی بوضعیت منظم ازان صادر شود .
 و قوه حالیه که آنا فانا پیدا میشود و زائل میگردد صنعت گفته نمیشود و
 تا زمانی که فعل آن زیر سیطره فکر نباشد هم صنعت نیست مثل تأثیرات طبیعی اشیا
 از قبیل قوه سوزانیدن آتش یا قوه امتداد دهنده حرارت و جمع کننده برودن .
 که صنعت بشمار نمیرود و اگر فکر صحیح نباشد مثل سوا فسطائی ها
 که از تمام بدیهیات منکر است یا اینکه دارای غرض محدود الذات باشد
 مثل اعمال بک جدلی که با هر چیز از راه جدال پیش آمده و تردید
 هر دلیل را می نماید و تمام فکر خود را در ازاله بر این دیگرها صرف
 میرساند این نیز صنعت نیست زیرا نیکه در وجود کلی عالم نظر شود انسان
 به علم یقین می داند که اکثر صور و کمالات آن زیر اثر قوای طبیعی و احساسی
 است از قبیل تشو نامادفع و جذب با طلب غذا و کر بیختن ار اشیا نیکه بدن را اذیت می رساند
 اما عموماً فعال کونی به ترتیب عقلی مرتب می باشد و مقصودها از ترتیب عقلی این است که
 غایبات و مقاصد ازان مدنظر باشد تا فوائد کما لیکه نظام کلی را محاطه می نماید بدست آید
 زیرا عقل بر خلاف حس اول کلی تمامی را می بیند بعد ازان بسوی جزئی
 تند رجعی ترقی می نماید نه برعکس آن .
 طوریکه زنده گانی بدون غذا و لباس انجام نه می پذیرد و غذا و لباس جز
 از زراعت و اهنگری و تجاری صورت نه می بندد و نان بدون آسیا کردن و بیختن بدست
 نمی آید هکذا حیات اجتماعی بدون صنایع قوام نه می یابد حیوان قوای دافعه
 و جاذبه را در بدن خود از انسان کاملاً ندارد لهذا برای بقا نوع خود
 بدون تناسل دیگر خدمت کرده نمی توانسد .

و آنها در اثر میل طبیعی است و نازمانی که طفل را محتاج می داند محبت فطری به خدمت اوسائق می باشد و بعد در اثر کمال از احتیاج پدر و مادر بی پروا می شوند. و حیات اجتماعی خود را محافظه کرده می توانند.

انسان چون محتاج است برای رفع احتیاج خود هر یک بدیگری خدمت می نماید و از یکدیگر استفاده می جوید.

و هر که این وظیفه را بجا آورد در حقیقت وظیفه عضویت خود را بجا آورده و عضو صالح جامعه بشمار میرود و اولاد در جمله سل ها و کور ها محسوب میشود این چنین اعضاء معطله را قطع باید کرد در بار گناه الهی و بیشگناه مردم تناسب و سلامتی اعضاء بجدی مرغوب است که هر شخصیکه فاقدان باشد در نظر مردم از اعتبار می افتند

زمانیکه اعضاء بدون اختیار از کار معطل می باشند بی اهمیت میگردند و اگر خود را قصد اعضاء معطل بسازند پس لایق است که چنین اعضاء جامعه از جامعه بریده شوند ایشان چون اباحی ها محصول دست دیگران را برای خود مباح می دانند و خود هیچ یک فائده نمی رسانند اگر اباحی ها و تکالی ها در جامعه ترقی نمایند جامعه را به خرابی می گذارد و اباحی ها اگر دست بیابند جامعه را متحل میگردانند و بدون لوازم فوری صنعتی در جامعه نخواهد ماند.

در حیات اجتماعی این چنین طبایع به منزله جذام و دیگر امراض ساریه است در اثر این امراض لا بدی است که عضو مریض قطع شده داخل آتش شود تا بدیگر آن سرایت نه نماید. فساق و فجار جامعه اگر چه اباحی نمی باشند اما در بینکاری پیشوای کاهلان دانسته میشوند لهذا چنین فساق را به کار مجبور باید ساخت اگر چه به تعذیر باشد مجابین و ابلهان و غیره چون قوم مدبر عقل ندارند و اشخاص ناقص الاعضا آلات کار ندارند پس ایشان و معذور را نباید تعزیر داد این قدر کافی است که از دل ها ساقط معذور اند. میشوند و بعض کاهلان بینکار بنام توکل استناد می جویند و کسکول گدائی را بدست گرفته حجاب مروت را دور انداخته می گردند.

و رجال بی کاریکه با اسباب حیات مقابله دارند و به توکل کاذب تکیه میکنند
و معنی حقیقی توکل را نمی شناسند و گمان بردمانند که توکل عبارت است از
معارضه با سنن الهی که در مصالح عباد او تعالی جاری آمده .

و این را قبتل و انقطاع از عالم ظاهر می نامند با جسود بیکه کشکول کفاف را
گرفته پسرده قناعت را دریده اند ایشان به منزله موی زیر بغل میباشند از
تکالیف آن بدون زحمت کشیدن و جلب عفوئت ها در صورت گذاشتن آن فائده
دیگری متصور نمی باشد .

ازالۀ این مویها و پاک کردن هیئت اجتماعی از کثافت آنها مناسب است
این صنایع بر دو گونه تقسیم میشوند اول آنکه ضروری اند دوم غیر ضروری
و ضروری باز دو قسم اند قسم اول فائده عامه دارد دوم فائده خاصه باز با متمم
این فوائد می باشند و یازیب دهند .

قسم اول آن چون آهنگری است که سائر اهل حرفه به آن احتیاج دارند
قسم دوم آن چون فن برش کردن لباس است
و قسم ثالث آن که ضروری است و فائده عامه دارد غایبه و مقصد آن نفع جامعه
انسانی است مثل آن حکمت است که قوانین را وضع می کند و راه های حیات را توضیح
و تشریح کرده و سائر نظامات را ایجاد و حدود سائر امور را تعیین می نماید و حدود
فضائل و رذائل را روشن می سازد و این صنعت از جمله کمالات عقلی و خلقی است
که به عبارت مختصر آن را حکومت عادلانه میگویند

قسم چهارم آنست که واسطه امور خیریه باشد غایبه این اشیا به مادرای نفس
انسانی می رسد لیکن به آن راجع می شود و قسم پنجم آنست که فائده آن بسیار
می باشد چون نجاری و نجارت و ششم آن چون شکار کردن است و هفتم آن
طبابت است که متمم اعمال و قوای حیوانی است و مساعد اتمام وظائف آنها

می باشد و هشتم چون رنگریزی و نقاشی و رنگ آمیزی است و اگر این مردم مهمل گذاشته شوند و این امر را پیش به برند روی مردم را از کسارها باز خواهند گردانید دام های مکر و فریب را به گردن آویخته لنگ های خدعه و فریب را کشال کرده عصای شر را در بغل گرفته جام طمع خود را ازان پر خواهند کرد نفوس ایشان از اخلاق فساد و دوست داشتن ریاست کاذبه و طلب دنیای دنی ' و حسد و حقد و عداوت ها از هر جهت مملو خواهند شد و این اخلاق خود را زیر پرده تلبیس خواهند پوشانید و بعد ازان خواهند گفت که دست های خود را زیر این پردها در آورید تا اموال مردم را بر بایند .

الحاق این مردم با باحتی ها لازم است و به هر ذی شعور واجب است که ریشه این چنین افراد را بکنند تا افکنار عوام را فاسد نسازند و بدان این فساد بر علیه عام و خاص ثابت نیاید .

پس شرافت هر صنعت با اندازه عموم موضوع و غایه آنست اشرف ترین جمله صنائع صنعت حکمت است که عبارت از سیاست باشد و اهنگری اگر چه عام المنفعه است لیکن بمقابل حکمت حیثیت خادم به مخدوم دارد .

از گذارشات فوق مجاهدات علمی او معلوم شد که شفاها و قلماً بیانا و تحریراً مردم را به سوی علم متعمق متوجه می ساخت

حالا قدری از خدمات سیاسی او بحث می رانیم چون اوراق تخمین شده ما کمتر مانده لیهذا احوال ما بعد را بصورت بسیار موجز ذکر می نمایم زیرا مردم از شرح حال سیاسی او اضافه تر خیر دارند و اگر موقع بدست آمد در تالیفات ما بعد بشرط توفیق ازان ذکر خواهد شد انشاء الله چون معر ملعبه سیاست اروپا گشته بود و دست خارجی ها اوضاع معر را چنان به خرابی رسانیده بود که حکومت از بحران اقتصادی بسیار به مشقت بوده اسماعیل پاشا جنرال قونسل

مصر جنرال استانت را واسطه ساخت که از حکومت خود يك نفر متخصص امور مالی را برای وزارت تجارت مصر استخدام نماید

وزیر خارجه انگلستان جواب داد که خواهش تحریری نماید اسماعیل پاشا قبول نمود بعد از آن انگلیس ها سهام کانال سویز را از مصر خریداری نمودند و جریده نائمز لندن نشر نمود که این دشوار است که حکومت انگلیس در خریدن سهام سویز طوری فکر نماید که علاقه انگلیس ها در مستقبل از مصر جدا باشد.

و عقب آن انگلیس ها بیک هیئت را برای وسیت کردن در امور مالی مصر فرستادند چون اسماعیل پاشا به قرض گرفتن محتاج بود آن هیئت را قبول کرد و فرزولسن انگلیس ناظر مالیه و موسیودی بلنیر فرانسوی ناظر اشغال مقرر شدند و نور پاشا رئیس بوده اما سلطه ناظر های اجنبی داشتند از این رهگذر نفوذ اجانب اعم از اینکه بر عوام باشد به رئیس خود شان قائم بود.

در این آوان سید جمال الدین رئیس جمعیه ماسونی بود و جو داورا حکومت خطرناک می دید زیرا سید جمال الدین بعد از آنکه اوقات اول روز را در خانه خود می گذرناشد در وسط روز به قهوه خانه می آمد و در ضمن تقریر خود عوام و خواص را که به دور او فراهم میشدند تبلیغات می نمود که وطن شما زیر خطرات چاره آن را باید کرد دست اجانب را کوتاه باید ساخت چند نفر از شاگردان و مخلصان او در مجلس شوری انتخاب گردیده بودند و جرأت و جسارت را از سید فرا گرفته بودند باز بار در مجالس همین مسئله را تکرار نمودند بارها مجالس شوری منحل شد اما اخیراً نائمز لندن در این موضوع نوشت که مجلس شورای و کلاسه مصریایی محافل را تشکیل می نمایند و ناظر های مصری و اجنبی را اراده خود می سازند و آنها را به پیشگاه خود مسئول و در اعمال او شان تصرف می خواهند و کلاسه الحقیقه حکومت مسئول بنام راه حکومت مسئول فی الواقعی تحویل می دهند

زما نيکه اسماعيل پادشاه از يك طرف فشار اجانب را مي ديد و از جانب ديگر
 تماثل ملت را به ازاله او مي يابيد . خودش بسوي ملت ميلان نموده او شان را موقع داد
 زير ادر اين اوان فقر مالي بحدی رسیده بود که دهقانان مصر سر خود دستار و در جان خود
 اضافی را زيير آهن نمی دیدند زنها ابراق های طلائی و نقرئی برای سود خوران به بازار
 می آوردند جمعيت فراماسونی که زير اثر سید بود در اثر مجاهدات او شان مال و ازدهاء و پيا
 در مصر به مصرف نمی رسيد و جمعيت های دعوت نصرايت کار را پيش برده نمیتوانستند
 علاوه بر آن سید اراده داشت که در تمام ممالک اسلامی تحریک انقلاب بر علیه
 دول استعماری توليد نمايد .

ليکن شيخ محمد عبده گفت که اول دول اسلامی را بيدار بايد ساخت تا بتواند
 استعمار طلبان را از ممالک خود بکشد در وحدت اسلامی نظريه سید قرار يافت
 بوده اخير به رأی شيخ آمده ازین ناحيه در راه وحدت اسلامی اقدامات شروع
 کرد در يك مقاله از مقالات عرب و قالو تقی می نگار د که ای مسلمانان از ادرته الی
 پشاور حکومت شما معتد است با هم یک دست شويد بعد از آن حکومت ایران را
 دعوت داده که ای برادران ایرانی شما برای اسلام بسیار خدمت ها کرده ايد
 امروز لازم است که دست خود را به برادران افغان خود دراز کرده اتحاد نمائيد
 و درین اتحاد سبقت کنید بعد از آن به برادران عرب و برادران ترکی خود دعوت
 اتحاد داده است .

سید جمال الدین که ذوق سياست داشت برای نجات مصر از مداخلات اجنبی داخل
 مجلس ماسونی که تابع شرق فراسه بوده داخل گردیده بود در اخير آبه ریاست مجلس
 فائز گشته بود از شاگردان و ارادتمندان اوسه صد نفر اهل علم و اهل قلم داخل شدند
 از روی گذارشات سید در هند و محاربات برادران قومی او با انگلیس ها معلوم
 میگرد که با انگلیس ها عداوت داشت لهذا در جرائد مصر و در محافل بر علیه

حکومت انگلیس مظاهرات می نمود و این روبرو به حکومت انگلیس ناگوار افتاده و مستر کلا دستون شخصاً به ازاله اقتدار او متوجه شد قونسل انگلیس حکومت مصر را به این وادار ساخت که رجال خود را در مجلس داخل کرده مجلس را متفرق سازد در خلال این احوال اوضاع مصر خیلی پر اضطراب بود تبعید سید به هند خد بوسابق مصر توفیق یا شایسید را با ابوتراب خادم افغانی او که سید او را حکیم امی میگفت ۱۲۹۶ بسوی هند تبعید نمود در این آوان در مصر مسئله عرابی یا شاسر کار آمد بنابر آن سید را از حیدر آباد دکن به کلکته فرستاد بعض میگویند ابوتراب چندی در مصر محبوس ماند .

زمانیکه سید در حیدر آباد دکن بوده مولوی محمد واصل یکی از دوستان او به سید مکتوبی فرستاده حقیقت بیچر و کیفیت بیچر بهار را بر سید سید او را جواب مفصل داد و علاوه بر آن رساله در خصوصی زد دهر بین به زبان فارسی در حیدر آباد تالیف کرده نشر نمود و در اوقات توقف در کلکته بعض محافل زمام ریاست بدست او بوده یکی از منطوق های غراء او که در یک محفل بزرگ برادران هندی بیان داشته بود یکی از جرائد هند سال ۱۳۰۴ شمسی نشر نموده این بنده عاجز مدیر انیس در آن آوان جریده شریفه اتحاد مشرقی جلال آباد را اداره می نمود در شمار های همان سال نشر گردانیده که خیلی متنازم که حریق جلال آباد در زمان انقلاب اداره اتحاد مشرقی سوخته مجله هائی از آن فی الحال حاضر نیست که نطق موسوف از روی آن اقتباس میشد .

بعد از آنکه تصادفات فوج انگلیس در مصر خاتمه یافت سید را اجازه داد تا هر جا که میخواهد برود .

سید برای اقامت خویش لندن را انتخاب نمود و به شاگرد رشید خود شیخ محمد عبده به شام مکتوب فرستاده نوشت که من اراده لندن دارم و از انجا به پاریس خواهم رفت مکتوب خود را با اداره جریده اشراق و العرب با در جای موسیو بلنت

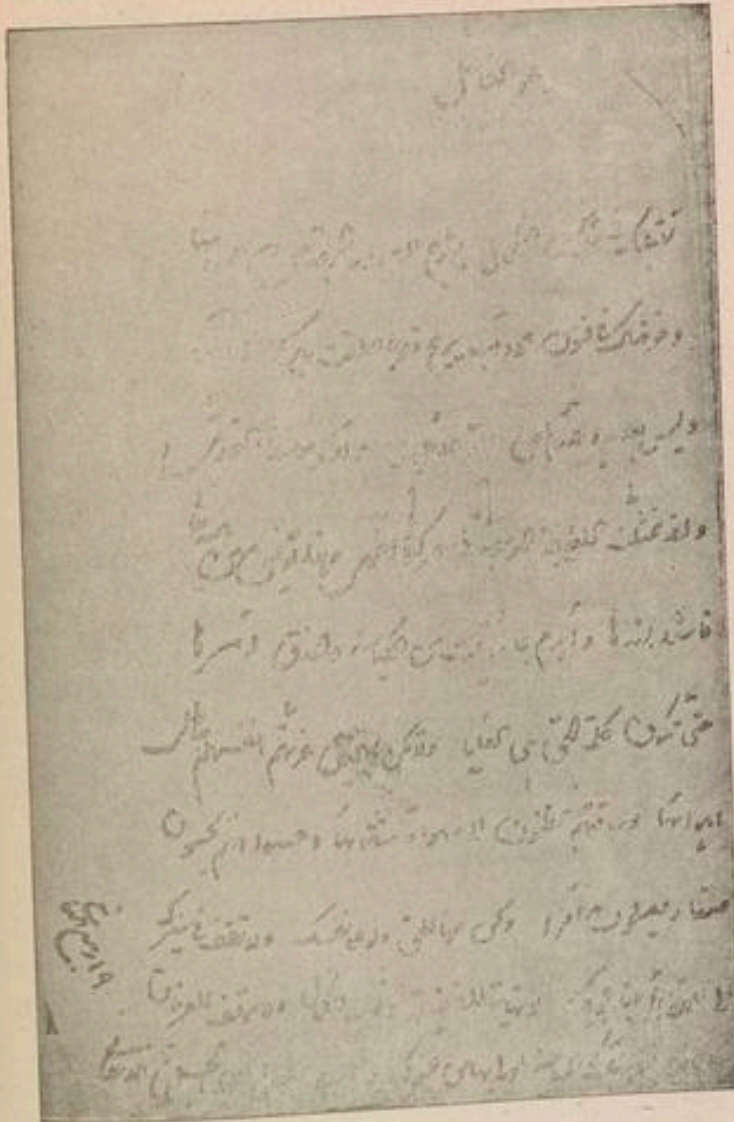
شیخ محمد قاسم مشایخ ترجمه و تالیف
 در بیان بحیرت مسیح جز آنکه تفسیر به ما نشاند اکنون علی القدر مسیح
 فاش شده است هرگز در ظهور و ظهور شداد نیست که در سینه است
 به شما مشهور است همیشه در سینه العالم تکلمه الخیر و در تفسیر که
 کتاب بحیرت مسیح مع اهداف (خبر از خود و غیره) و غیره که
 و در وقت ادوات مشاهده و در شکرت که در سینه مسیح در کلام
 و این کتاب در سینه مسیح است که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 و در سینه مسیح است که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 قیام بقوله شکره کلمه بحیرت مسیح و در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 مسیح (در سینه مسیح) که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 (مشرق و غرب) ادوات است که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 کلمات انقضت می باشد از سینه مسیح و در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 زخم و سحر است و تفسیر و تفسیر در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 سلم که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است و در سینه مسیح است

جمال الدین محمد علی افغانی

در سینه مسیح است که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 و در سینه مسیح است که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 در سینه مسیح است که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است
 در سینه مسیح است که در سینه مسیح است و در سینه مسیح است

مکتوب تاریخی ۲۳ ستمبر ۱۸۸۳ میلادی
 که جناب سید جمال الدین افغان به شیخ محمد عبده در
 خصوص اطلاع در وقت عزیمت به لندن نگاشته است.

مکتوب سید جمال الدین افغان است که به نام محمد موبلحی شاکر دغریز او
در مصر بغرض تحسین اثرش موسوم به عیسی ابن هشام تحریر نموده



مکتوب سید جمال الدین افغان است که به نام محمد موبلحی شاکر دغریز او
در مصر بغرض تحسین اثرش موسوم به عیسی ابن هشام تحریر نموده

بهمن بنرستید و شما را هم لازم است که به فرانسه بیایید که او را این مکتوب را در صفحه
مقابل بخوانید :

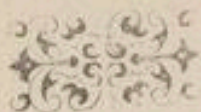
سید در لندن و پاریس

سید ابتداء به امریکا رفته در اطراف قوانین مشروطه آنجا مطالعات نمود و پس
از چندی به لندن آمده با مشاهیر حکماء آنجا ملاقات ها نموده شهرت علم
و فضل خود را آنجا گذاشته به پاریس آمد و شیخ محمد عبده آنجا با او ملاقی شده
و موقعیت علمی سید در اروپا به اتمام شهرت رسید .

جمعیت عروۃ الوثقی مصر از سید و شیخ خواش نمود تا جریده به نام عروۃ الوثقی در
پاریس تاسیس نماید این خواش را پذیرفته ۱۸ شماره عروۃ الوثقی را نشر نمود
که به دعوت قرآن سائر مسلمانان جهان را به اتحاد دعوت داده بر خلاف دول استعماری
انگلیس و روسیه اقدامات کرد انگلیس ها اخیراً دخول جریده را در اقطار مصر
و هند و ستان سانسور کردند این جریده که مفکوره سید را در عبارات شیخ
دارد در دنیا اهمیت بزرگی را تولید نمود و بارینان فیلسوف فرانسوی مباحث شفا هی
و مناظرات قلمی در خصوصی استعداد مذهب اسلام به علم و ترقی عصری بوجود
آمده و این حرکت بعد از سید تا سالهای بسیار باقی ماند در این آوان در سودان
محمد احمد نامی یکی از احباب سید ظهور نموده بود و سید تقویه او را می نمود
لارڈ سالیبری و لارڈ چرچل سید را به لندن دعوت داده نظریه او را نسبت به مهدی
می خواستند معلوم کنند بعد از اظهار رأی درین خصوص خود از لندن به پاریس عودت
نمود در این سفر با بسیاری از سیاسیون و اهل علم انگلستان اتفاق ملاقات افتاد .

سید جمال الدین در ایران

بعد از آن و تلگراف شاه ایران به دعوت او رسید سید به ایران حرکت نمود از طرف شاه و مامورین بزرگ دولت و اهالی و علماء استقبال او به عمل آمد شاه در دربار عام و در مجالس خصوصی و به حضور شاهرا دگان به فکر و تدبیر علم و سیاست سید تحسین ها می کرد اخیراً سید را به رتبه وزارت حرب مقرر نمود وزیر نظر داشت که او را به سدارت عظمی انتخاب نماید زمانیکه از روی معلومات علمی و ترقیات فکری اثر و اعتبار او در ایران بحدی ترقی نمود که خانه او مرجع اهل علم و اهل فضل و از باب وجاهت گشت شاه خائف گردید از جانب دیگر پیشنهاد سید را که در اصلاحات مملکت ترتیب داده بود صدراعظم به حضور شاه چنان جلو داد که این امور با وجودیکه تا فعلاً لیکن اعتبارات را تقسیم مینماید و وقار به شخصی شایسته می رساند و مملکت مساعد نیست که این پر و کرام در آن اجراء گردد سید اوضاع جاریه را احس کرده به عذر تبدیل آب و هوا اجازه رفتن به روسیه خواست در موقع حرکت از طهران شاه يك مبلغ پول بایک زیور العاس بقسم یادگار برای او فرستاد اما سید پول را رد و آن هدیه را به پسر میزبان خود حاجی امین الضرب بخشید . میگویند در بنوقت کاتگوف مدیر جریده (مسکوی) ازاد خواهش آمدن روسیه را نموده بود .



سید در روسیه

در روسیه استقبال سید از طرف حکومت و اهالی به پایه عالی به عمل آمد و در خصوص مسلمانان ترکستان به حکومت امپراطور روسی مصالح خود را احالی ساخته مفاد اتفاق و دلجوئی مسلمانان را به او شان فهمانده به طبع نمودن قرآن کریم و بعضی کتب دینیه او را و ادار ساخت در حالیکه او در پترسبورگ بود شاه ایران به نمایندگی یازیس عازم گردید آنجا ملاقات سید را خواهش کرد لیکن سید تعلق نمود. تفصیلات این موضوع در الفلاح مصر اشاعه یافته است.

زمانیکه شاه به میونخ رسید آنجا سید با شاه ملاقات کرد و شاه در وقت مراجعت او را به ایران مکرر دعوت داد سید با شیخ عبدالقادر مغربی در محالس خود گفت که بعضا که بر العمان مرا با شاه ملاقی ساخته شاه را به این مسئله وادار ساختند که مرا با خود برده به ریاست وزراء مقرر نماید شیخ گفت در حالیکه به یابندی عقیده اهل سنت شهرت تام داری چنان ترا به ریاست مقرر می نمایند او گفت این عوس و جنون است که از طرف شاه به عمل می آید. سید دوباره با ایران رفت.

سید در ایران بار دوم

بعضی شکوک شاه در سفر اروپا نسبت به سید زائل گردیده بود و در نوبت اخیر در مهمات امور با او مشوره میکرد و در تقنین قوانین از فکر او استفاده می گرفت. باری علماء ایران خواهش کردند که برای حکام قانونی باید ساخته شود که دست تجاوزات حکام را باز دارد سید جمال الدین این مسئله را پویشیده نگاهداشت لیکن در امور اداری چنان اوضاعی مشاهده میشد که صبر کردن به آن دشوار بوده سید به شاه عرض کرد شاه توافق نمود و این توافق میرزا علی اسفرخان صدراعظم و دیگر ارباب نفوذ را آزرده ساخت به شاه عرض کردند که این مسائل اگر چه مفید است لیکن به حالت ایران مطابقت ندارد و اعتبارات شاه را کاسته به قدرت دیگران می افزاید.

سید نیز اهالی را بسوی اصلاحات ملتفت می ساخت و در جرائد نسبت به نقائص
اداری معائنات می نمود این اقدام اصلاحی او را بعدی محبوب ساخت که
صبح و شام ارادتمندان به مجلس او حضور بهم می رسانیدند درین بین وضعیت شاه
نسبت به او تغییر کرده سید به شاه عبد العظیم رفت مردم از مجالست او دست
نکشیدند لیکن بیش آمد مرص او را از ملاقات باز داشته و بر فرائض
افتاده بود در این حال از طرف شاه پنجاه نفر سوار برای اخراج او رسیده
او را زور لانه کرده به حدود خاقین به خاک عثمانی رسانیده تبعید کردند.
زمانیکه سید به بصره رسید در عین مرضی در محافل از مظاهرات برخلاف شاه
باز پیامد در جرائد و مجلات به نقائص ایران نشریات می نمود.

اخیراً مکتوبی به حاجی مرزا محمد حسن خان شیرازی رئیس مجتهدین از خط
دماغ و سوء اقدامات شاه نکاشت خیر داده که شمارتیس روحانیون ایران می باشد
و می توانید اهالی را بدین امر فراهم نمایند تمام ایران به گفته شما عمل مینمایند
شاه زمام امور سلطنت را بدست زندیقی داده که در محافل به ابیاء دشنام میدهد
و شریعت آسمانی را مامور به نمیداند و علماء دین را اهمیت نمیدهد ویر هیز گاران
امت را به زشتی باد میکنند و سادات کرام را تحقیر می نمایند و با ناصحین و اعض
معامله مثل معامله با اراذل دارد و رؤسای دین را توقیر نمیکند.

شاه بعد از بازگشت از سفر اروپا مشاعر خود را باخته و اخلاق را از دست داده
این مجرم بلاد اسلامی را فروخته میرود لیکن از جهت خست مزاج به ارزان ترین
قیمتها می فروشد ای فاضل اعظم و ای حجة الاسلام اگر شما امروز چاره این را
نه نمایند اعداء اسلام بر ما لک اسلامی که موطن دین محمد علیه الصلوٰة و السلام
است قابض نخواهند شد.

اگر شما چاره مملکت را نه نمائید وطن بدست کفار خواهد افتاد. شاه معادن را فروخت و تنباکو را انحصار کرد و از اهوازالی طهران بر راهها قبضه کردند باغها و نهرها بندرها راهای معادن عموماً بدست اجانب افتاد کشتزارها و تاکستانهای انگور برای شراب مخصوص شده ساپون و شکر و شمع و دیگر موادیکه از ضروریات کارخانه ها است همه از دست رفتند و تاسیس بانک خارجه یعنی تسلیم زمام امور اقتصادی اهلای بدست اغیار همه و همه جاری است. رئیس مجتهدین ایران به شاه مکتوب نوشت و سائر آن مسائل را که القاء آن لازمی بود بهار و انمود ساخت شاه از آن باز نیامد بسیاری از مخلصین مثل وزیر امین الدوله و امثال او به شاه بندها دادند اثر نه بخشید اخیراً رئیس مجتهدین فتوی به تحریم تنباکو کشیدن صادر نمود.

ایرانی ها چلمهارا شکستاندند بطوریکه در انگلستان بایبها و در مصر سیگارها عمومیت دارد در ایران چلم رواج دارد لیکن به فتوای مجتهد تنباکو و چلم هر دو از مجالس جمع شده فردای فتوی شاه چلم خواست پیش خدمت عرض نمود که فتوی منع از طرف حجة الاسلام صادر شده شاه بر آشفته گفت قبل از آنکه من اجازه دهم چنان از قصر شاهی چلمها و تنباکوها کشیده شد پیش خدمت عرض نمود زمانیکه امر شرع برسد ضرورت استیذان شاه ندارد.

شاه حجة الاسلام را زیر تهدید گرفت لیکن او از مخالفت باز نیامد تا اینکه ایرانی ها برخلاف اجانب متحد شدند و مستر تالبوت که سال ۱۸۹۰ انحصار را متعهد شده بود مجبور شد که آنرا فسخ نماید از این رهگذر انگلیس ها در ایران شکست خوردند سید چندی در عراق توقف نموده تا که صحت یافت.

لندن بار دوم

بار دوم سید جمال الدین به لندن عزیمت نموده در مجالس و محافل از مذاکرات

شاه باز نمی آمد و در جرائد نسبت به شاه مقالات می داد جریده ضیاء الخاقین را در دو زبان عربی و انگلیسی نشر می داد و صفحات آنرا به احوال ایران می نمود و در شماره اول منشوره فروری ۱۸۹۳ نگاشته که حکومت ایران شریعت را مغلوب ساخته و نظام تمدن را منقور گردانیده و پرده ناپا مونس عقل و فطرت را دریده بدون هوس فرمائرفرائی و بدون حرص و آز آمری ندارد. سوای استبداد و دروغ و غیر شمیر و فریب و جز قمچین و خون ریزی چیز دیگری نیست که حکومت را خوش آید.

مال یشمان و بیو ها چور می گردد ناموس ها بر باد میشوند در اثر این مظالم خمس ایرانی ها به معالک عثمانی و روسیه پناه بردند و حکومت ایرانی همه مظالم را بعمل آورده است.

زنها را از موی می آویزند و اساقها را باسک هادر جوان می درآرند و گوش ها را به تخته های چوب می کنند و این مظلومان به همین اوضاع در کوجه ها و بازارها تشهیر میشوند با وجود این حال مالیات و محصول طاقت فرسائی بدوش اهالی بار کرده است.

ملت ایران در وقت ترقیات خود سیادت اقوام را نموده به اسلام خدعات بزرگی کرده اند تالیفات بسیار مفیدی بروی کار آورده به زبان عربی خدعات بینهایت قابل قدری را انجام داده اند امروز بهینجه استبداد چنین زمامداری گرفتاراند در تمام مضامین او به خلع نمودن شاه تجریص و تشویق مطالعه می شد هر چند که شیخ راه رومی را اختیار می نمود لیکن سید از تیزی طبیعت فرود نمی آمد سید از جهت اها تئ که د بده بود و از درد بکه به دل خود نسبت به ترقی اسلام داشت دست نمی برداشت سید از او ضاع اخراج خود به جبهه اسلام نوشته بود که مرا از فراش مرض بر خیزانیده در زنجیرها و زولانه ها مقید گردانیده از بست

شاه عبدالعظیم بیرون کرده به اقامت وی عزیزی در برف ها تا دارالحکومه برده
از انجا مرا به بابو سوار کرده بدست جلادها داده در عین بر فباری زمستان و بادهای
زمهریری در میان ابوه پولیس ها و گروه محصلان سوار محصور ساخته تا خاقین
به وضعیتی بردند که دلهای اهل ایمان از آن میگذشت و قلب اهل کفر و اهل طغیان
از آن دهشت میگرفت شاه به سفیر ایران متعین در بار لندن امر داد که نزد سید رفته
او را بهر طور بکه ممکن باشد را رضی سازد و آنچه می خواهد و هر چه در راه
مرضای او صرف شود صرف نماید و او را ازین تبلیغات باز دارد.

سفیر هر چند می گوید سید رضی نمیشد آنوقت سفیر مذکور فرد حکومت
انگلیس کوشش نمود تا سید را تسلیم حکومت ایران بنمایند. اما نتیجه این کوشش
آن شد که حکومت لندن احترام بیشتری از سید کرد.

اخیر حیات سید جمال الدین در آستانه

مدت اقامت ثانویه جمال الدین در لندن بطول نینجامید. زیرا مکتوب سلطان
که او را در آستانه دعوت نمود ذریعه سفیر ترکیه در لندن بحضورش تقدیم کردید
مگر سید بجهت کثرت مشغولیت و اجرا آتی که در راه اصلاح بلاد خویش بعمل
می آورد جواباً اعتذار نمود. مگر نامه ها و دعوت های پیهم رو بکثرت نهادند.
جمال الدین ذریعه تلگراف چنین جواب فرستاد که برای ملاقات سلطان مشرف
حاصل خواهم نمود و بعد مراجعه خواهم کرد.

(۱) سید در ۱۸۹۲ روان شده و اراده داشت که وقت زیادی در آنجا توقف
نکرده باز دیگر بالای کنار خویش حاضر گردد. در آستانه واصل شد علماء ارکان

شکیب ارسلان در صفحه ۳۰۴ کتاب (حاضر العالم الاسلامی) میگوید: شاه ناصر الدین برای
سلطان عبدالحمید احوال فرستاد که سید جمال را تحت مراقبت شدید خود گرفته از شر غائله
های او خود را محفوظ نگه بدارد.

استقبال شایانی از سید نموده و سلطان با کمال عطف و مهر بانی او را ملاقات نموده نزد خویش مقررش گردانید و همیشه در موضوع شئون هر دولت و حال اسلام با او مشوره ها و مصاحبه ها می نمود. چون احترام و تعظیم سید جمال الدین بحد کمال رسید لذا در قلب او اثر نامی کرده عزم نمود که در آستانه اقامت نماید و سلطان را در اصلاح دولت عثمانی و معالک اسلامی ترقی مسلمین و تخلص آنها از دست و البان ظالم و جفا کارار شاد و هدایت نماید. سلطان برای او یک قصر مجلل و عالی شانی را با اسباب و لوازم تهیه نمود و ماهوار با اندازه هفتاد و پنج لیره عثمانی معاش می گرفت. گویا سید در آستانه با کمال رفاهیت حیات بسر میبرد. طوری که خدیو اسما عیل با سید رفتار نموده او را نزد خود مقام و منزلتی داد و برایش معاش مقرر نموده بسود سلطان نیز با سید جمال کمال مهر بانی و ملاطفت را امر می میداشت تا در عالم اسلامی مراعات او را با علم و علما و احترام مصلحین و مفکرین اظهار نماید.

مدتی گذشت و جمال الدین به الطاف و مراحم سلطان محظوظ و آسوده بود ولی استاد سیادی بمقام و منزلت سید حسد برده نزد شاه از سید شکایت می نمود پس بالای سید هجوم آورده او را به تهمت کفر و زندقه متهم گردانید. چون در اثر مقام و رتبه او قدرت حکماء و زعماء نازل میگردید لذا همه با او حسد میبردند سید علوی الحضری (امیر ظفار) و شیخ «ظافر المدنی الطرابلسی» از مقربین دربار سلطان بودند.

باری سید جمال به اظهار قول خود محل اتهام قرار یافت. جمال الدین گفته بود: «من اطراف اشجار بندلر (۱) را طوریکه حجاج بگردنم میگردید طسواف می نمایم» در این موقع او از تذکار این جمله تراکت شعریه را آمد نظر گرفته

۱- بندلر کلمه ترکی است که در عربی آن را سمود میگویند.

بود مکر ابوالهدی - غفر الله له - این جمله را بطور دیگری تعبیر نموده اعداد و کفر
 سید را از آن استنباط نمود. در آن هنگام جاسوسان سلطان جمیع اعمال و حرکات
 سغیر و کبیره سید را تعقیب نموده. یکی از روایات جاسوسیه که در باره سید
 گفته بودند این بود که سید جمال با سید عبدالله نسیم سو یسنده مصر و خطیب
 انقلاب مشهور عربی در باغچه (کناغد خانه) یکجا شده و آنها با خدیو اسماعیل
 حلمی در تحت یک شجره مذاکره نموده اند. ابوالهدی ازین خبر بجوش آمده
 و سلطان را از آن باخبر گردانید و گفت
 جمال الدین با عبدالله و خدیو عباس حلمی در کناغد خانه اجتماع نموده و قبلاً این
 دو نفر تحت شجره به او بیعت نمودند.

مگر این همه شکایت ها و جاسوسی ها مقام جمال را نزد سلطان یست نکردند
 بالاخره عزم نمودند تارتبه او را پیش سلطان از این رهگذر نازل گردانند که سید
 از شاه ایران بدگویی و مذمت می نماید تا آنکه سفیر ایران از سید بحضور سلطان
 شکایت نمود. سلطان سید را نزد خود طلب نموده و گفت: سفیر ایران از من
 رجا نمود که شما را از بدگوییها و مذمت شاه ایران باز دارم. پس خواهش دارم
 تا پیش از این از این کار خود داری نمائی. چنانچه سید عین این واقعه را نزد شکیب
 ارسلان زما نیکه در ۱۸۹۳ از اروپا در استانه مراجعت نمود بطریق ذیل
 بیان کرد: «به سلطان گفتم اراده نموده بودم تا زمانیکه شاه را بقبر فرو نیارم
 او را ترک نخواهم داد لیکن چون امر امیر المؤمنین است از او دست بر میدارم.
 سلطان فرمود: «به حق قسم است که شاه از تو خیلی خوف می نماید.»
 سید جمال مثل این واقعه بارها سلاطین را مخاطب قرار داده و هیچگاه از
 آنها نمیرسید. زیرا او در جمیع ادوار حیات خود عادت گرفته بود که بر طبق رضاء
 و خواهش ضمیر خود تکلم نماید. اغلباً در نفس سید شور و انقلابی تولید میکردید.

چنانچه شاگردان او از این خوی و عادت استاد خود بارها بیاناتی نموده اند که
 " این حدت و قیزی بسا اوقات بر نفس سید رومی آورد . روزی سلطان اراده نمود
 که سید را برای اجرای یک امر سیاسی بطرف اروپا بفرستد . سید از این امر رو
 گردانیده و گفت من مشغولم و این کار را اجرا نموده نمیتوانم . بر علاوه ابراز
 داشت که باز دیگر بمقابل سلطان نخواهم آمد .

سلطان او را نزد خود طلبید . سید ابا آورده مگر شاگردان او را بر قن حنور
 شاه مجبور گردانیدند جمال نزد شاه رفته عوش آنکه سلطان بر او غضب نماید
 با قول نیکو و معامله در ست پیش آمد .

بعضی بنزد سلطان شکایت نمودند که سید سر او را در نایمس فاش نموده
 و بر علاوه چنین بیانات هم نموده بودند که نزد سید دینامیت میباشد و سلطان را
 در مجالس خود تحقیر می نماید . سلطان به تفتیش خانه سید امر داد . جمال خیلی
 به غضب آمده بسفارت انگلیس رفته از اده مسافرت را از آستانه نمود . بعد سلطان
 او را نزد خود خواسته رویش را بوسه نموده گفت : " بین من و تو اصلا جدائی
 واقع نخواهد شد مگر در صورت قضاء محتوم . دوست دارم که آستانه را وطن تو
 بگر دانم زیرا ظاهراً وطنی نداری . " بعد از سید در خواست نمود تا مز او جت
 نماید مگر سید ابا آورد . سپس سلطان سید را با خود در قائق هواخوری سوار نموده
 و بطرف بحیره " بلدر " روان گردیدند .

در باب کشته شدن شاه در جامع عبدالعظیم در طهران این خبر مشهور شده بود که
 رضا آقا خان با کار د بالای او حمله نمود این جمله را هم اظهار کرد " بگیر
 از سید جمال الدین " خبر مذکور را در آستانه هم بیان می نمودند .
 این خبر به سمع سید جمال الدین رسیده و خیلی خورسند گردیده گفت : " حقیقه "

هنوز ملت فارس از بین برفته و آمال ما از آن قطع نگردیده است. زیرا از ملتتی که
 شخصی بر خواسته نفس خود را فدا نموده و سلطه طاعنی را از سر خودها بر طرف گرداند
 هنوز دارای حیات میباشد. زمانیکه یکی از مجله های جریده (ایلوستر اسیون)
 منطبعه فرانسه بدست سید افتاده و فوتوی رضا آقاخان در حالیکه بدار آویزان شده
 و مردم اطراف او را احاطه نموده بودند مشاهده نمود سید بی اختیار از بسیم
 قلب ندا بر آورد:

علو فی الحیات و فی الممات لحق انت احدی المعجزات

به بیند چطور او را بالای سر خودها آویزان نموده اند تا از برای همه آن کسانیکه
 در اطراف او میباشند رمزی باشد.

این مسئله علت تغییر احوال سلطان در باره جمال گردیده جاسوس ها و یو ایس
 خفیة اطراف او را احاطه نمودند. در هر جا گفتار او را شنیده و به سلطان میرسانیدند
 چون از خبر قتل شاه ناخبر گردید خیلی غضبناک شده مراقبت سید را خیلی شدید
 گردانید حکومت ایران از سلطان خواست تسلیم نمودن سید و بعضی اشخاص
 دیگر را نمود سلطان از تسلیم سید جمال ابا آورد.

شکیبایرسلان حکایه می نماید که باری بساید در خصوص کشف امریکا بدست
 عربها داخل مذاکره گردیدیم سید گفت مسلمان قومیت که صرف نام اجداد را یاد
 آورده اند تذکار این کلمه کسه بدران ما چنین و چنان بودند خوردند نمیشوند
 و خودشان به اصلاح حال خود متوجه نمیکردند در این موضوع در یک مجلس
 دیگر اظهار نظریه فرموده گفت که هیچ مسلمانان اصلاح نمیشوند مگر زمانیکه از دوازده
 سال بلندتر کسی از ایشان زنده نماند و سرازسو ثریه شونسید سید جمال الدین
 در آستانه تحت تکرانی جاسوس های حکومت بوده و بعدی این امر ترقی نمود که

در قصر ملائی محبوس گردید و از طرف سلطان امر شد که بدون اجازه ذات شاهانه احدی با او ملاقات نه نماید و اذن گرفتن از حضور سلطان بسیار مشکل بوده . در این وقت از طرف شیخ محمد عبده مکتوبی برای او رسید و احوال او را می پرسید سید از مکتوب او متأثر گشته جواب داد :

"مکتوب می نویسی و چشم ها را از اعدای ماینهان می سازی سگ ها خواه کم باشند خواه بسیار چه اهمیت دارند خودت در منطقه می باشی که فرق خبیث و بیگانه در آن نمی شود و شریف از وضع جدا نمیکردد و احمق از ذهن ممتاز نمیکردد هرگز پیش داری خود داری از اول فائده نمی رساند اگر چه در حفظ مقام خود حریص می باشی و نه خوف ترا از مردم باز خواهد داشت پس بر جان خود زحمت وارد نساز و بحيث آن فیلسوفی روش نما که عالم علوی را مد نظر دارد نه چون آن طفلی که حریص باشد"

مرض و وفات

در حالیکه سید در قصر خود محبوس بود در اثناء زیرین او دانه سرطان ظهور نمود و مرض روز به روز اشتداد می یافت سلطان امر نمود که قنبر روز مرا ده اسکندر پاشا که از خواص و ارباب سلطان بود برای جراحی او برود دانه او را جراحی نمودند اما شفایافت - در این خصوص مردم گفتگوها می کردند که آیا در جراحی سیدی احتیاطی شده یا در ایضاد مرض او مساعیات به عمل آمده . شخصیت سید بسیار عالی گفتگوهای او برای اصلاحات بس بزرگ بوده و در شان چنین رجال عادت است که حسادت به عمل می آرند - لیکن نسبت به قنبر زاده گفته میشود که شخص بسیار عقیف بوده از شان او خیلی مستبعد است که به احدی از بیت برساند .

لاون استرواج به شکیب ارسلان حکا به نموده که بعد از جراحی سید را ملاقات نمودم که میگفت که يك جراح فرا نوسی ياك نفس را به او بفرستد تا عملیات او را

ملاحظه نما بدوسو موسوف دکتور لار دی را از داو فرستاد بعد از معاينه دکتور لار دی بیان نمود که عملیات او بصورت درست و اصولی به عمل نیامده و بعد از جراحی ادویه ضد عفونی به او زده نشده شکیب از سلان از زبان رجال فصر خلفاء عثمانی میگوید که قنبر از اده هیچ گناه چنین دلالت را قبول نمی نماید بسیار عالی همت و صاحب شرف يك انسان است لیکن يك طبیب عراقی که طبیب دندان بود روزی میخواست پیش سید برود من او را باز داشتم مامور پولیس که آنجا محافظ بود به من اشاره کرد که بگذارید من او را گذاشتم دندانهای آن را صاف کرده پس آمد این (جراح) در لباس مودت با سید را معذات می نمود هر چه کرد این طبیب عراقی کرده با در وقت معالجه دندان مواد سمیه را بان مالیده که موجب بر آمدن دانه شده و یا بعد از جراحی جراحی او را فاسد گردانیده چون بعد از وفات شامایران در مسئله مدت کمی به عمل آمده لهذا سید مسموم گردیده و بسیار بزودی در يك قبرستان مجبول قریب نشان طاش دفن شده جمعیت و نشریات جرائد نسبت به وفات او منع شده حتی جرائد مصری در شام نیز از نشریات ممنوع شدند وفات سید به تاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ بوقوع پیوست و سال ۱۹۲۶ مستر (کراین) نام امریکائی قبر او را پیدا کرده علامه بسیار اما بالی از سنگ مرمر بالای آن برافراشته نام سید را بر آن کند ما است و در اثر این کردار خود به تمام مسلمین دنیا بلکه همه مشرقی ها را ممنون و مشکور گردانیده.

عبدالرحمن هندکور می نگارد (۱۹۳۵) با این مستر کراین امریکائی در حلوان بر منزل احمد شفیق یا شاملاقی شدم و در خصوص سید با هم تبادل خیالات نمودیم و به عبارت بسیار بلند تشکر او را اداء کردم خلاصه جراثیم سید اینست. (۱) تخم اسلح را در مشرق کاشته و بهالهای آنرا بلاد آن غرس نمود (۲) در مقابل و به رجال ظلم و استیذا داد اقدامات مصلحانه بعمل آورد

- (۳) مکر اجاب را کشف نموده و سیاست استعماری را بی حجاب ساخت
 (۴) در کمال بشری رجال را تهیه نموده که کرام ایشان ضروری دانسته میشود
 (۵) جمعیت ها و قبائل را بیدار ساخت (۶) نام خود را در صفحات تاریخ زنده گردانیده
 (۷) می خواست که بک دولت قوی اسلامی را تشکیل دهد
 (۸) می خواست که مسلمانان را از نتیجه غاصبان استعماریون برهاند لیکن مرگ
 او را فرصت نداد

مشرّب سیاسی جمال

اما اگر از ناحیه سیاست هر قدر با الفاظ و عبارات مهمی در باره او سخن رانیم باز هم طوری که حق سید تقاضا دارد آن را ا کمال نخواهیم کرد. او صاحب عقیده و فکر متبّنی بوده نفس خود را بجامعه اسلامی هبه نموده در اکثر بلاد معتبر اسلام گردش کرده و در هر شهر اسلامی که نزدیک میشد آنرا وطن خود میدانست. در راه انتصار دعوت خویش دشمنی دیگران را با مطر و دیت نفعی بلد و عذاب اهمیت نداده و خیلی دوست داشت که قبل از موت عمر سعی و جهاد خود را بچشم به بیند مگر مقتدرین از در بر خلا فی پیش آمده و دول استعمار به که مقدم آنها دولت انگلیس دانسته میشود عداوت خود را با او اعلان کرده بودند و در سر راه اقدام خود سختیها و اعتراضاتی را مشاهده نمود. سلاطین بلاد شرقی در زمان او مستبد بوده و سید حکومت استبدادیه و رجسالی آن را چون از اصلاح دور میبودند خیلی بد می بیند این مسئله مبدأ محاربات و برخلافیهای او با سلاطین شده و آنها در این فکر بزرگ اسلامی باسید مخالفت نمودند لذا در هر بلدی که فرود می آمد با اذیت و جور مصادف میکردید. در هیچ جا تشکیل خانواده نداده مالی جمع نکرده و بر تبه نائل نگردید. نمیدانست فردا در مقابل او آفتاب از کدام موضع طلوع خواهد نمود و با ستاره کدام محلی با او در سما چشمک خواهد زد و با

در کدام زمینی فوت خواهد نمود. در هر مملکتی از ممالک افغانستان، ایران، ترکیه، مصر، حجاز، روسیه و هند که داخل میگردد يك جنبش شدیدی بروی کار آورده و روح قوی انقلاب و نهضت را در آنها میدمید. در کشورهای برطانیه فرانسه ایتالیا و المانیه و امریکا گشت و گذار نموده در پاریس و مکه و قابل دیگر مقامات جماعتی تشکیل داده بود. در توحید کلمه اسلام و جمع نمودن مسلمین تحت لواء واحد و اتحاد عمومی آنها صحیفه ها و رساله های مهم و مؤثری بروی کار آورد تا در بین مصری، عراقی، شامی، ترکی، هندی، و غیره فرقی نبوده و هم يك مسلمان نامیده میشدند.

سید جمال برای اسلام يك سیاست بزرگی را مد نظر گرفته و این دین را برای جمیع مسلمانها ابدی دانسته و کشور اسلام را وطن حقیقی مسلمانها تصور می نمود. بر او میگوید (حقیقه تاریخ سید جمال الدین در اوقات جدیده تاریخ مسئله شرقی بوده و در آن تاریخ افغان، هند، ترکیه، مصر و ایران داخل میباشند).
الاستاذ الامام چنین گفته :

(سید جمال الدین جهت بیداری یکی از دول اسلامیه از ضعف سعی تمامی بعمل آورده و آن را برای قیام و اصلاح آن شتونی که موجب فوت آن میگردد تنبیه می نمود تا شأن اسلام و مجد و عظمت دین حنیف بار دیگر عودت نماید. او برای منقلب ساختن دولت برطانیه و برگرداندن آن از ممالک شرقیه و برطرف کردن سابه آن از سر طوائف اسلامیه کوشش تمامی بعمل آورده و عداوت او با انگلیس محتاج بیان معلولست.)

بر او بر علاوه میگوید :-

«سید حقیقه» فیلسوف، محرز، خطیب و اهل قلم بود بر علاوه آنها يك سیاست ماهری دانسته می شود و در نظر اغلب اشخاص یکی از وطن پروران زیر دستی بشمار میرود مگر دشمنان سید او را یکی از مهم جین بزرگی میدانند.»

تفاوت علمیه سید جمال الدین

آیا که میتواند تفاوت علمیه او را تعریف نمود و یاد آن خصوص تکلم نماید
 سیدان آن علماء زبردست و منحصر بفردیست که کسی با او همسری کرده نمیتواند.
 آری سید جمال الدین از جنبه و ناحیه علمی ما فوق همه بود از نقطه نظر وسعت معلومات
 و مهارت در علم و کثرت اطلاع که میتوانست که باشید پیش آمده و تفوق بیابد؟
 که میتواند که قوت محاجه در مقابل باسید داشته باشد و حال آنکه او دارای بداعت
 قویه، قریحه آتشین و ذکاوت مفرط بوده است؟

که میتواند که باسید مناظره نماید در صورتیکه او صاحب برائین روشن ادله
 واضحه، قضایای منطقیه و نتایج محققه دانسته میشود؟

که میتواند که در مقابل این فیلسوف عبقری و صاحب دها و این حکیم ماهر
 و عالم یگانه ایستاده کی نماید؟

بلی کسی با او برای گفتگو و مخامخ سمه را نداشت ماسوا ی آنانیکه سید آنها را
 ملزم می نمود. امام محمد عبده از سید چنین میگوید:

جهت دانستن مقدار علم سید همین شاهد بزرگ کفایت میکند که او با کسی کینه
 نوزید مگر آن شخصی که با او بنای کینه میگذاشت و هیچ عالم یا او مجادله نوزید
 مگر آنکسکه سید او را ملزم میکرد. در این باره یونان این مسئله را کاملاً اقرار
 و اعتراف نموده اند. پس اگر بگویم که او در قوت ذهن و وسعت عقل و نفوذ بصیرت در
 دوره خود از همه بیشتر بوده است البته مبالغه نکرده ایم.

ادیب اسحاق میگوید

از عجایب ذکاوت سید جمال الدین یکی اینست که زبان فرانسه را در کمتر از سه ماه
 بدون استاد یاد گرفته و حروف هجاء آن را بذریعه تعلیم صرف در مدت دوروز
 تحصیل نمود. او حرکت معارف از وپاراتبع نموده در خصوص مکتشفات عصر به

واختراعات جدیدة علما تحقیقات نمود آنها را جمع آوری میکرد. گویا سید در یکی از مدارس عالیة اروپا علوم جدیده را فرا گرفته است.

استاذ براون در خصوص سید جمال الدین چنین میگوید:

حقیقتاً جمال الدین مردیست صاحب خلق نیکو، کثیر العلم، و با نشاط که اصلاً آثار سبکی در آن مشا هده نمیشود. او چری، مقدم، با فصاحت، خطیب و نویسنده زبردستی بود طلعتش با مهابت دانسته شده و در نفوس عظمت و جلال او را ثابت میکردانید.

شادگران دیگری گفته اند: سید در هر شهری که سیاحت می نمود کتب را با خود برداشته و از فرانت آنها دل زده نمیکردید. در جوانی از مؤلفات قدیمه فارسی و عربی باخبر بوده و از ترجمه کتب جدیده به لغت شرقیه واقفیت داشت.

طوری که لازم است ما نمیتوانیم در خصوص خلق سید سخن را نیم مگر اینکه بیانات معاصرین او را در این باره نقل نموده و حقیقت او را آشکار گردانیم تا صحت قول آنها بخوبی معلوم دار گردد.

گفتار امام محمد عبده

سید در مقابل بیننده عربی محض و مانند یکی از اهالی حرمین بنظر می آمد گویا سورت و سکه آباء او این خود را که در خطه حجازا قامت داشتند بخوبی حفظ نمود است. قدر سا و مربع مانند بنیه متناسب و متوسط، رنگ گندمی، مزاج عصبی دموی، سر بزرگ و معتدل، پیشانی عریض، چشم های وسیع و عظیمه الجذفه، رخساره ها کناده و بر آمده، سینه فراخی را مالک بوده در هنگام ملاقات خوش و خرم بنظر آمده طوریکه دارای کمالات خلقیه بوده از محاسن و کمالات خلقیه هم حظ وافر داشت.

ادیب اسحاق بیان میکند:

سید چهره گندم گونی داشته بنیه قوی، نظر حذاب و چشم های نافذ عارض

صاف: موهای دراز پیلون سیاه ، عمامه سفید را بر طبق علمای آستانه دارا بود
 ماسوای ترقی ظلمت آخر شب الی طلوع روز در دیگر رقت نمیخواید و در بک شبانه
 روز بک مرتبه طعام میخورد چای و دخانیات زیادی استعمال می نمود .

هر وقت برق تشعشعی را مشاهده می نمود آن وقت خیلی کوشش می نمود تا هر چه زودتر
 بهرام خویش کامیاب گردد . در اکثر مواقع این تعجیل موجب یأس و حرمان
 او میگردد . سید در دنیا ذره حرص نداشته از غرور دوری می نمود بکارهای
 بزرگ محبت و حرص ورزیده و از امور جزئیة رو میگردانید . شخص مقدم
 و شجاعی بوده از موت و هیت آن اصلاً نمیترسید دارای حدت مزاج دانسته میشد .
 شکیب ارسلان میگوید :

سید نفس خود را از شهوت دور داشته و سوای لذت عالیة عقلیه دیگر لذت را
 اهمیت نمیداد سلطان عبدالحمید اراده نمود که او را به زینت های دنیا مشغول
 بسازد پس تعهد و وظائف عالیها را از قبیل قضاوت عسکر به او تکلیف نمود . مگر
 سید با ورزیده و از لبس البسه زرین انکار نموده و از قبول هر نشان و علامت
 استنکاف ورزید . سید در جواب سلطان چنین بیان نمود : - آیا ما ننداستری
 باشم که به سینه او زنگ می آویزند ؟ سید بطرف مال بقسمی نگاه می نمود
 که گویا بسمت خالک مینگر داینست که در جمع آوری و ذخیره مال اهتمام نموده
 صرف بقدر ضرورت از آن استفاده میکرد .

ادیب اسحاق میگوید - :

" حقیقتاً سید دارای معارضه قوی ، حجة بزرگ ، حافظه وسیع بوده که با
 پرده ضمیرها را بر طرف کرده اسرار و پویشیدگی هارا آشکار گردانید
 و از فضیلت اوست که دارای حدت مزاج هم بود . "

شکيب ارسلان شرح ميدهد :

سيد جمال نفس خود را از شهوات باز داشته بدون لذت عقليه ديگر لذا نذر اهميت نميداد سلطان عبدالحميد خيلي کوشيد که او را بطرف مال و اولاد معطوف ساخته و بزينت دنيا و قبول زوجه و ادار کردن مکر سيد ابا آورده از برای سلطان چنين گفت : (زندگانی من چون مرغی بر فراز شاخچه ها منقضي گردیده و اينک اراده ندارم که در آخر عمر خود را به عائله متعلق گردانم.)

بلي سيد جمال نفس خود را بکار های فکريه سياسيه دينيه ادبيه مشغول ساخته و علاوه از بیک مملکت به مملکت ديگر سياحت نموده و در بیک مکان مستقر نبود . پس از روی مدارک وشواهد متذکره چنين دانسته ميشود که او حقیقتاً تمام حيات خود را در راه اسلام و مسلمين هبه نمود .

مجلس سيد

سيد جمال به زیارت کنندگان خیلی مهربان بود و با استقبال آنها بدون امتیاز و اختلاف طبقات برخاسته و جهت وداع ایشان از خانه خارج ميشد . از ملاقات و زیارت خورد هار و نگر دانیده روزمان اقامت او در مصر خانه اش محل ورود او و علماء بود

خلق سيد جمال الدين

سيد جمال الدين افغانی دارای اخلاق عالی بوده نفس عزیز ، همت عالی ، طبع کریم طلعت جميل و جذابی را مالک بود بشاش دانسته ميشد امانت به آن در چه که احتشامش را از بين بردارد . صاحب وقار بود امانت به آن مرتبه که غلظت نماید . حکم نافذی داشت بدون خشونت و درشتی . در سلامت ذوق ، بداهه گوئی ، بخته گي عقل و ظرافت فائقه و سلوک متواضعانه موصوف و ممتاز بود .

باری نزد او بود و این موضوع را در بين آورديم . یکی از اهالی دمشق برای سيد بيان نمود : ای مولا چرا متاهل نميشويد تا ذریه صالحه از شما باقی بماند؟ گفتار او سيد را متأثر نکرد . بعد بطرف سيد رو آورده و گفت : (چرا

فلسفه در بین این امت داخل میشود! مراد آن رو گردانیدن سید از دواج بوده است و حقیقه فلسفه آنست که به نسل و ذریه پیر و انکرده قلوب فلاسفه به آن توجه نمی نماید. به نسبتی که سید جمال الدین تمام حواس و مدارک خود را بطرف فلسفه متوجه ساخته و عمیقانه ملتفت گردیده بود اینست که قوه که شهو به درو جو دش فوت نموده و هر چیز را که از علم و سیاست دور بود از نظر می انداخت جسم خود را به عدم قبول تأهل عادت داده بود زیرا تربیت عائله او را از کار باز میداشت. چنانچه سید در یکی از مجالس آستانه بیان نمود که تمام حاسه شهو اینها از وجود او منقود شده و برای تأهل و ازدواج صلاحیت ندارد

هر چه در دست داشت بذل می نمود. بخداوند تعالی خیلی اعتماد نموده از گذارشات زمانه هیچ پروا نمی نمود. امانت دار بزرگی بود با کسی که بر می می نمود سهل گرفته و با شخصیکه در شتمی می نمود سخت می گرفت در مقصد سیاسی خود چون انواع طلبه قرار یافته بود تمام روز را در خانه گذرانده بود در هنگام دخول ظلمت از خانه بیرون شده عصا بدست گرفته بطرف قهوه خانه «عائاتیا» روان میشد. در آن جادوستان شاگردان اطراف او را احاطه می نمودند. در جمله این اشخاص محرر، شاعر، خطیب، طبیب، جغرافیه دان، مهندس و غیره شامل بودند. آری این عماد با و از باب فضل از بحر بیانات و علم او مستفید گردیده یک بر دیگر سبقت می نمودند چنانچه سلیم غنچجوری میگوید: این عمده اشخاص جهت دانستن مسائل دقیقه و دلائل مقنعه علوم مشکله فرداً فرداً نزد سید حاضر میشدند و قفل طلسم و رموز شافیه خود هارا بذریعه او تنها قنهامیکشودند. بلسان عربی بدون کمترین لغزش و تردد سبیل آسان تکلم نموده سامعین از فریجه سرشار و بد هشتا فتاده سائلین و معترضین مات و لال میگردیدند. این مجلس علمی تا زمانیکه شب بخوبی پخته شده و رفت و آمد از قهوه خانه کم گردیده صاحب آن مشغول قفل کردن دروازه و محاسبه خود در خصوص قادیبه یول این هموار دین اطراف سید میشد دوام پیدا میکرد

گویا مجلس سید جمال الدین مجلس علوم و ادب و اولین کلوب فضل و علم دانسته میشد

بعضی از تصاویر حضرت سید جمال الدین در جاها و قیافه‌های مختلف



(سید جمال الدین افغان)
در حجاز



(سید جمال الدین افغان بلباس افغانی)
از ملاقات ساعیان عبدالعزیز خان در آستانه « ۱۸۷۰ ع »



(سید جمال الدین افغان)
در بستر مرگ که در آستانه گرفته شده است



(سید جمال الدین افغان)
در آخر حیات

بعضی از معاصرین مهم سید جمال الدین



ناصرالدین شاه قاجار
(۱۸۳۱-۱۸۹۶ع)



سلطان عبدالحمیدخان دوم پادشاه عثمانی
(۱۸۴۲-۱۹۱۸ع)



میر حوم شیخ محمد عبده مفتی مصر شاگرد
بزرگ سید
(۱۲۰۸-۱۳۲۴ق)



مجاهد کبیر محمد احمد متمدنی سونانی
(۱۸۴۳-۱۸۸۶ع)

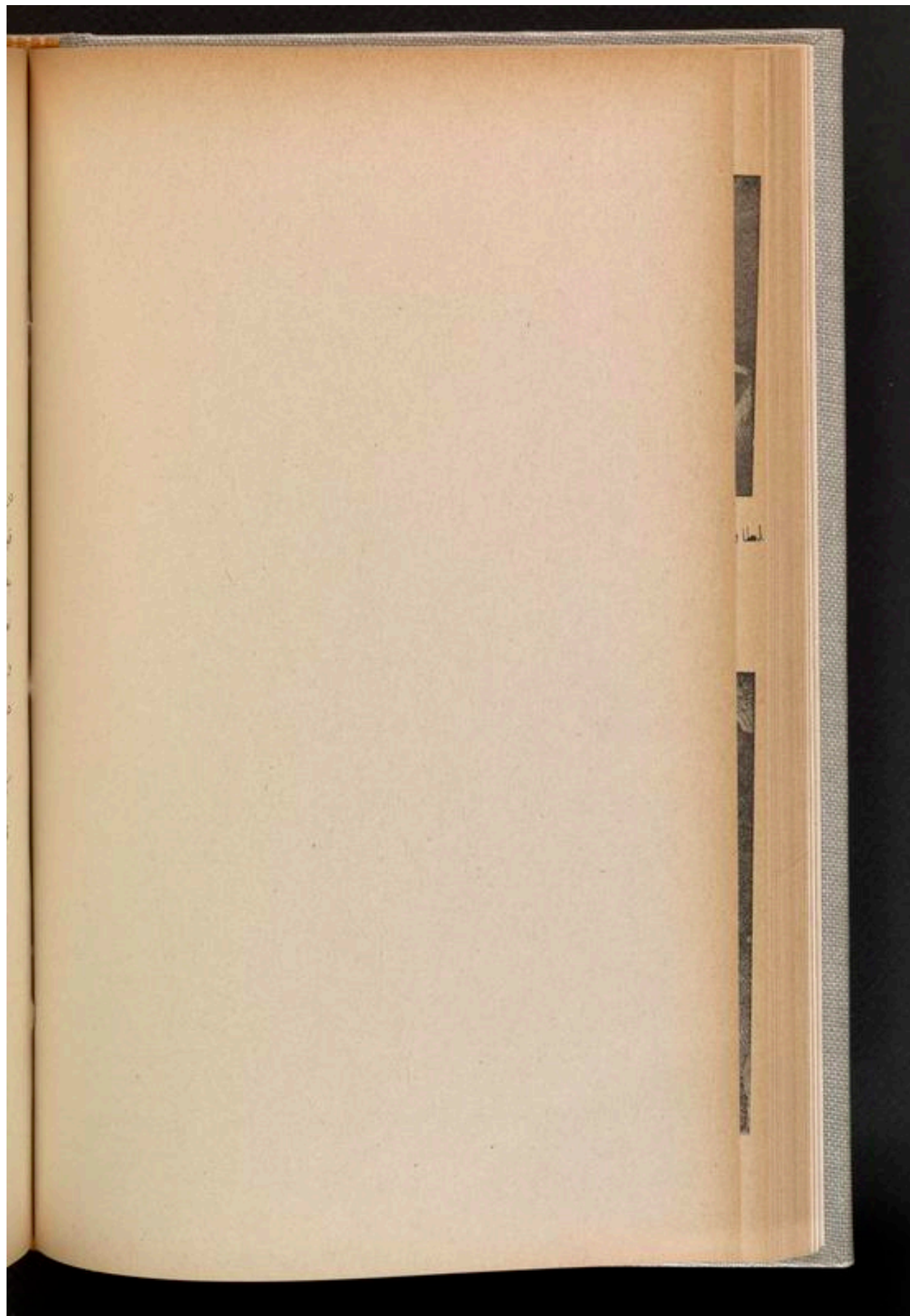
حصه دوم

ترجمه تنصه البيان

في

تاريخ الافغان

مترجم: محمد امين خو كيانى مدير و صاحب امتياز
جريدة مللى انيس



مقدمه مؤلف

سید جمال الدین افغان

در این روزها جزاها از گزارشات و چگونگی های ملت بلند همت افغان که به قوت قلب و سخت جانی و جنگجویی های برصلاحت شهرت دارند ، نیکارشات خود را به خوانندگان خویش خاطرشان می سازند. و احوال ملتی را بحث می رانند که نظریه شهامت فطری خود نه می خواهند که به محکومیت زیر سایه عجز و حیل و فریب فرمائروائی در آیند که بر محکومین خویش ذلت و حقارت را از جاده مکر و دیسه روادار میگردد.

بلی! ملت موصوف آماده نیست که (تحت حمایت و استیلائی کفتار شکم کلانی که به مرض استسقا مبتلاء است و از آشامیدن آب تیمز و دریای غاقر (کنگ) سیراب نگردیده از بلعیدن مصالح دوسد ملیون نفوس انسانی بس نکرده علاوه بر این به فروردن مصالح بقیه جهانیان و آشامیدن آب نیل و جیحون دهن خود را کشاده در آمادگی هضم برو بحر جهان و جهانیان است) قامت سرافراز آزادی و حریت را خم نموده باسارت رود.

ملت موصوف راقوه قلب و عزت نفس و مزاج عالی بر این وادار ساخته که در مقابل قبول سلطه بیگانه (اگر چه باعیش و عشرت همدم باشد) شرف مرگ بر افتخار را برزند گمانی بر ننگ و عار تر جمع داده از عیاشی و تنبلی برکنار زیست نمایند باد شاه غیور و وزرای فکور شان که عموماً اخلاق ستوده اش را فراموش کرده اند

در عوضی عهد شکنی ها و تحقیر ذمه واری ها که با ایشان شده متفق الرای گشتند
بر اینکه سفارت نفوذ طلب بیگانه را بروش پدران غیور خود از مملکت طرد نموده
رجال مغرض اجنبی را به کمال همت و بسالت از خاک کشور عزیز خویش رانده
به دم شمشیر آبدار حریت طرفداری نمایند [۱]

چنانچه رویه مردانه آن ها مصداق این گفتار و کردار عالیجنابانه اوشان گواه
این اظهار آمده. لهذا برای یاد آوری احوال اجمالی سابق و لاحق ملت موسوف
اساس بیان گذاشته عادات و اخلاق و طرز حکومت و اوضاع بلاد افغان را در چند فصلی به
وتیره ذیل بیان می نمایم.

فصل اول در وجه تسمیه افغان

فارسی زبانها این قوم را به لفظ افغان می شناسند و وجه تسمیه این اسم را چنین
نگاشته اند:

«هنسگامیکه» بخت نصر ملت موسوف را زیر فشار اسارت گرفت از درد و اندوه
زیاد آه و فغان میگرداند بجهت همین فریاد و فغان بفارسی ایشان را افغان می گفتند
و از همان آوان به همین نام نامیده شده اند [۲]

[۱] تشریحات این موضوع را در فصول آئینده جناب مؤلف به رشته تحریر کشیده و مکاتباتی که بین اعلیحضرت
معین الدین امیر شیرعلی خان و نائب السلطنه هند وستان رد و بدل شده در تائید لندن نشر گردیده
است انشاء الله تعالی در مقام مناسب در حاشیه نقل خواهد شد. مترجم

(۲) تاریخ فرشته می نگارد تا ۱۴۳۳ قمری هجری افغانها در دره های کوه سلیمان اقامت داشتند و همسایه
در فصل زمستان با هندو های قایض دامنه هائی جنگیدند باشند گمان کوهستان کبابیل بطرف فداری
آنها شتافته و ایشان متفقاً در ماورا کوه سلیمان به سمت هندوستان بالای هند و های آن سامان
حمله برده بعضاً هندوهارا دورتر از رود سند هریت مبدادند و گاهی شکست خورده باز دیگر
در دره های کوه سلیمان می در آمدند چون کوهستانی های جوانب کبابیل مراجعت می کردند
دوستان و احباب از گذارشان برادرهای خود استفسارات می نمودند آنها در جواب میگفتند که ایشان
را بنام «افغانها» یاد کنید زیرا آن جا هر چه هست آه و افغان است. مترجم

ورای مؤرخین دیگر بر این قرار گرفته که نام نوادهٔ «شاؤول» پدر کلان افغانها «افغان» بوده اولادهٔ او نیز بنام همین پدر کلان خویش یاد میشوند عوام فارس ایشان را «اوغان» میگویند که قریب لفظ افغان تلفظ میشود و اهالی هند ایشان را «پنهان» خطاب کرده اند.

برخی از قبائل افغان که در قندهار و غزنین زیست دارند خود را به اسم پشتون (پشتون) و پشتهانه (پشتهانه) معرفی می نمایند.

و اهالی خوست و کرم و باجوړ خود را به اسم بختون (پشتون) و پختهانه (پشتهانه) می شناسانند [۱]

اکنون به دقت نظر از تفاوت این الفاظ معلوم میگردد که تمام این آسامی از یک اسد پیدا شده اند لفظ «افغان» اوغان» پنهان» همه محرف «پختهانه» (پشتهانه) می باشند پشتهانه (پشتهانه) و پاشتهانه (پاشتهانه) غالباً امکان دارد که از کلمه «پاشتان» گرفته شده باشد که نام قریب است در نیشابور [۲] یا هردواز «بست» مأخوذ اند که نام شهر بست از شهرهای خراسان [۳]

[۱] چون کلمه پشتون در رسم الخط افغانی برشته تحریر آید تلفظ آن بدو نوع صورت میگیرد پاشتهانگان کابل مشرفی سرحدات آزاد و پشاور و اهالی جنوبی آن زاپشتون میخوانند و اهالی بالاتر از غزنین الی قندهار و هرات به لفظ پشتون تلفظ می نمایند چون حرف «پ» که مخصوص افغانست و در مطبوعه حروفی آن وقت وجود نداشت لهذا اسید چنانچه این افغان مصنف این کتاب برای فهماندن قارئین صورت نیکوتری آن را بهر دو تلفظ تقریباً تحریر نموده است زیرا صدای این حرف در طبقه اول الد کر قریب «خ» به معنی آن و در طبقه ثابویه قریب «ش» به اصل آنست [۲] بست شهر مشهوری است که تا زمان نژوبیامر که حکومت آل طاهر بوده که امروز خرابه های آن در نواحی حکومت اعلی فرام وجود دارد و پشت رود نام جاییست در قندهار [۳] و قریب پاشتان در تاریخ هرات جناب خلیلی افغان در علاقه هرات ذکر شده

الف و تونیکه در زبان فارسی برای جمع زیاد میشود به مفرد آن افزوده اند [۱]
 با احتمال اینکه در مواضع فوق‌الذکر اقامت نموده باشند و پس ازان که ازان جا
 کوچیده اند همان نام را با خود به جای دیگری برده و تا حال اسم مذکور جاری
 و پائدار مانده است.

پیتو

حرف «واو» در کلمه پیتو که نام زبان ملت افغان است علامه نسبت است
 مانند حرف «یا» که در لغت عرب برای نسبت زیاد میشود و در حالت جمع حذف
 میگردد [۲]

این هم احتمال دارد که کلمه «پیتو» را از لفظ بشیت گرفته باشند و «بشیت»
 نام قریب‌هاست از قریب‌جات فلسطین و این توجیه وقتی درست می‌افتد که ایشان
 از نژاد بنی اسرائیل به حساب آیند چون مسئله نژاد ایشان در سامی بودن مسلم آید
 اشتقاق‌ها نیز راست خواهد آمد و من بیان این امر را در نزدیک‌ترین سطرهای که زیر
 نگارش‌اند بیان خواهم نمود.

[۱] علامت نسبت در فارسی «ی» است که در حالت وحدت و جمع ذکر آن ضروری است چون کاتبی
 کاتبان - پیتی و پیتان - اگر این نظر به صحیح باشد ممکن که در اثر کثرت تداول «ی» در محاوره حذف
 شده باشد در صورتیکه اصل آن اشتقاییان باشد در حروف آن نیز تعقیف و حذف وارد گردیده است و تاریخ
 ادبیات ایران در تصدیقات قدیمی زبان‌های آریین از پیتو به «یاستو» و «یاشتو» تعبیر نموده است. «مترجم»
 [۲] حرف «واو» در پیتو علامت نسبت است در حالیکه اسم منسوب مؤنث باشد و در نسبت اختراع
 ملحوظ گردد. چنانچه زبان فارسی را «پارسی» و زبان اهالی پنجاب را «هندکو» و زبان کوهستانهای
 نمان و کسر را «دیگانو» مینامند و اقوام آن‌ها را «فارسیوان» «هندکی» و «دیگان» یاد میکنند.
 و هکذا در تعقیب حرف واو در آخر اسم اضافه میشود مثلاً فاطمه و مریم را اجنوا حضرت تو و مانند آن. «مترجم»

فصل دوم در بیان نسب و نژاد افغان

این قوم از قبائل متعدد مرکب است مانند عبدالی، غلخانی، کاکری، وزیری، یوسف زئی، مهمند، افریدی، بنکش، و دیگر قبائلی که به مسکن خویش منسوب اند چون «خوستی»، «کرمی»، «باجوری»، و امثالهم و هر قبیله به طوائف مختلفه مشتمل است چون غلخانی به هوتک، نوخی، سلیمان، نخیل، اندری، وار، یاخیل و غیره و ابدل از بارکزی، و الکوزئی، و علیزائی، باهی زائی، مرکب است همچنان هر طائفه متضمن بطون است و هر بطن مشتمل بر شاخ‌هاست که در حال در صد د بیان بطون و شعبه‌ها آنچه بآنها تعلق دارد از جهت کمی و وقت و تنگنی مقام برآمده نمی‌توانیم. و تمام این فروع را يك اصل که کلمه «پشتون» یا پشتان است فراهم می‌نماید و يك ملت را از آن قبائل تشکیل میدهد جمع نموده است [۱]

ولیکن مؤرخین در تعیین اولین گهواره ایشان در مناطقی زمین اختلاف دارند بعضی میگویند که آنها از طائفه خزراند که در سواحل بحیره کاسین باب‌الابواب و شروانات سکونت داشتند و بر بلاد ایران چپاول‌ها نموده معالک انولار اتاراج میکردند در ازمنه غیر معلوم برخی از سلاطین ایشان را بسوی شرق خراسان کوچ دادند بعضی از مورخین که در تاریخ مهارت تامه ندارند اتفاقاً آنها را بدست امیر تیمور گورکان نسبت میدهند و کمزوری این قول ظاهر است زیرا ملت افغان

[۱] کلمه پشتو به سه مفهوم مهم اطلاق کرده میشود اول زبان پشتو دوم عرف پشتو سوم غرزة غیرت و يك جهتی وحدت این قوم غیوره این سه چیز متکی است در زمان تحریر و تشریح به امور هائیکه تذکار کلمه پشتو از طرف مشوق موجب هيجان و جوش عرق جمیت آنها میکرد و در هنگام تخریر نفی و ازاله این وصف از پشتون موجب سخت‌ترین مجازات و تذکیر او شده میشود گویا که این کلمه جامعه مثل‌اعلای قوم پشتون است و این صفت را میز خود میداند و در مفهوم لفظ پشتون این مفاد مترجم است لهذا کلمه پشتون موجب اتحاد و یکسانگی ایشان میا شد. «مترجم»

در علاقه موجود خود به قرون متعدد قبل از امیر تیمور گور گمان وجود داشتند برخی از این مورخین میگویند که آنها اولاد آن ضحاک می باشند که نسبت به او در افسانه های فارسی ذکر میکنند که در هر دو شاقو و زخ های گوشت زائد بحیث تعبیر آن بزرگان دیده میشدند و به خیال مردم که «دوقاغار» میباشد.

نبذی از مورخین خیال دارند که افغانها از نسل آشوری ها و کلدانی ها میباشند و گروهی از سیاحان فرنگ دعوی دارند که در الفاظ پشتو لغات کلدانی یافت میشود و طائفه از ایشان تصور می نمایند که این قبایلی که دره های بین اهنک و خراسان را مادی گرفته اند از نسل آن اقباط مصریانی می باشند که باعسکر «سوزستریس» در هنگام فتح بلاد هند شامل بودند.

زمره از مورخین می نگارند که از اسباط بنی اسرائیل می باشند و «بخت نصر» بعد از کشتار زیادی بقیه السیف ایشان را در کوستان غور جا داده. چندی از نویسندگان می نگارند که ملت افغان مسکن نوین خود را به غرض یادگار وادی که در سرزمین شام داشتند «غور» نامیدند. [۱]

و یختون محرف از یختو منسوب به «بخت نصر» است زیرا «واو» در فارسی همچو باء در عربی علامه نسبت است و قتی که تعدادشان زیاد گردید بر مناطق موجوده خود استیلاء ورزیدند و در بیان ایشان و یهود بلاد عرب در اوائل مراسلات جاری بوده هنگامیکه یهود بلاد عرب اسلام قبول کردند جانب ملت افغان نیز خالد نامی را به سفارت فرستاده بسوی اسلام دعوت دادند.

[۱] غور را از نام حضرت سلیمان نیز میگویند. مشهور است که حضرت سلیمان تبعید شده گمان خود را به غور میفرستادند ولی این مسئله استناد مؤثقی نسبت به غور افغانستان ندارد.

باز آن ملت افغان و فدوی از امرای خود را به سرکردگی قیس نامی که نسبتاً به اسباط
بنی اسرائیل به (۴۷) واسطه و به حضرت ابراهیم علیه السلام به (۵۵) واسطه
می رسید به دربار نبوت فرستادند. [۱]

بعد از آنکه به حضور رسالت مآب به معرفت خالد مشرف گردیدند مور دالطاف
و عنایات حضرت محمد مصطفی صلعم واقع شدتند.

و رئیس وفد «قیس» مذکور به عواطف مخصوص ذات نبوت ایاب سر فراز گردیده
به لقب ملک عبدالرشید از حضور رسالت مآب ملقب شد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمودند که این شخص به این لقب خیلی پسندیده معلوم میشود زیرا معظم
الیه از سلاله ملوک بنی اسرائیل است این گروه با آنحضرت در فتح مکه موافقت داشتند
آثار جلالت و شجاعت آنها به حضور انور محمدی در واقعه مذکور روشن و آشکارا گردید
بعد از آن قیس با رفقای خود در رخصت حاصل کرده بر بلا دخویش روئنا دند.
و در همین فرصت در حق ایشان دعای خیر و برکت از زبان حقائق ترجمان
حضرت نبوی بعمل آمد و جمعیتی از اهالی مدینه را به نیت تأیید و تقوی به وفد
مذکور در نشر دین مبین اسلام با ایشان فرستادند تا در کوهستان غور که
در خراسان واقع است به نشر و اقامه حقیقی اسلام خدمت کنند و قنای که قیس
به اطراف مقام مذکور رسید در دلداری قوم کوشش خود را صرف نموده به دعوت
او تمام قوم به دین اسلام کامیاب گردیدند و به عمر (۸۷) سالگی سنه (۴۰) هجری

[۱] قدمای مورخین افغان که در تورمغل گذشته اند این روایت را معتبر دانسته اند امام محققین

معاصر ضعف این نظریه را ظاهر میکردانند.

وفات نموده [۱] و سه فرزند از قیس مذکور بعد از وفات باقی ماندند .
 بعضی از مؤلفین بر آنند که نسب این قوم « به شاؤول » می رسد و شاؤول در بلاد افغان
 به نام نیک و صفات پسندیده یاد میشود و امراء افغان درین امر کوشاوند که نسب
 شانرا به شاؤول برسانند بلکه افغانها شجرهٔ انسابی دارند که در مندراجات آن این
 مسئله را که آنها از اسباط بنی اسرائیل می باشند [۲] تا حال با احتیاط بسیار نایب
 می نماید مگر میان زبان پښتو که زبان ملی افغانها است و زبان عبری که زبان
 بنی اسرائیل است یک مشابهت سرسری هم وجود ندارد

[۱] ذکر این وفد در کتب صحاح حدیث و سیر و تاریخ عرب نیامده امام مورخین قرون وسطی افغان
 این موضوع را افتخاراً تذکار مینمایند. ورود مسلمانها بساحل مالابار هندوستان و مملکت چین از
 راه بحر بیز مثل این موضوع در کتب قدما بنظر نمی آید ولی متأخرین مورخین هند دخول مسلمانها در جنوب
 هند بصورت غیر محاربه قبل از فتوحات اعراب در شمال هند به اثبات میرسانند هکذا تاریخ اسلام مؤلفه
 امیند کیتی ابوکیشه نامی عرب را رئیس وفد از دربار نبوت معرفی نموده میگوید که سال هفت هجری
 چون دعوت نامه ها بنام شاهان بلاد ارسال میشد آرندهٔ دعوت نامهٔ رسالت مآبیه نام پادشاه چین
 این شخص بوده است و در اواخر خلافت صدیقی با جواب به مرکز خلافت اسلام مراجعت نموده است
 چون کشور چین را برای اقامت می پسندد بار دیگر از راه بحر وارد شنگهای شده و مسجد
 یا مودهٔ اورا چینی هاذ کر میکند .

بدراالدین چینی در مکتوبی که ۱۳۱۳ نسبت بتاریخ مسلمانان چین به ادارهٔ ایس فرستاده بود
 و در شماره های همان سال نشر گردید تصدیق ورود ابریکش را در چین از راه شنگهای می نماید .
 و ورود چهار هزار مسلمانان عرب به کومک پادشاه چین برخلاف دشمنان او که از طرف «قیه»
 از راه ترکستان فرستاده شده بودند علاوه از وفد مذکوره است که در چین توسط اختیار نموده اند .
 به نظریه من امثال هم چه مسائل را تصدیق و نه تکذیب باید نمود. [مترجم]

[۲] از مقدمهٔ خانم این کتاب معلوم میشود که زمان تالیف آن سنهٔ ۱۲۹۵ قمری که زمان جنگ قوم افغان
 وانگلیس بوده و نظریهٔ امر اراجح به اتساب انساب ایشان به شاؤول تا آن زمان مروج و بعد از آن الی
 زمان محاربهٔ سوم افغان وانگلیس تا جنگ استقلال ادامه داشت سپس در اثر ترقی معارف عصری
 تاخیری عمومی از سنهٔ خارجه و آمودورت و فود علمی داخلی و خارجی و اکتشافات آثار ضعیفه
 کشور و تراجم آثار تاریخی بروفق تحقیقات عصری در عوض اهتمام بروایات ربلجترم تحقیقات نشتر می
 بصورت آزادانه بروی کار آمد لهذا آن نظریه امروز ترداعیان افغان را اعتبار افتاده است
 و تحقیقات و نگارشات عصری صورت دیگری اختیار نموده می رود. «مترجم»

لیکن بواسطه وحدت نام‌های اماکن مثل «خیبر» دره واقع در بلاد افغان و خیبر در (جزیر ق‌العرب قریب) شام که مقرر بنی اسرائیل بوده با وجود بعد مسافت بین سرزمین افغانها و قرارگاه بنی اسرائیل اعتقاد ایشان به این مسئله که آنها از نژاد حضرت اسرائیل [۶] هستند محکم می‌گردد. [۱]

گروهی گمان دارند که این هالز طائفه ارامنه شیروان که قبلاً به اسم «الیان» یاد میشد میباشند و این مسئله را وجود کنیسه‌های که در قرا باغ «ازر مر بو طات شیروان بنام «قندسار» تاحال وجود دارد تأییدی نماید و رئیس این مقامات را «اغوانج» می‌گویند و معنی اغوانج در زبان ایشان کلاتر «اغوانها» است. ارامنه که «درکنجه» و شیروان و «نخجوان» و «کیلان» سکونت دارند به این نام اغوان اختصار می‌نمایند و اغوانیت را دعوی می‌کنند پس محتمل است که لفظ افغان محرف اغوان یا الیان باشد و ممکن است کنه رئیس «قندسار» پس از کوچیدن به مقام کهنونی و بودویاش ایشان در قند هار این موطن ثانوی خود را قندسار نامیده «وقندهار» محرف «قندسار» باشد [۲]

و از اطوار شان چنان مستفاد میشود که آنها در زمان مهاجرت از وطن اولی خود به دیات عیسوی متدین بوده و متعاقباً اسلام آورده اند چنانچه تاحال در بین شان بعضی آثار و عادات اجداد آنها مانند نقش نمودن شکل صلیب بر روی فرس نان

[۱] کسانیکه این نظریه را تأیید می‌نمایند علاوه بر ارامنه که به جمال الدین نقل نموده است دو مثال دیگر نیز بر همان می‌آورند. اتحاد کلمه «باچور» را که از علاقه جات سرحد ازاد مشرقی افغان فشان است به «باچور» مصدر لیل قطعی بودن و کلمه «سوم» که اسم موضعی از علاقه «سه یوسف زئی» است به «سدوم» شام چون اسم «خیبر» فوق الذکر دلیل عامی بودن آنها میداند اهداء تورات قومی قدیمی از طرف ایشان برای تادرسه افشار در زمان عبود او از محدوده افغانها بخرج دهند. تأیید این مسئله ذکر می‌نماید [۳] علاوه بر شهر مشهور قندهار افغانسان در هندوستان نیز به این نام مقاماتی وجود دارد. در بین افغانها بنام «قندهاریها» طوائفی در سرحد آزاد مشرقی زندگانی می‌نمایند که نه از قندهار کوچیده و نه آن مقام را دیده‌اند.

مروج مانده است [۱]

قول این گروه اگر چه ظاهراً خالی از صحت هم نباشد لیکن توجه این موضوع که « قندهار » محرف « قندسار » است بر کسی توانائی در فن تاریخ گواهی میدهد زیرا قندهار از شهرهای مشهور و قدیمی است که در افسانه های هندو از قبیل « مهابران » مذکور است

چندی از محررین تاریخ میگویند که این طائفه نظر با متیازیکه بدیگر طوائف داشتند در کوهستان موجوده خود از قدیم سکونت داشتند حتی اینکه طائفه مذکور با اسکندر رومی هم مصاف داده بلکه در زمان گشتاب هم وجود داشتند و تابع ولایت « سیستان » تحت حکم رستم مشهور بودند و سال ده پوست گسا و را به فرمانده خویش رستم بنام خراج می دادند [۲]

[۱] کتاب « دی بر چنگ آف اسلام » ورود عبویت رادر ترکستانات و قریب این حدود قبل از اسلام تأیید می نماید.

[۲] شاهنامه طبع بیمنی سنه ۱۲۷۵ هـ ق در ملحقات از صفحه ۱۰ شروع میشود و عنوان حکایت دو سرگذاشت باکک کوه زاد است کک در شاهنامه به معنی کوه زاد است آمده معل سکونت کک کوه زاد که رستم یا او چنگ میکند فرار ذیل است

که فردیک زایل به سه روزه راه	یکی کوه بد سر کشیده به ماه
به یک سوی اودشت و خرگاه بود	د کردشت زان هندوان راه بود
نشسته دران دشت بسیار کوچ	زاققان و لاجین و کردو بلوج

در باب فراد کوه هزاد میگویند

زادش زاققان سیاهش هزار	همه تاوک انداز و ژوبین گداز
بولا بلند و به پیکر سطر	به حمله جو شبر و به پیکار بیر
دورانش به مانده ران بیل	که رزم جوشان تر از رود بیل
دو نفر در باب کک کوه هزاد به رستم حکایه کرده گفتند	
زادش ز اولغان سیاهش بلوج	که بردشت خرگاه بگزید کوچ

« بقیه » در صفحه ۱۷

اخیراً رسانیدن این مالیات گزاف را هم خلاف شان خود دانسته از ادائر آن انکار آورده بر او شو ریدند اما رستم با آنها بیهم در او بخته واپس او را تحت سلطه خویش آورد.

نظریه سید جمال الدین افغان مؤلف کتاب

نظریه من چنان است که ملت افغان نژاد ایرانی می باشند و زبان ایشان از زنده و اوستا که زبان قدیم پارسی است گرفته شده و با پارسی موجوده هم مشابهت تامه دارد [۱]

مؤرخین متأخر مانند «لئورمان» فرانسوی و امثالهم همین نظریه را تأیید می نمایند [۱] نظریه همین لئورمان در خصوص افغانها این است که در شرق صرف دو قوم است که بمعنی حقیقی قوم گفته میشوند افغانها و جاپانیها «بقیه» از صفحه ۷۰

دو نفر دیگر در باب فوج کک و هزاراد اینراد می نماید

که با هر یکی لشکری صد هزار سواره پیاده بلوچان کرد
هزاران سواران افغان گروه راجین دلبران برگرد کوه
و فتنه زال میکوشد که رستم را از جنگ با کک کوه را دبار در رستم جواب می دهد که تنها رفته
با آنها جنگ می کنم

پیاده روم سوی البرز کوه بیستم چه سازند افغان گروه

هزاراد پسر کک کو هزاراد است چنانچه هزاراد را هم بهزاد افغان گفته و مسکن افغانها را به فارسی مرز افغان گفته بالاخره کک کو هزاراد پسرش بهزاد بدست رستم اسیر میشود و هر دو فرزند پسر [با خود از قه الله پیتو] به حکم پادشاه ایران بدار کشیده میشوند این بود خلاصه کک کو هزاراد [۱] و الله ماجدم علامه محقق جناب مولانا محمد اسرار ایل خان «رح» قرار تحقیقات خود بیان مفرمودند که زبان پیتو میدا، ماخذ به عبارت دیگر مادر سنسکرت است و معنی سنسکرت شش و مذهب است و وجود قوم پیتو و زبان بومی ایشان قرن های پیشتر از تولد سنسکرت وجود داشت دانشمندان آن وقت این زبان را اصلاح نموده سنسکرت نامیدند و سنسکرت به جهت یک زبان علمی ترقی نمود. و فراتر ز نیم اوستا با سنسکرت سخندان پارس بسیار به مناسبت اثبات نموده است مقام محترم پیتو تولد نیز به این موضوع توجه محققان معطوف داشته چنانچه موای یعقوب حسن خان در رساله نظری پیتو از قصه نظریه الله فرق الذکر در این موضوع با تات میسوط و مدلل را به معرض بیان آورده است

فصل سوم

ابتداء سلطنت افغان و قیام زعیم ایشان در امور کشورداری

یا نهضت افغان هادر قندهار

چون ملت افغان در محیط جلالت و اقدام نشأت یافته اند لهذا ملت افغان قومیت عسکری که برای سلطه اجنبی کامی نشده اند اداره محمود غزنوی [۱] و چنگیز خان تا قاری و قیامور کورگانی با وجود استیلاء کامل آنها بالای ایشان از طرف ملت افغان بی خطر و ایمن نبوده هم چنان در زمان انقسام مملکت ایشان بین سلاطین هند و فارس دائماً در کمین بوده در وقت فرصت آتش فتنه را بمقابل شاهان فوق الذکر می افروختند طائفه غلخانی که بارها بر عساکر محمودی دست درازی کرده حکومت غزنین را مدتی تصرف خویش آوردند و طائفه از این افغانها در دهلی سلطنتی را تشکیل دادند. چنانکه شاه عباس کبیر بر قندهار مسئولی گشت ابتدا آنها و غلخانیها با او تقیاد نمودند [۶] چنانکه اهالی از جور و آلی قندهار به تنگ آمدند از طرف قبایل افغانان قندهاری، مفقأبک فروکیل "سد و خان ابدالی" را بدر بار بادشاه دادخواه فرستادند شاه را بلاغت و فصاحت سد و خان در هنگام اظهار شکوه خوش آمده اداره قندهار را جهت استرشاء خاطرش به او سپرده، حاکم سابق را عزل نمود سد و خان اداره ولایت قندهار را چنان بخوبی و کمال عدالت انجام داد که محبت عامه را بخود حاصل کرد و اثرات حسن اداره

(۱) محمود غزروی معروف به «محمود ذابلی» که از بطن دختر رئیس زابل و صاحب سبکتگین در نیمه اخیر قرن چهارم در ایستان که مرکز آن غزنی بوده بوجود آمده از روی قوانین اجتماعی افغان گفته میشود اما افغانها در عرف خود برای مقنن گردیدن یک رئیس و زمامدار امتزاج خون را بصورت تکرار در تکرار اعتماد میدهند لهذا اقیاد افغانها به سلطان بیشتر از تاجیه ریلجتر می بوده

او بدر بازار امیران مؤثر گردید و اداره قندهار تا دیر گناه در او لاده سدو خان بطور وراثت دوام کرد و حکومت او با اهالی تا حدی محبوب واقع شد که سائر افغانه بخاندان سدو خان چنین امتیازی بخشیدند که هر گناه احدی از سدوزائیهها بقتل یکی متهم میشد اهالی نظر با احترام خاندان سدوزائی از سر خون مقبول میکشیدند و اگر کسی از افراد قبایل برخلاف کدام سدوزائی شمشیر را از نیام میکشید از مجازات آن کسی صرف نظر کرده حتماً او را به قتل میرسانیدند.

سدوزائیهها طائفه از ابدالیهها بوده و احمد شاه هم ازین طائفه نشأت کرده است که آتیا به تفصیل ذکر خواهد شد.

قندهاری ها و صفوی ها

در عصر سلطان حسین شاه آخرین سلسله شاهان صفوی ایران که در سال ۱۱۰۶ سر بر آرای سلطنت ایران شد از جمله اهالی قندهار و ملحقات آن قبیله غلخائی نهضت نمودند، هر چند رجال دولت شاه در استیصال شان کوشیدند آتش فتنه مشتعل تر شد، چون سرکشی افغانها حکومت ایران را از انخاذند ایر خسته ساخت کرگین خان کرگی که از طرف شاه ایران حاکم کرجستان بود و باری بر روی شاه بغوت ورزیده بود متعاقباً به نتیجه حکومت مغلوب گشت، بعد از مغلوبیت برای تلافی گناهان خویش سوای اینکه دین مسیحی را ترک داده دین مقدس اسلام را قبول نماید چاره ندید، کرگین خان بحسن تدبیر و قوه دوراندیشی و ثبات مشهور بود از آنرو درینوقت حاکم قندهار مقرر گشت.

مضرات سخت گیری بر اهالی

چون شام در افروختن نائره نهضت قندهاز دست سلاطین تیموریه هند را ذی دخل میدانست لذا با کرگین خان حاکم قندهار بیست هزار لشکر ایرانی و یک جماعت را از مردان

جنگی و مد برین صاحب تجربه اهالی کر جستان بغرض دفع شرمد اخلت خارجی
 عزیمت داد. و قتیکه کر کین خان با عسا کر خود با طرف قندهار رسید. اهالی و تاهنن
 را اطاعت و انقیاد را بیمودند. لیکن کر کین خان بکمان اینکه بشدت و سرزنش
 افغانها ذلیل خواهند گشت. سنگدلی را بیسه خود ساخته بدرستی با اهالی پیش میآمد.
 «حاشا و کلا» هر صاحب عزت را به ذلت انداخته هر قوی را ضعیف میگردانید
 هر را به محبس میکشاند. مردم خیلی بجان آمده از درشتی و قساوت قلب
 حاکم تالان گردیده بک هتیت و کلاه را بیای تخت ایران «شهر اسفهان» بحضور
 سلطان حسن داد خواه فرستادند تا احوال اهالی را بسمع شاه برسانند.

اسباب دست درازی مامورین بحقوق رعایا

در ممالک آسیا حائل آمدن در بانان و قاجاریان بین عارض و سلطان موجب جرئت
 والی ها و مامورین بر حقوق رعایا میگردد. بنا بر آن چون هتیت و کلاه افغانی با سفهان
 رسیدند برای تقدیم شکایات مساعی خود را نکار بردند لیکن کثرت قاجاری ها
 و در بانهای حضور شاه افغانان را از تدا بیر وصول عرض بحضور شاه مایوس میساخت
 باری بیار گاه شاه حاضر شده از مظالمیکه بر اهالی قندهار کر کین خان روا داشته بود
 داد خواه شدند. چون بدر بار شاه دوستان کر کین خان حضور داشتند بسمع شاه رسیدند
 که این سرکشان خواهند بشکایات خود ساخته و بهتان و دروغ از ضبط و ربط
 والی بر آمده از عصیان نمایند. به اثر آن از شاه بدون عتاب چیزی نشنیدند: ناچار با کمال
 ناامیدی بولایت خود مراجعت کرده اصل واقعه را در اقوام خود اشاعت دادند.
 والی قندهار از بن امر خیر گشته در دل خود نسبت باین جماعت داد خواه کینه ورزید
 و برای کسانیکه در این دادخواهی ذیدخل بودند بهانه می جست خصوصاً میرویس را
 که بجلالت نسب و شرف حسب مشهور بود طرف غضب خود قرار داد.

میرویس خان

میرویس خان رئیس قبیله بزرگ افغان ها و تکران مشهور قندهار بود در بین اهالی به بلندی اخلاق و فصاحت زبان و نرمی طبیعت و رسائی ذهن معروف و به اثر این صفات در دل های افغانان محبوبیت و نفوذی را حائز گشته بود . چندی بعد والی مذکور دست تعدی بر علیه او دراز کرده زنجیر و زو لایه اش نموده بشهر اصفهان فرستاد و بارها کین دولت نوشت که راحت و اطمینان حکومت در قندهار بدون حبس این مرد قیام نخواهد گرفت و لازم است که از بود و باش قندهار باز داشته شود زیرا وجود او مصدر فساد و منشاء فتنه ها میباشد .

اضرار رشوت با اساس حکومت

گر کین خان از رشوت ستانی حکام آسیائی بیخبر نبود و میدانست که نیل مرام و اجرای مقاصد از ما مؤثرین اصفهان بوجود رشوت موقوف است و بعدم رشوت معدوم . لهذا در فرستادن او به اصفهان سوی تدبیر نمود زیرا که کین خان بواسطه ارسال میرویس خان در اصفهان او را به رشوت دادن به ارا کین دولت موقع داد مدتی نگذشته بود که میرویس خان به ضعف عقل شاه و سوء اخلاق هیئت حکومت و ففاق ارا کین و اولیاء سلطنت مطلع گشته برای رسیدن بمقصود خود بادتمنان کر کین خان طرح مودت ریختناده دل های شایرا بطرف خود مائل ساخت. و بحضور شاه فرست ها جهت باز یابی یافته تفصیل مطالب خود را بشیرنی زبان و فصاحت کلام بکمال حذاقت بگوش شاه میرسانید و توجه شاه را بسوی خویش معطوف نموده رشوت را برای جلب قلوب رؤساء و بزرگان ایران وسیله ساخته در زمان قلیلی خود را در مسلک اولیاء امور دولت ایران منسلک گردانید .

اتر حزم و تدبیر

میر و بس خان در این اوقات بمراجعت قندهار کامیاب شده می توانست لیکن اختلال امور دولت ایران و کمزوری اداره آنجا بدماغ وی يك فكر عالی تری را تولید نمود. وانفكلك حكومت خویش را از حكومت شاه آسان دانست و برای حصول این امر توقف اسفهان را برای چندی مصلحت دید و میدانست كه این چنین امر بزرگ را بمجالت انجام دادن درست نیست از شاه برای سفر حج استیذان حاصل نمود. چون بمكه مكرمه رسید مناسب دانست كه از علماء اهل سنت بعضی مسائل را بو جواب محاربه شیعه استفتا نماید. تا به این قوه روحانی قوم خود را بچنگ حكومت شیعی ایران دعوت داده افغانانرا متحد سازد. جهت این امر فتاوی چندی حاصل نموده. بعد از ادای فریضه حج به اسفهان مراجعت کرده امر خود را مخفی نگاه داشته بصور بادشاه كمال اخلاص را نشان میداد.

استفاده از وقت

درینوقت بكوافعه عجیبی برای افتاد مقاصد میر و بس خان اتفاق افتاد كه يك شخص معجول النسب ارمنی عالم المشرفی در ممالك عثمانی برای دولت روسی خدمتانی انجام داده با امیر اطوار روس (بطر كیبر) توسل جسته برای خود خواهش تفرخ خود را به سفارت روسیه را بدر بار شاه تقدیم نمود از جهت سابقه خوبی كه در حسن انجام خدمات خود بدست آورده بود به مرام خود فائز گشته بدر بار شاه از طرف امیر اطوار روس سفیر مقرر شد. و حكومت روسیه بمكافات خدمات او مشارالیه را با متعلقینش از محصولات تجارتی كمره معاف داشت. این سفیر بسیاری از تجار ارمنستان را فراهم کرده بطرف بلاد ایران متوجه ساخت. چون بجوار حدود ایران رسیدند آوازه افكندند كه سفیر روس از نسل سلاطین ارمن است.

میر و بس خان دخول این سفیر را باین کیفیت بهترین وسیله برای پیشرفت

مقاصد خود دیده در مجلسها و مجمع ها علناً و سرّاً چنین بیان میکرد که نصاری خیال دارند که کرجستان و ارمنستان را از حکومت شاه معجز سازند. کرگین خان حاکم قندهار که بک مسلمان به نام است حتماً در این موضوع، واسطه مهم دست نصاری است و بواسطه تازه بودن اسلامیت کرگین خان این کلام در دل اهالی جا می گرفت او لیا بی امور دولت ایران بر صدق این مقال گمان برده برای مغلوب ساختن کرگین خان کمر بستند. اما بواسطه قوت بازو و طاقت عسکری او در قندهار از طغیانش میترسیدند. و لهذا میر و بیس خان را به رفتن قندهار مکلف کردند تا کرگین خان را در حین حرکت او بسرکشی مدافعه نموده از راه عداوت سابقه با او پیش آمده دفع نماید (کمزوری رأی و اضطراب فکر شریقیهای ناامروز این حکایت خوبتر هو بدما میگردد:)

غیرت افغانها در امور ننگ و ناموس

میر و بیس به قندهار رسید. کرگین خان بر آشفته و برای هلاک میر و بیس بهانه جوئی آغاز نمود و به نزد وی بیغامی فرستاده دختر او را باز دواج پسر خویش الزام کرد. چون میر و بیس خان این مطالبه حاکمانه، او را دیده دانست که به تن دهی در مقابل این امر قدر و منزلت او کاسته میشود ازین رو افغانان را بجرگه خصوصی دعوت داده تفصیل حادثه را نزدشان بیان نمود. افغانان ازین سبب بالای کرگین خان خشمگین گردیده یکدیگر خود را بمدافعت و مقاومت تجریص میدادند.

میر و بیس خان برای مدافعه در مقابل شرف خود مجسمه سرور گشته بود. لیکن صبر و درنگ را برای افغانان اظهار و توصیه میکرد و میگفت بهتر اینست که شیر را در خواب بکشیم ولی لازم است که شما درین افکاس ثابت قدم باشید. شما بر من باور نمائید که من عنقریب از دشمن انتقام خواهم گرفت. افغانانان و نمک و شمشیر و قران را حاضر کرده برغر چهار قسم کردند که بمعاونت میر و بیس خان و اطاعت او قیام خواهیم کرد و گسفتند هر که ازین عهد رجعت کنند زن او به سه سنگ طلاق

باشد. باین قسم ها و طلاق که باشد تری سو کنند های افغانهاست به او اطمینان و یقین کلی
معاونت دادند

تدابیر میر و یس خان و ناموس پرستی افغان

میر و یس خان یکی از خادمه های خو بصورت خود را که در خانه اش تربیت
یافته بود بنام دختر خویش بنکساج پسر کرگین خان داده که مال بشاشت و سرور
را ظاهر میساخت طوریکه با کرگین هیچ کینه ندارد. باین رفتار خویش زنگ
کینه دل کرگین رازدوده که مال اعتماد رازدوی پیدا کرد بعد از زمانی میر و یس
یک دعوت مجللی را بیرون شهر در باغی تهیه کرده کرگین و اتباعش را دعوت داده
و شراب ایشان را در این مهمانی از جام موت تهیه کرد و میر و یس خود را ساقی آن
قرار داد [یعنی تیغ اجل را به معارف کرگین خان و رفقای او حواله نمود].

"به امراء و سلاطین نمی زبید که با کسانی که بظلم بیش آمده حق تلفی در باره
نموده و به غدر و فریب بیش آمده باشند از ایشان توقع و امید صفتی داشته در امور
خود خاصه در مهمات آن او را معتمد خویش قرار دهند زیرا کینه و عداوت
چون دلی را بجزا شد کمتر زائل میگردد.

خدمه عسکری

میر و یس خان لباس کرگین را بعد از کشتن او بپوشیده لباس های اتباع او را
با افغانان پوشانیده بعد از شام بشهر در آمده به محافظین قلعه در جین غفلت شان هجوم
بردند یک جماعت افغانان را که قریب شهر در کمیته گاه نشانیده بود با ایشان متحد
کردانید عموم افغانان شهر با ایشان متحد شده ریشه های محافظین را برکنده شهر را
متصرف شدند و کسانی که موقع یافتند فرار نمودند و افغانها قلعه را تصرف نمودند
اعلان کردند که هر کس عسکر کرگین را در امان خود نگاه نداشته باشد در امان است

در بنوقت ششصد نفر عسکری که گرگین برای تأدیب بعضی قبایل بمحالات فرستاده بود به قندهار رسیدند و غنیمت های بسیاری از افغانان گرفته با خود میآوردند بعد ازین از حقیقت واقعه آگناه گشته باتوپ و تفنگ دلبران افغان مقابل شده بامها جمین بمقابل مقاوت کردند ' میر و بس خان باینجهزار نفر برآمده منها جمین خودرا بمقابل ایرانیها تا سه روز قیام دادا گرچه جلادت و بسالت قابل تحسین از ایشان ظاهر شد لیکن در نتیجه شکست خورده جانهای خودرا بخاک خراسان رسانیده نجات یافتند در آنجا اصل واقعه را بیان کرده بد هشت ایرانیان افروندند .

نطق میرویس برای حصول آرادای

و قتیکه فضای قندهار از مخالفین خالی شد میرویس رؤسای قبایل افغانرا دعوت داده یک جرگه قومی منعقد ساخت خودش در بین جرگه ایستاده در نطق خود فضائل حریت و مزایای آزادی را نشان داد اسارت و مصائب آنرا حسب ذیل روشن ساخت :

« اگر شما کمر ما را بسته کنید و با ما متحد شوید کرد نهای افغانانرا از طوق ذلت و غلامی رهانیده بیرق های عزت و حریت را در بلاد وطن خواهیم افراست و بیوغ سلطه شیعه های ایران را از دوش خود دور خواهیم کرد »

بعد از آن فتوای را که از علمای مکه معظمه که بر جواز قتال شیعه ها حکم فرما بوده و در سفر حج بدست آورده بود بیرون کرده برای حضار قرائت نمود. و همانجا اعلان کرد که هر کس طرف ایرانیان مایل بوده قلاعه اسارت شانرا اختیار مینماید از بود و باش وطن عزیز ما امید خودرا قطع کند: زیرا که در صورت قبول اسارت ایرانیان معاشرت شان با ما مشکل خواهد بود و از دائره مودت و همقطاری ما خارج خواهد شد جمیع خوانین و رؤسای هو جو ده جرگه موافقت خود را ابراز و بقسم های موکد تأیید نمودند .

شیوهٔ مردان

* صاحبان فضیلت وار با بصیرت و مالکان عزم و صاحب حزم حیات خود را برای حفاظت و وطن چنان فدا مینمایند و برای آزادی ملت جانهای خود را اینچنین به خطرات و مهلکات دچار میسازند و برای نابود کردن قلادهٔ اسارت و دور کردن طوق ذلت بدون نام نیک هیچ مزدی را طلبکار نمیشوند الا صاحبان نفوس ذقیه وار باب عمت سافله که از پستی و تسفل و ذنات خود در شهوات منمهمک بوده (اقوام و اوطان خود را به بول هیچ میرز با جانب میفروشند).

مدا فعه دلیرانه و حکیمانه

میرویس خان از تهیدید محمد حاجی خان

چون خبر اتفاق آنها بیای تخت دولت ایران رسید شاه ایران بعوض اینکه عسکر جراری برای سرزنش افغانان بفرستد از راه صلح در آمده محمد حاجی خان را تنها برای تهیدید میرویس و رفقای او فرستاد. نما بندهٔ مذکور به مجرد ورود قندهار از عظمت دولت ایران و قدرت قاعهٔ شان برای تذلیل مخالفین خویش شروع به بیانات نموده و میرویس خان را بخیرای های انجام کارش میترسانید.

(جواب)

(عقل و حکمت تنها در دماغ صاحبان آسایش نیست

کو هستان افغانان هم رجال عاقل و حکیم دارد!

میرویس خان در جواب اظهار نمود: آیا گمان میکنی که عقل و حکمت

جز در کله های صاحبان تنعم در دماغ رجال کو هستان افغانستان پیدا نخواهد شد؟

اگر در قدرت شاشما طاقت سرزنش و سرکوبی ما میبود حاجت بفرستادن شما نبود که چنین سخن های بی معنی را بیان میکردید پس حکم داد که او را حبس کنند تا جود آن شاه ایران از خواب غفلت بیدار نشود پس از حبس سفیر اول محمدخان حاکم هرات را ثانیاً بسمت نمایندگی حکومت شاه به قندهار فرستاد چون این نماینده از دوستان و رفقای سفر حج میرویس خان بود میرویس خان او را در وقت ورود به قندهار گفت اگر حقوق سابقه رفاقت و محبت شما بر من نمیبود شمارا همچو مجرمین جزا میدادم لیکن بفهمید که افغانان بعد از نجات یافتن بار دیگر بوج اسارت را بدوش نخواهند کشید و شیر اینکه زنجیر های عبودیت را کستند بار دیگر یابند و مقید نخواهند شد و شمشیر هائیکه از نیام کشیده شده اند باز به غلاف نخواهد شد زرد است که حکومت شما سر ننگون و دولت شما مغلوب و اموال شما چور و تاراج گردد . بعد از آن به حبس او حکم نمود .

اعمال و مماطلت در امور حرب اسباب شقاوت است

چون اولیاء دولت شاه از ارسال نمایندگان سودی نیافتند (و بدون محاربه راه گریزی نیافتند) بحکام خراسان فرمان فرستادند تا برای هجوم با افغانان عساکر خود را آراسته مهیای حرکت و نگره دارند . بعد از شکست های بیابانی عسکر های ابرائی بحکومت محقق گشت که تنها عساکر خراسان افغانان را پایمال کرده نمیتوانند پس یک فوج عظیم الشانرا بزریر قیادت خسروخان برادرزاده گرگین که در جلادت و رشادت از عم خود کمتر نبود فرستادند تا این سرعسکر بواسطه حیا تقام عم خود اقدام شجیعانه خود را بصورت بهترین ظاهر گردانند . خسروخان با میرویس خان مقابل شده آتش جنگ در بین ایشان مشتعل گردید . میرویس خان شکست خورده خسروخان شهر قندهار را محاصره کرد . مستحفظین افغان که در شهر قندهار بودند بساخسر و خسارت قسار دادند که اگر بحیات ما تعرض نکنند

ماشهر را تسلیم خواهیم کرد ولی قساوت خسروخان نگذاشت که از خون شان بگذرد و افغانان چون دانستند که جز موت راه فرار نیست ازین رو برای دفاع آماده گشته هر روز بمحاصرین هجوم میکردند .

میرویس خان عسا کر محلات را جمع کرده از طرف خارج بار دو گاه خسروخان حمله های پیاپی میکرد تا آنکه ذخائر خسروخان تمام شده از مدافعت میرویس خان مضطر گشته دست از محاصره برداشت . خسروخان در محاربه میرویس خان با بیست و چهار هزار و ۵۰۰ نفر عسکر خود از دم شمشیر افغانان براه فنا شتافته صرف ۵۰۰ نفر از عسا کر او از مرگ نجات یافتند این است عاقبت عجب و غرور .
شاه ایران دفعه سوم بزر عسکری محمد رستم خان لشکری آراسته بزرگویی افغانان فرستاد اما در نتیجه شکست خورد . و میرویس خان بلا مانع و مزاحم بر قندهار مستولی گشت میرویس خان بعد از حصول ازادی قندهار وفات نموده و دو پسر از خود باقی گذاشت .

میر عبد الله

چون عمر کلا تترین پسر میرویس خان مرحو (حو) از ۱۸ سال متجاوز نبود اهالی اطراف حکومت را به میر عبد الله برادر میرویس خان سپردند .
میر عبد الله برادر میرویس خان که زمام حکومت را بدست گرفت با سلطنت ایران میلان سلح نمود افغانان ازین میلان وی بر افروخته مخالفت کردیدند و گفتند اگر تو در هجوم قدم بقدم برادر خود گذارده نمیتوانی باید کم از کم در مصالحت تندهی نمائی میر عبد الله این نصیحت ایشان را گوش نداده بار فقای خود مشاورت نموده قرار دادند که بحکومت ایران یک هیئت از معتمدین خود جهت عقد مصالحه بشروط سه گانه ذیل بفرستند :

(۱) قندهار از مالیات شاه ایران آزاد باشد . ۲ : عساکر ایرانی در قندهار باشد (۳) امارت در اولاد میر عبد الله مذکور و رانۀ علی الدوام باشد .
 چون رؤسای افغان از این مسئله خیر یافتند از کثرت غیظ بر آشفته و از میر عبد الله قلباً روگردان شدند و میر محمود که علائم نجابت و شهامت از جبین او نمایان بود از این رویه عم خود ناراض گردید لهذا با چهل نفر افغان متحد گشته دفعه در خوابگاه میر عبد الله ریخته کله او را از تن جدا ساختند چون افغانان خیر یافتند در صله آن شجاعت او را شاه قندهار ملقب ساخته سر بر آرای سلطنت گردانیدند .

نهضت ابدالی هادر هرات

آزاد خان ابدالی بیرق حرب را برافراشته بر شهر هرات استیلا نموده لوای استقلال را بلند کرد و برخ از طوائف اوزبک با ابدالی های هرات متحد گشته بلا دخر اسارا که تحت سلطه ایران بودند متحداً تاراج نمودند . حکومت شاه سی هزار فوج را برافسری صفی قلیخان بتادیب آزاد خان فرستاد آزاد خان عساکر ایرانیها را مقابله نموده از طلوع صبح الی نصف النهار در گیر و دار بلا امتیاز غالب و مغلوب مصروف بود توپچی های ایران از هول جنگ افغانان بحدی سراسیمه و پریشان گشته که بطرف سواران خود کله باری شروع نمودند چون افغانان توپ نداشتند فوج ایران این مسئله را خدعه حربی تصور نموده متفرق گشتند تا افغانانرا در جنگ تریب دهند افغانان از وقت استفاده کرده بر علیه عساکر ایران هجوم آورده جمعیت آنها را ایریشان ساختند و صفی قلیخان را با پسرش و هشت هزار سپاه ایرانی به قتل رسانیدند . ایرانیان تمام آلات حرب را بایست توپ و سامان خود گذاشته شکست خوردند . در اثر این محاربه چنانیکه غلامیها قندهار را از جنگ اسارت رها نیدند . ابدالی ها هرات را از سلطه ایرانیان نجات داده حکومت مستقل تاسیس نمودند .

کرد و عرب در خلال این احوال

در این گیرودارهای کردی سنی برای چور و چپاول ایران کمر بسته هجوم آوردند و تا بعدی پیشقدمی کردند که به حصار شهر اصفهان مرکز حکومت ایران خود را رسانیدند. و اعراب مسقط نصبت نموده آبادی ها و سواحل و جزایر خلیج فارس را قبضه کردند.

میر محمود شاه قندهار

چون محمود شاه قندهار اختلال سلطنت ایران و ضعف دانش رؤسا و تفرق اتحاد و رسوخ نفاق قلبی شاهزادگان را مشاهده کرد دیدة توقع بتصرف سلطنت شاه ایران دوخته عساکر خود را از راه کرمان با وجود نبودن آب و گیاه در راه بجنگ دولت ایران سوق داد. چون فوج افغان در حالیکه کرمانها غافل بودند آن شهر را تحت تهاجم قرار داده محاصره کردند و اهالی بدون جنگ شهر را بفوج افغان تسلیم نمودند. لیکن در اثر عادت متغلبین اقوام شرقی حتی غربی ها عسکرا افغان از ظلم و دست درازی بر اهالی کوتاهی نکردند لطف علیخان والی بندرعباس از طرف شاه ایران مامور گردید که افغانان را بمحاربه از کرمان طرد نماید افغانان به یک جنگ لطف علیخان تاب نیاورده تمام نقاط کرمان را وا گذاشته بقندهار مراجعت کردند. اما کرمانهای بد نصیب چون کسیکه از آفتاب گریخته به آتش پناه آورد از چور افغانان رهائی یافته به بیباد و ستم عساکر ایران معروضمانندند و در تحلیل متردد بودند که آیا مصائب تغلب افغان شدیدتر بود یا مصائب سیادت دولت ایران!

چون لطف علیخان میداند که میر محمود دو باره بر کرمان حمله خواهد کرد لهذا به ترتیبات عسکری و فراهم آوردن آذوقه و سامان حربی در شیراز احتیاطاً آغاز نمود.

(مضرت بیگاری)

در اثر اقتضای زمان با واسطه عدم انتظام تربیبات ایران بر رعایا ظلم و بیداد جریان داشت چه اموال شان ضبط و حیوانات بار بر به بیکار گرفته میشد و در کارهای لازمه حکومتی آنها طرف تعدی واقع میشدند، دشمنان اطف علیخان از موقع استفاده گرفته بنزد شاه از او شکایت کرده در عزل او از "سر عسکری" کوشیدند، عساکر از جاهائیکه آمده بودند برگشته متفرق شدند.

عبرت

"به بیندنی های خسیس، و خائنین وطن و نوامیس ملت را که بوا سطة اغراض شخصی و عداوت های جزو به و بر باد کردن شخص و احد، چه اسبابیکه موجب تفرقه عساکریکه حصار حفاظت وطن و سنگر ناموس ملت دانسته میشوند، میگردند در آئینه نتایج عمومی این دسائس شخی را قرائت نمائید."

(حکومت هرات و افغانان ابدالی)

حکومت هرات و افغانان ابدالی هرات بر اکثر بلاد خراسان تاخته شهر مشهد (طوس قدیم) را قریباً فتح کرده بودند.

آفات فضا ئی

در آئینای این رفتن و یورش ها شهر تبریز را زلزله های شدید بجنبش آورده هشتاد هزار اهالی از صد متر لازل زیر خاک شدند. جو هوا از تکاثف خود نور آفتاب عالمتاب را پوشانید قرص خورشید همچو قطعه مس سرخ و تیره بنظر می خورد. در او هام عموم این تغییرات کونی و فضا ئی آثار غضب الهی آمده از نزول بلاهای سماوی باین مقدمات مخوف بودند. برای دفع بلیه به ترك فجور و ازاله

منکرات زیادی توسل جستند و مشایخ در کوجهها گردش کرده‌ها را بطرف استعمار دعوت میدادند - و منجمین اظهار رائی مینمودند که این تغییرات کونی علامت خرابی اصفهان اند ' عقول را وحشت و نفوس را حیرت فرا گرفته قلوب ضعیف و عمت‌ها پست شدند حتی که این ملت کبیر ایران (مستعد مرگ گردیدند) و آمال نجات و حیات خود را منقطع دیدند .

' دقت نمائید که اعتقاد خرافات و مضرات در نفوس انسانی و سقوط عمت عسکر هاز دست و پاچه ساختن سپاه چه‌ها میکنند !'

استیلای میر محمود شاه قندهار

بر بلاد ایران

سال ۱۱۳۵ هـ میر محمود دوباره از راه سیستان با ۲۵ هزار عسکر افغان و بلوچ بکرمان بورش برده بدون مشقت کرمان را بدست آورد ' مکر مرکز حکومت آنجا به واسطه محافظین خود خود را تکمیل داری گردند شاه قند هار دو هزار و پنجاه تومان (تومان نیم بود آنکلیسی است) بالا نشان تاوان گذاشته پیشرفت نمود در خیال اهلالی این فکر تجسم نموده بود که میر محمود از طرف الله تعالی بر دولت ایران غضبی نازل شده است و قرار اخبار منجمین و علماء (که از خرابی اصفهان خبر میدادند) خرابی اصفهان را بدست میر محمود قیاس میکردند ' میر محمود عثمان خود را بطرف شهر بزد متوجه ساخت چون فتح کرده توانست بطرف مرکز حکومت (شهر اصفهان) بخط مستقیم حرکت کرد ' چون بحدود اصفهان قریب شد شاه اصفهان بگمان اینکه دست میر محمود شاه قندهار را از غارت و تصرف بلاد ایران بهیازده هزار تومان باز خواهد داشت دو قاصد را پیام داده بخد متش فرستاد این پیام شاه اصفهان ' برهائی بدست میر محمود

داد و دانست که رعب افغانان در دل ایرانیان متمکن گشته لهذا از قبول بیام صرف نظر کرده بقریه کلتاد دو فرسخی اصفهان فرود آمده با طرف افار دو گاه خندق حفر نمودند زیرا محاربه عسکر شاه را در اینجا توقع میداشت.

مخوسهای زردشتی که از جور شیعه ها بجان رسیده بودند بامید اینکه سیطره شاه افغان بر ایران سبب نجات شان خواهد شد نامیر محمود بیوستند شاه ایران از توهمات سراسیمه گشته امرا و وزراء را بمشوره دعوت داد.

وزیر صادق

بعد از استشاره محمد قلیخان وزیر عرش کرد که افغانان با جود بیک ملک باجلادت و دارای سطوت اند و در میدان حرب ثابت قدم لیکن به فتح کردن حصارها دسترس ندارند باید تمام عساکر خود را در حصار اصفهان فراهم و بمدافعه بپردازیم و قتیکه از فتح عاجز آمدند محاصره را ترک داده اصفهان را همچو مرگ کرمان ویزد نامفتوح گذاشته خود مرا جمع خواهند کرد شاه را این رای پسند خاطر آمد.

رأی خیانت آمیز

خان اهواز والی عربستان ایستاده شده از راه حماست و حمیت بگفتار آمده بیان نمود که این کمال بزدلی و نهایت ضمهفاسیت چه اور راضی شویم که محمود بایک فوج محدود شهر اصفهان را که پای تخت دولت شاه ایران باشد محاصره کنند و ما این تنگ و عاز را تحمل کنیم رأی ما اینست که به میدان جنگ بر آمده ببرد نمائیم.

عرق حمیت شاه بحر کت آمده پنجاه هزار لشکر را با بیست توپ برای جنگ میر محمود شاه قندهار فرستاد و حینیکه فریقین بنواحی قریه کلتاد مقابل شدند مبعنه و میسر و قلب هر دو لشکر را آراستند شاه قندهار بر فیل سوار شده بدور لشکر خود دوره میکرد و گاهی بین صفوف عساکر فیل خود را جولان داده میگفت:

فخر و سرور بکه از جنگ های سابقه بدست آورده اید حفظ نمائید اگر دشمن را
مغلوب ساختید شهر اصفهان مکافات خسته کی و ماندگی شماست و اگر فرار کردید
بدون مرگ راه نجات ندارید و بواسطه دوری وطن و مشقت منازل راه چاره مراجعت
غیر میسر است بیاله زهر اجل را بذلت و فضیحت خواهید نوشید .
(در آنوقت بین قندهار و فوج افغان با وجود قطع خطوط مواصلت بین اردو گاه و مرکز
پنجاه منزل مسافه وجود داشت) .

طرز هجوم عسکر ایران و افغان

افغانان باستثنای سدزنبورک (که بک آله توپ نماست که بالای شتر حمل کرده از آنجا
فرمی نمایند) تویی نداشتند عسا کر افغان شترهای زنبورک هارا پشت اردو گاه
قرار دادند و ایرانیان بجنک آغاز نموده میسره شان بر میسره افغانان هجوم
آوردند افغانانرا (شکست داده) رجعت قهقری دادند و بعضی اموال شانرا بقارت بردند .
و میمنه ایرانیان بر میمنه افغانان هجوم برد اما افغانان از روی خدعه حربی
رجعت قهقری نمودند سواران ایران بر عسکر افغان پورش کردند . و قتیکه رساله
ایران داخل اردو گاه شد لشکر افغان دو حصه شده زنبورک های خود را بر روی
سواران ایرانی کشادند و ایرانیانرا چنان افکنندند که باد خزان بر گ را
درختان میریزاند .

جلادت امان الله خان افغان

امان الله خان افغان به دنبال عسا کر ایران حمله برده توپچی هارا کشت
توپ هارا بدست آورده بر روی عسا کر ایران آتش داد ساعتی ننگد شسته بود
که عسا کر ایران شکست خورده تمام لوازم خود را به عسا کر افغان غنیمت گذاشتند .

جلس وزرای ایران

وقتیکه خبر شکست عسا کر ایران باصفهان رسید شاه سراسیمه گشته وزیران را برای

مشاوره دعوت نمود شاه در مجلس وزراء بیان نموده گفت رای من این است که اصفهان را گذاشته خزانه را با خود برداشته بفرام کردن عسکرهای شاه مشغول گشته از پشت لشکر افغان هجوم آریم ، باینصورت آنها را استیصال خواهیم توانست . محمدقلیخان با ای شاه موافقت نمود ولی والی عربستان بنا بر مقصدیکه آنجا ذکر میکنم مخالفت نموده گفت که بشاه نمی زبید که پای تخت مملکت ایران را دراز یک شکست ترک نمائیم! چنان علامت ضعف و موجب نفرت قلوب اهالی از شاه میگردد

محاصره اصفهان

بالآخره مجلس وزارت ایران برای دفاع خود را مستعد محاصره ساختند ، و میر محمود در این وقت در کار خود متردد بود ولی جاسوسها نیکه (در متعلقین والی عربستان داشت خبر مرعوبیت ایران را باور رسانیدند) ازین رو شاه قندهار بطرف فرح آباد عسکر خود را سوق داد ، آنجا را متصرف گردید ، زیرا در آنجا عسکر دفاعی وجود نداشت بعد از تصرف فرح آباد ، به محال جلسا مسکن ارمینیهای اصفهان هجوم برده با اهالی آنجا خساره بزرگی رسانیده آنجا را نیز تسلط کردند ، بعد از آن بیکی از برجهای شهر اصفهان بورش بردند ، از آنجا به گله باری توپ و تفنگ مدافعه شده رجعت قهقری نمودند ولی این رجعت را موجب زوال رعب خود در دلهای محصورین اصفهان تصور کرده بفرس اینک محصورین دلبر نگردند فردا جوانان افغان را در استحکامات شهر امر هجوم دادند ، اگر مقامت احمد آغا (یکی از آغا بایان حرم) صورت نمیکرفت در اثر جلالت و شهامت خود افغانان همان روز اصفهان را فتح میکردند ، اما بسالت احمد آغا افغانان را بقهقری بت مجبور ساخت در دل محمود ازین رجعت قهقری هراسی تولید گشته بشرایط ذیل خوا هشتند صلح شد :

- (۱) حکومت قندهار با کرمان و خراسان بطور توارث در او لاده شاه محمود باشد (۶) پنجاه هزار تومان حکومت ایران بحکومت افغان بپردازد (۳) شاه ایران سینه خود را ، شاه محمود از دواج نماید

خیانت والی عربستان بشاه ایران

چون والی عربستان این واقعه را شنید سر آقا صد نزد محمود فرستاده از طلب صلح ملامتس کرد و به نبات و نیل ظفر توصیه اش داد * و در مکتوب خود تحریر نمود که ما و شما هم مذهبییم ثابت قدم باش و از هول محاصره مترس!

چون محمود از فحوائی مکتوب او خبر گشت دو باره بجوش آمده تدبیر دیگری اندیشید که دهات و قریه جات دور اصفهان را خراب ساخته آذوقه را بجا که خود از آنجا فراهم آورد و چنین کرد و دهات باقی را سوختانده اهالی قراء از تنگی ارزاق بشهر پناه بردند * رؤسای مملکت بنا بر نا عاقبت اندیشی نکمال مسرت و رودشازا پذیرائی کردند بامید اینکه عده محصورین بورود ایشان افزون خواهد شد * و محصورین باز و بیاد نفوس دلاور خواهند گشت ولی به تنگی ارزاق در شهر نظر نمیانداختند و غور نمی کردند که خودشان چرا محصور شدند و خود چه کردند؟ که دیگران کنند.

گشته شدن برادر و کاکا

و کاکا زاده شاه قندهار

افغانان از یکجا لب شهر حمله آورده استحکاماتی را که بدست گرجی هائیکه در شراب خور منمک بودند در حال مستی شان قبضه کردند بعد از آن از راه پل گذشته بعضی حصه های بیرونی شهر را متصرف شدند در بنوقت افغانان خیر گشتند که بعضی اقوام ایرانی بشهر آذوقه میرسانند برایشان هجوم برده آذوقه را از دست شان بردند ولی قبل از آنکه افغانان بار دو گام مراجعت کنند اهالی قریه کوچکی که اصفهان گفته میشد برآمده آذوقه را از ایشان استرداد کرده کاکا و کاکا زاده و برادر شاه محمود را باسارت برده به قتل رسانیدند. [۱] گرچه شاه ایران از خوف بازخواست محمود

[۱] مؤلف میگوید که میرویس دوسروارت گذاشته بود در حالیکه میر محمود و شاه حسین آبی الذکر تعداد راپوره می کنند این جا برادر نخواهد بود.

ایشان را حکم امتناع از قتل ارسال کرد لیکن قبل از وصول حکم شاه به قتل رسیده بودند. محمود برافروخته تمام اسیران ابرانی را حکم قتل داده برای قطع مواصلا ت و حصار اسفهان با تمام لوازم تثبیت نمود.

(کثرت جمعیت و قلت ارزاق در محاصره)

درین اوقات یکی از اراکین حکومت ایران از شاه خواهش نمود که او را بطرف افغانان مامور ساخته اداره عسکر دفاعی بدست وی بسپارد، لیکن والی عربستان خان هواز شاه را به سخن های دلایز فریب داد ما را انتخاب او باز داشت، چون مدت محاصره بطول انجامید ز قریح ارزاق در شهر اوقات اهالی شهر را تلخ گردانید شاه چاره جز این ندید که پسر خود شاه طهماسب ولی عهد خود را خفیه به سائر اطراف مملکت ایران بفرستد و اهالی را برای نجات یاب به تخت دعوت نماید لیکن مردم را به نجات دادن پدر خویش متفق ساخته نتوانست ارزاق رو بقلتی و گرانی نهاده آنرا قحط پدیدار گشت روز به روز اهالی دچار سختی میشدند و بدو حرمسرای شاهانه دوره ها کرده فراهم میشدند و از شاه التماس مینمودند که برای نجات شان از هجوم قحط و گرسنگی به محاربه افغانان با او شان برآید، خصوصاً او فاتیکه بورود ذخایر خیر یافتند الحاح خروج شاه را می نمودند تا آن ذوقه نبود ارد شان بمدست افغانان بقتاده شکار قحط و گرسنگی نشوند.

شاه وعده ها را از امروز بفر داداده هر روز تعلل میکرد حتی بعضی از مستخدمین حرم برای پراکنده شدن اهالی مجبور بکلوله باری میشدند تا اهالی ترسیده روگردان شوند ازین رویه اهالی برافروخته از حکومت نا امید گشته بالای حرمسرای شاهي بهجوم آماده شدند.

زودیک بود که بر حرمسرای پادشاهی هجوم آورد اما احمد اغای سابق الذکر پیشروی مردم رفته و شان را دلاسا نموده از هجوم باز داشت بعد از آنکه پسر گشتند

بک جمعیت عسکری را فراهم نموده بر افغانها حمله بردند و تا حدی کوشیدند که بعضی
مقامات را از دست افغانه کشیده به تصرف خود آوردند در این اثناء عسا کر عرب
که زیر قیادت خان اهواز بودند قصد رجعت قهقری نمودند

احمد آغا از این رفتار او شان خشمگین گشته امر داد که عسا که عربی خود را هدف
گلوله گردانند ز ما بیکه عسا کر با یکدیگر در آویختند موقع بدست
افغانها آمده عسا کر شاهی را شکست دادند .

احمد آغا بحضور شاه حاضر شده عرض نمود که خان اهواز در تمام مواقع
موجب شکست ما گردیده زیرا با محمود از جهت وحدت مذ هب متفق آمده است
اگر خان اهواز در عسکر ما وجود نمی داشت در دفعه اول افغانها را شکست
داده بودیم

لیکن خان اهواز بحضور شاه طوری پیش آمد که عزالاحمد آغا را از سر عسا کر
ارک شاهی به اوز بیاتر جلو داد

بنا بران شاه او را از قوماندانی فوج ارک شاهی معزول نمود
در اثر این عزل احمد آغا هر خورده وفات نمود به مرگ احمد آغا افغانها بسیار
مسرور گشتند و در اهالی اصفهان سراسیمه گی تولید گردیده مرعوب شدند .
سپس شاه به شرائط سابقه از محمود درخواست مسلح نمود محمود جواب داد که شاه
امروز چه دارد که مرا بدهد؟ آنچه وجود دارد تماماً در قبضه اقتدار من آمده است .
در این اثنا ملک محمود حاکم سابق الذکر سیستان باده هزار عسکر برای نجات اصفهان
حرکت کرد بر رسیدن خبر حرکت او اهالی اصفهان قوی دل شده گشته امید وار
رستگاری شدند .

اما چون میر محمود افغان واقف گشت نزد ملک محمود بیغامی فرستاد که عز
خود را فسخ کرده « واپس مراجعت کنید در صله آن حکومت خراسان و سیستان
در اولاده شما بصورت حکومت استقلال منظر است » این رشوت چشم مردود

بعضی از شاهان و بزرگانیکه درین کتاب ذکر شده اند



شاه عباس صفوی
«در حدود ۱۰۳۵-۹۹۵ ق»



تیمور لنگ
«در حدود ۶۶۰-۵۶۰ ق»



نادر شاه افشار شهنشاه ایران



شاه حسین صفوی

بعضی از شاهان افغانی که در تاج بیخ افغان ذکر شده اند



سلطان علاوالدین خلجی محمد شاه اول
« ۶۹۰ ق »



سلطان معزالدین کیقباد
« ۶۸۶ ق »



شیر شاه سوری شاهنشاه افغان
« ۹۲۳ ق »



سلطان ابراهیم لودی
« ۹۴۶ ق »

ملك محمود را کور ساخته برای استیلای ممالک موعوده (سیستان و خراسان) عودت نمود امید خود را از شهر اسفهان قطع کرده راه نجات را بر روی اهالی مسدود ساخت. ارزاق و بکرانی نهاده حیواناتی که گوشت شان حرام است از قبیل قاطرها خرها گربه ها سگها مرده های انسانها از اضطرار خورده میشدند اهالی در کویچه ها و بازارها از شدت گرسنگی میمردند بهر زاینده رود از لاشهای مرده ها پر گشته آبش تغییر یافته قابل نوشیدن نبود. این واقعه در سنه ۱۱۳۵ رخ داده بود و در این آوان به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ ع شاه سلطان حسین لباس غم و اندوه را با تمام صاحب منصبان پوشیده از حرم برآمده با تمام اراکین دولت در کوچه های اسفهان گردش میکرد و گریسته میگفت این همه مصائب و بلاها که در وقت حکومت او بر بنده گمان خدا و بر بلاد ایران نازل گشته [از خیانت ناسحان و بی دینی مشیران مملکت است] و ب مردم اظهار میکرد که تاج و تخت را برای افغانان میگذارم.

اهالی که سوز و گداز شاه را دیدند مصائب خود و مصائب شاه را فراموش کرده از چشم شان اشک ها جاری گشت. [این است جزای خواب غفلت و فرورفتن در شهوات و استخدام مخالفین در جنس و اغراض در مصالح مهمه خصوصاً در زمان حرب.]

خلع شاه سلطان حسین

و تاج پوشی شاه محمود

روز دوم قرارداد تسلیمی تحریر نموده سائر امراء و کبار بران مهر نهادند به ۲۳ ماه مذکور شاه سلطان حسین با سائر اکابر و سه صد نفر سوار برای بفرج آباد نزد شاه محمود رفت و قتیکه شاه داخل اقامتگاه شد تا زمانیکه به نیمه دربار نرسیده بود شاه محمود از جای خود حرکت نکرد بعد از آن شاه جیمه شاهی خود را از سر برداشته به دستار

شاه افغان نصب کرده گفت ای پسر من : الله تعالی ازاده ندارد که بعد از من بر تخت ایران متمکن باشم امروز تو بشاهی مستحق میباشی شاه محمود این گفته او را با جیغهاش پذیرفته گفت : [ان الله یؤتئ الملک من یشاء وینزع الملک من یشاء] و جیغه را بد ستار فرورده هر دو با سقائی قلب نشستند و شاه دختر خود را در این مجلس حاضر بنکاح وی داد روز دوم محمود بشهر داخل شد . بسلام خانه عمومی نشست شاه و تمام اراکین سلطنت سلام پادشاهی را باو ادا کردند .

خدمات شاه محمود به ایران

چون شاه محمود بر تخت ایران متمکن گشت برای جلوگیری مصائب و قحطی هائیکه ایرانیان را فرا گرفته بود و به جبریله دلها می شکسته شان بدرجه کمال کوشید مردم را استماله نموده هر صاحب رتبه را بر رتبه سابقه اش مقرر داشت لیکن باهر ایرانی بکنفرافغان را بحیث معاون مقرر کرد (۱) تا افغانان در امور ازاری دولت ماهر گردند و هم اطمینان و اعتماد شاه بواسطه این معاونین در مامورین برقرار باشد باستانی والی عربستان سائر خائنین حکومت ایرانی را که در محاربه با شاه ایران از راه نفاق پیش میآمدند اعدام نمود و از خان اهواز اموالش را ضبط نموده او را با کمال شجاعت به فنیحت رسانید گویا که به زندگذاشتن او قبلا وعده کرده بود که او را به قتل رساند .

فتوحات امان الله خان افغان در ایران

امان الله خان را با شش هزار عسکر بطرف قزوین سوق کرد تا آنکه قاشان و قم را دراز من راه فتح کرد بدون معارض و موانع داخل قزوین گشت . اهالی قزوین که رجال جنگی و با قوت ویر نفوس بودند و مخالفین مذهب را جدا دفاع میکردند چون از افغانان تعدی حس کردند فراهم شده بر افغانان هجوم آوردند . و اطراف افغانان را فرا گرفته پیش قلعه حاکم نشین رسیدند امان الله خان برای تسکین شورش برآمد اما در این جنگ زخمی شد و در نتیجه اهالی چیره گشته یک هزار جوانان (۱) مکره متصب شیخ الاسلامی یک عالم افغان منفرداً مقرر گشت « ما خود از تاریخ سر جان مالکم »

افغان را قتل و باقی را از قزوین طرد نمودند. این واقعه در سال ۱۱۳۶ بوده در اثنای حرکت شکستی افغانان اشرف بن میر عبدالله بن صدق فرزند امان الله خان جدا گشته طرف قند هارر بسیار گشت.

بعد از واقعه قزوین اهالی خنسار و سائر بلاد همچو اهل قزوین با فاغنه از راه مدافع پیش آمدند در اثر این رو به فاغنه در اصفهان فراهم گردیدند میر محمود ازین واقعه مرعوب گشته از اهالی اصفهان خائف گردیده از روی پیش بینی سائر مستخدمین حکومت و اراکین دولت و عساکر محافظین قلعه و فوج شاه ایران را به بهانه جوئی ها بعضی را بقتل و بعضی را با خراج محکوم نمود تا ایشان نیز همچو قزوینی و خنساری ها بر علیه او قیام نوزند و سائر رجال شهر را اخراج نمودند و اصفهان ازین رهگذر و بخرابی گذاشت چون قصر سلطنت را استوار نمیدید کردیهای را که بمقام شهر در جزین اقامت داشتند طلب کرد.

نصر الله مجوسی و زبردست خان افغان

هنگامیکه کردهای در جزین و افغانان قندهاری بمعاونت ناز شاه محمود در سید ندر برای فتح جلپایگان و خنسار قاشان دسته از عساکر را سوق داده فتح نمود نصر الله مجوسی که در کرمان پادشاه قندهار مالحق گشته بود به فتح شیراز و سائر بلاد و ساحل خلیج فارس مامور شد و سائر نقاط ساحل را فتح نمود. مادر محاسره شیراز زخمی شده در اثر همان زخم فوت گردیده قیادت عسکر به زبردست خان افغان محول گشت و بعد از محاسره بسیاری از اهالی شهر از گرسنه کی مردند. بالاخر شهر به زور شمشیر فتح گردید.

سزای مجتکرین

این قائدا فغان تمام مجتکرین را فراهم نموده برای اینکه از اقرا از اهالی آنجا باز

میداشتند و موجب قتل نفوس شهر شده بودند محکوم باعدام نمود حتی بوبت باین رسید که بعضی مختکر بن رادر کدام گندم شان تا وقتی آویزان کرد که گندم را دیده دیده از گرسنه کی جان دادند .

تأثیر اختلاف آب و هوا و بی نظافتی

اقامتگاهها بر عسا کر

چون شیراز فتح شد عزم محمود قوی گردید. و بک قوت جدید را حس کرد لهذا سی هزار لشکر فراهم نموده بجانب کوه کیلو به که از اسفهان سه در جه عرض البلد جانب جنوبی واقع است متوجه ساخت اهالی که در ارض را سکونت داشتند به عسا کر اودست درازی کردند .

چون بوسیله اختلاف هوا و کندگی فرودگاهها فوج مبتلای موت گشت و بیش آمد نازاجی اهالی ایشانرا مشوش ساخت محمود نادم گشته بطرف اسفهان ناکام مراجعت نموده شباً نگاه بشهر داخل شد .

همچنان در شهر « کز » بسیاری از افغانان کشته شدند. چون این شکست باعث نفرت افغانان از میر محمود شد او را بخواستن اشرف خان از قندهار مجبور ساختند و او را ولی عهد مقرر کرد .

اختلال فکری شاه محمود

بر میر محمود و سواست غالب آمده عزت اختیار نموده بر ریاضت و تصفیه باطن مشغول گشته از عالم غیب استمداد میخواست .

* اینست عادت شرقی ها چون بواسطه خطاهای خویش در حلقه های دام مشکلات میافتند از اسباب ظاهری که الله تعالی برای نیل مدارج سعادت خلق کرده است صرف نظر مینمایند و بطرف اسرار باطنی متوجه میگردند گوشت خوری را ترک کرده

در گوشه تنهایی می نشینند این عادت بت پرستان هندو است که در قرن دوازدهم هجرت بین مسلمانان اشاعت یافته .

چون از عالم غیب بسوی عالم شهود مراجعت کرد و از خلوه به جلوه آمد و سواس و سوء ظن بر او غالب آمد بحدی که بیک خیر بی اساس ۳۹ نفر از خاندان شاهان صفویه را اعدام کرد و تشویش او زائل نشد و بدرجه ترقی کرد که به خبط و جنون رسید و ملا علی (حزین) میگوید جنون وی بحدی رسید که گوشت جان خود را بدندان میکند و در آتاء جنون وی افغانها شنیدند که شاه طهماسب لشکری آراسته به چپا و میا پیدا فغان مجبور شدند که شاه اشرف را به پادشاهی بر دارند ولی انکار آورده گفت تا وقتیکه شما قضاص پدر مرا از محمود نگیرید در حیات محمود پادشاهی را قبول نخواهم کرد زیرا که محمود میر عبد الله پدر او را بقتل رسانیده بود . افغانان سر محمود را در سال ۱۱۳۸ از قن بریده نزد اشرف آوردند پس اشرف سلطنت را قبول کرده زمام آنرا بدست خود گرفت محمود در سن ۲۷ ساله کی بعد از سلطنت سه ساله دیار او داع کرد .

شاه اشرف

شاه اشرف در مجازات عمومی به آخرین اعمال شاه محمود علناً اظهار تلبیح میکرد و برای دلخوشی و استماله اهالی ایران تاج سلطنت را بیای شاه سلطان حسین گذاشته بیوشانیدن آن بشاه الحاح کرد .

شاه به قبول آن راضی نشد . تاج را گرفته بدست خود بسر شاه اشرف گذاشته گفت که من عزلت را بر عزت ترجیح داده ام . و دختر تانی خود را بنکاح او داد . شاه اشرف بمرض خدعه بحضور شاه طهماسب دعوت نامه ملاقات را چنان نوشت که دست اعداء و اجانب بطرف بلاد ایران دراز گشته از آنرو هرج و مرج در اهالی رونماست باید ماوشما باهم سلح نموده دست و بازوی یک دیگر گردیده متحداً

دست اعدارا از بلاد ایران کو تا سازیم. بعض رؤسای ایرانی که بخدمت شاه اشرف حضور داشتند ازین مسئله آگه گشته شاه طهماسب را مکاتب استحضاری نوشتند که از اجتماع و اعتماد بر قول شاه اشرف خود داری نمائید.

چون شاه اشرف باین معامله واقف شد ارا کسین ایرانی را که از شمیر شاه محمود باقی مانده بودند محکوم باعدام نموده گفت که شما بادشمن من مرا و ده دارید.

مداخلت دولت عثمانی و دولت روس

در معامله ایران و افغان

چندی قبل از مرگ شاه محمود سلطان عثمانی با امپراطور روس بطرف کبیر به تقسیم آن ولایات ایران که داخل دایره افغان شده بود عقد معاهده نمودند و در آن معاهده این شرط هم وجود داشت که اگر شاه طهماسب معاهده را نپذیرد و از آن توفیق و تسلیم نمایندگان را از ایران بدر کرده مقبولات ایرانی شان را بشاه طهماسب تسلیم خواهند کرد.

شاه اشرف و علمای عثمانی

چون شاه اشرف زمام حکومت را بدست خود گرفت سفیری بدر بار عثمانی به قسطنطنیه فرستاد. سفیر با علمای عثمانی در خصوص احوال ایران تبادل خیالات نموده گفت که سلطان نمی زبید که با شاه نصرانی گریسته کرده حکومت سنی را استیصال نماید. علما و سفیر در این خصوص موافقت کردند لیکن وزراء برخلاف علما احتجاج کرده مستدل شدند که سلطان عثمانی امیر المومنین و خلیفه رسول رب العالمین و سایه خدا در زمین است کسیکه مطیع امر او نباشد و خطبه بنام او نخواند و مالیه ادا نکند دشمن دین گفته میشود جهاد با او بهتر از جهاد با نصاری است.

علما ازین برهان ناشی از خیالات نفسی و زراسا کت گشته سفیر تا کام مراجعت نمود و از در بار عثمانی با حمد پاشا که بر مراغه و قزوین قابض بود حکم شد که عساکر خود را

باصفهان متوجه سازد چون شاه اشرف واقف گشت قریه جات را سوختانده عساکر
قراهم نموده بمقابله فوج عثمانی خود را آماده ساخت اولاً بادو هزار مقدمه الجیش
عثمانی بمسافه ۱۵ فرسخی اصفهان مقابل گشت ترکمان چون از تیغ شاه اشرف
بکسر قبل شدند احمدپاشا مرعوب گشته باقی اردوی خود را توقف داده بدویش
خندق حفر نمود شاه اشرف بک هیئت یرویا گاندچی را سرآ در لشکر اتراک منتشر نمود
وبرای پراگنده کردن اردوی عثمانی واستمالت قلوب کردها مساعیات بکار میبرد
که این جنگ مخالف دین حنیفی است باید ماوشما سنی ها باهم متحد باشیم جمعیت دیگری
از علمارا بحضور احمدپاشا فرستاد نادل اورا بصلح وسلم آماده ساخته معناً نفع صلح را
بفهما نند اما احمدپاشا از قبول صلح انکار آورده اشکرا مکرر سوق داد.

جنگ ترک و افغان

لشکر اتراک بالغ به (۶۰) هزار نفر بود و ۷۰ ترب با خود داشتند در حین
مقابله هر دو فوج عثمانیان شکست فاحش خوردند و دوازده هزار نفر از آنها
مقتول گردیده جمیع سامان جنگ را گذاشته گریختند احمدپاشا بکرمان فرار شد
واز خوف اینکه شاه اورا تعاقب خواهد کرد از کرمان به بغداد گریخت.

اثر عالی همتی افغان

شاه اشرف برای استماله قلوب عثمانیان نزد احمد پاشا مکتوبی فرستاد که من
نمی خواهم اموال مسلمانانرا تصرف کنم از طرف خود دامین انتخاب نمایم تا بدون آلات
حربیه سایر سامان پس مانده شمارا بشما تسلیم کنم و محبوبین عثمانی را بخشیده رها کرد.
ازین رویه افغانان عثمانی ها بحسن سیرت و صفای طبیعت افغانان قائل گشته
به خود واجب دیدند که شاه اشرف را بشاهی ایران تسلیم کنند و باثر این مصالحت
خواهش کردند که شاه افغان از صمیم قلب سلطان عثمانی را (خلیفه) سایه
خداوند در زمین اعتراف نماید.

تفرق افغانان

بعد ازین چندی از واقعات شدید رونما گشت: اول برادر شاه محمود در قندهار دعوی استقلال کرد این تجزیه شاهی قندهار طائفه غلجای را بد و حصه تقسیم نمود و دروازه کرمک و معاومات ازینطرف بر روی شاه اشرف مسدود شد دوم ملک محمود سیستانی خود را بشاهی معرفی نمود بر ولایت خراسیان مسئولی گشت سوم نادر افشار که بشجاعت و عزم و شهامت مشهور بود بشاه طهماسب پیوسته در شهر استر آباد سرعسکر ایرانی مقرر شد.

فتح یزد بدست شاه اشرف و سفارت افغانی بدربار عثمانی

در خلال این مشکلات شاه اشرف به فتح شهر یزد حرکت کرد و بعد از فتح سفیر افغانی را بدربار عثمانی فرستاد رجال ترک با کمال احترام و اکرام پذیرایی وی را نمودند و شاه اشرف این رویه را فاتحه اقبال خود دانست.

انحلال حکومت ابدالی هرات

ملت افغان در سابقه اتفاق و اتحاد علم استقلال را برافراشته بودند شجاعت و شهامت افغانان عثمانی ها و روسی ها را در ایران هراسان نموده بود لیکن این ملت خوش بخشی خود را بواسطه نفاق و شقاق حفاظت کرده نتوانستند سروری شاه اشرف و آزاد خان و شاه محمود افغان از بهمت نادری ایران و نفاق خانگی افغانان از پنجار و به زوال میکشیدند مالی از فتح یزد نگذشته بود که برای فتح مشهد و هرات شاه طهماسب به تحت داریه نادر افشار لشکری آراسته بالاخر لشکر ایران بر شهرهای مذکور تسلط یافته چیره دست شدند.

شاه اشرف از انحلال حکومت ابدالی هرات مضطرب گشته سی هزار فوج را تنظیم داده بطرف خراسان متوجه گشت. قریب دامنغان لشکر نادر افشار با عسا کر شاه اشرف

داخل رزم گشته نتیجه را فوج نادری بدست آورد، عساکر اشرفی شکست خوردند.
 باصفهان رفتند، در شمال اصفهان در فریه مورچه خوار خند قها حفر نمودند استحکامات
 درست تر تیب دادند و در استحکامات فراهم شدند، عساکر خود را نادر افشار
 از درمغان بطرف اصفهان سوق دادند در هر نقطه ایرانیان شامل اردوی نادری گشته عدّه
 شان تا اصفهان خیلی زیاد گردید با این کثرت و وفور به اردو که شاه اشرف
 هجوم بردند افغانان کمال جلالت و شهامت را نشان دادند، لیکن کثرت لشکر
 دشمن ایشانرا بر رجعت قهقری بسوی اصفهان مجبور ساخت، چهار هزار دلاوران افغان
 در این محاربه جان بجان آفرین سیردند، و بقیه یقین کردند که باصفهان اقامت
 کرده نمیتوانند لهذا شبانگاه برای کوچ مستعد شده وقت طلوع آفتاب از شهر برآمده
 طرف شیراز حرکت کردند، گفته می شود که شاه اشرف قبل از وداع اصفهان شاه سلطان
 حسین سیاه بخت را کشت، بعد از چند ماه با مرطهماسب فوج نادری بطرف
 شیراز حرکت کرده افغانان دل شکسته در اسطخر برای جنگ صف بندی نمودند بعد
 از یک پنجه محاربه فوج اشرفی بشیراز رجعت قهقری نمودند شاه اشرف ناچار گردیده
 بادو صد سوار راه قندهار را پیش گرفت، جماعت افغانان با رؤسای شان که
 به ۲۰ هزار نفر بالغ میشدند متفرق گشته در رجعت بوطن خود در هر منزل گرفتار
 مشقات میشدند باوجود تنگی از زاق و راهگیری قبایل ایرانی اکثر افاغنه
 در وقت مراجعت قتل و تاراج شده به جز از چندی که در بلاد خود واصل گشتند
 دیگران نجات نیافتند.

گشته شدن شاه اشرف

شاه اشرف حین مراجعت تا بلوچستان هر جا دچار محاربه گشته بالاخر از چور
 و چپاول قبایل ایرانی تمام رجال خود را در مدافعه تلف نموده تنها باد و نفرز فیق
 خود که تا وقت دخول بلوچستان زنده مانده بود وارد بلوچستان گردید ولی

پسر عبدالله خان بلوچ شاه را شناخته قتلش نمود و در عمان سال ۱۱۵۶ سر شاه را با قطعه الماس که نزد شاه اشرف بود به شاه ظهما سب فرستاد شاه اشرف نیک سیرت و خوش باطن و وسیع الاخلاق و ستوده صفات نزد ملت افغان شمرده میشد ایرانیان نیز او را از محمود افضل می پنداشتند .

حکومت افغانه در ایران ۷ سال دوام داشت در محاربات بین افغان و ایران دو میلیون نفوس ایرانی ضایع شدند .

مسکوکات اشرفی

ریاضی در عین الوقایع می نگارد که اشرف افغان بواسطه حسن سلوکی که با ایرانی ها مد نظر داشت بر اقتدار خود افزوده بنام درهم و دینار مسکوکاتی که در ایران رایج بود تغییر داده بنام خود مسکوکات مخصوصی ترئیس داد که من جمله مسکوک بند . مؤلف بزرگت ها بدست آورده از طلای خالص دیدم در یکطرف آن کلمه توحید (لا اله الا الله محمد رسول الله) و سمت دیگر آن این فرد ثبت بود

دست رد بر بلار بود گناه داد تغییر سکه اشرف شاه

و در مسکوک دیگر به یک روی شعر فوق الذکر و بر روی دیگر این فرد مندرج بود سلا بود گناه . را غیبط کرده اشرف شاه و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند و چه سمیه اشرفی این عمه گفته میشود که طلا اشرف قرین فلزات است .

ممکن است که وجه اخیر عمومی وجه اول الذکر مخصوصی نیست به مسکوک شاه اشرف خواهد نبود و در مملکت نیز مسکوک به نام شهرت وارد در قندهار مسات و در کابل کلاء دور شاد در مهران و اشرفی در تمام بلاد مشهور است (

الاحلال حکومت قندهار

و قتیکه نادر شاه سلطنت ایران فائز آمد دست سفوی هارا از حکومت کوتاه ساخت
هشتاد هزار لشکر را با خود گرفته داخل قندهار شد شهر قندهار را که در گوشه کوه
(فیطول) بکمال مناعت سر بر افراشته بود قابل فتح نمیدید زیرا که بشکل نیم دایره
کوه فیطول شهر را احاطه کرده بود و نیمه دیگر دارای برجهای بلند بوده نادر
افشار قریب شهر بنام نادر آباد شهر نوی تاسیس کرد و یکسال کامل قندهار را
محاصره نمود چون آذوقه را از شهر کامل قطع کرده توانست با اخره بهجوم
آماده گشته بعضی برجهای شهر را بچند حمله زیر تصرف آورد و سنگر توپها
ساخت و از آنجا بر اهالی کوله باری شروع کرد اهالی بدین تسلیم چاره ندیدند
و دروازه هارا کشادند چون نادر اعلان عفو نموده بود به احدی از اهالی شهر از طرف

و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند که بای نسبت آن بنام اشرف افغانست
و نام مسکوک طلا اشرفی بدین جهت شده که آن کمون با یزان متداول است و بک جهت
دیگر در نزاهل دنیا امنیت که مسکوک طلا بهترین تمام چیزها و اشرف بر همه چیز است.
خلاصه این پادشاه با اهالی ایران بسیار رؤوف و مهربان بود و محض آسایش حال
ایرانیان با دولت عثمانی که هم کیش و هم مذهب او بودند سخت گیریها کرد منجمله
اول شرطی که با آن دولت نمود این سه فقره بود یکی آنکه امیر حاج دروازه مکه
معظمه از طرف پادشاه ایران و از اهالی ایران همه ساله معین باشد و دیگر آنکه کعبه
در پنج رکن منقسم شود که بگر کن آن مذهب جعفری باشد و دیگر عابای ایران
بخاک مملکت عثمانی محترم باشند هر گاه صدمه در محلی بر آنها وارد بیاید حاج
آن محل بدون عذراز عهده برآید چون دولت عثمانی قبول این شرایط را ننمود
اشرف شاه اعلان جنگ داده با عساکر ایرانی و افغان حمله بمملکت عثمانی برد شکست
های بیایی در چند نقطه بر لشکر بان آورد و لیت وارد آورد عساکر عثمانی هم بملاحظه
هم مذهب بودن با پادشاه ایرانی که افغان بود سخنی جنگ نمیکردند و اشرف را
بخلافت اولی میدانستند کار بر سلطان عثمانی سخت شده مجبور به امداد طلبی از ملت

ایرانی حاضر فرسید این عفو تا دراز آرزو بود که در وقت کامیابی سلطنت ایران
برخوالتزام گرفته بود که در فض را دفع و دعای ترضیه صحابه کرام را مقرر خواهد کرد
و چینی که ایرانیان پادشاهی ایران را بر روی تکلیف نمودند از قبول آن انکار نموده گفت
تا وقتیکه شمار فض را ترک و با سماعی صحابه دعای ترضیه را الحاق ننمائید من شاهی ایران
را قبول نخواهم کرد ایرانیان این توصیه را قبول کرده باو اعتماد و اطمینان دادند
بعد از آن تاج سلطنت را قبول نمود. بدولت عثمانی نوشت که ایرانیان
از سب صحابه کرام باز آمدند و با ترضیه من معلمین گشته اند مذهب جعفری که نزد
اهل سنت از مذاهب معتبره شمرده میشود در خصوص آن از حکومت عثمانی آرزو
دارم که در مکه معظمه برای امام جعفری ها اذن اقامت امام همچو مذاهب اربعه داده شود.
شیخ الاسلام حکومت عثمانی این خواهش او را قبول نکرد و حکومت با عدم قبول مبالغه نمود.

خود شداول استفتا از علماء چهار مذهب سنی داخله مملکت خود گرفت که هر گاه
در یک عهد و خلیفه از اسلام باشد اطاعت بکدام یک واجب است در جواب نوشتند هر
کدام کامل تر و خانواده او بخلاف قدیم منتهی شود و نسب بخلفای سابق اسلام
برساند اطاعت او فرض است سوال دیگر نمود که هر گاه دو خلیفه در یک عهد اتفاق
افتند و با هم طرف نزاع و جدال باشند تکلیف حمایت اسلامیان بکدام یک از آن
دو خلیفه خواهد بود جواب نوشتند هر یک که مقصودش حفظ بیضه اسلام و قوت اسلام
و متولی حرمین الشریفین است اسلامیان باید باو عمره می او متفق باشند و هكذا استفتا
های دیگر گرفت که مقصودش با شرف شاه بود از آن جهت ملت عثمانی همت بتلافی دوباره
با شرف شاه گماشته بیاد شاه خود قول اتفاق و همراهی دادند مجدداً جنگ شروع شد
هنوز فتح و شکست چندانی بطرفین روی نداده بود که به تدبیر نادر شاه افشار که آن زمان
سیه سالار شاه ظهیر صنفوی بود هرج و مرج در ایران روی داد و عساکر ایران بوارث
پادشاه خود گرویده دورا شرف شاه را وا گذاشتند سهل است که در خیال بهمزدن اردوی افغان
شدند و روزگار شرف شاه سیاه شد و افغانه منهزم شده ایران را وا گذارند بمقداد
کل شیء بر جمع الی اصله پس بقندهار رفتند و شرف شاه در بین راه فرار و قات یافت

حکومت اعلیٰ حضرت احمد شاه

افغانها بعد از مرگ شاه اشرف صرف تازهان مرگ نادر شاه افشار زیر سلطه
 ایرانها باقی ماندند اما زمانیکه نادر شاه در سنه ۱۱۶۱ کشته شد احمدخان ابدالی
 سدوزائی که در معرکه نادر شاه بود جهت مدافعه از اهل حرم او به معیت دستهجات
 افغان و ازبک بر ایرانها هجوم نموده آنها را سخت تار و مار ساخت سپس
 به نهایت عجله بطرف قندهار رو آورده آنرا استیلا نمود خزینه و اموالی را که
 برسم خراج از ولایت کابل و بلاد سنده به نادر شاه می بردند در وقت گذشتن
 از قندهار احمدخان خزاین مذکور را (که بالغ به ۴۴ کرو رو پیه بود) از امداد
 های غیبی دانسته ضبط نمود و اقتدار او بهمان سبب زیاد شده دعوی استقلال نموده
 خود را شاه افغان و طائفه ابدالی را (به درائی) موسوم ساخت (۱) بعد از آن عساکر
 خود را بطرف هرات مشهد و سیستان و غیره بلاد خراسان سوق داده آن موضع را
 فتح نمود و قدرت داشت که تمام ولایات ایران را در همان وقت مطیع و منقاد حکومت
 خود سازد اما چون ملاحظه نمود که اهالی ایران از افغانها بواسطه ضررهای
 که دیده اند بدمی برند و هم تعیر مذهبی که بواسطه نادر شاه در بین شان پیدا شده
 بود ممکن نگر دیده است و فتح تمام ولایات یک امر ساده بنظر نمی رسید و هم
 میدانست که تسخیر کشور ایران به فائده او تمام نمی شود بنا "مساعی خود را
 با اصلاحات داخلی گماشته باستخلاص قوم خود کفایت نمود و برخی از ولایات
 خراسان را به پسر نادر شاه بسبب حقوق پدرش واگذاشته محافطت او را هم ذمه
 برآورد ؟ بعد از آن که رسوخ حکومت او در افغانستان قائم گردید و تمام افغانها
 باو اطاعت نمودند شش مرتبه بر بلاد هندی لشکر کشی نمود و در هر مرتبه به ظفر

۱۰ احمد شاه قبل از ورود خواجه به پادشاهی انتخاب شده بود و نام درانی را نیز یازد خوا
 میان عمر صاحب چکنی تبدیل و تجدید نمود * تاج التواریخ *

و فتوحات مجلل نایل شد؟ خصوصاً در واقعه جنگ مرهته که در سحرای "بانی پت" بقرب دهلی واقع است محاربه بابت بیستان مرهته که بزرگترین سلطان های تیموری به پیش برد مقاصد خود در هند از شرارت شان عاجز آمده بود (زیرا مرام شان ازاله حکومت اسلامی در هند بود.)

بوقوع بیست و نهداد قشون مرهته هشتاد هزار نفر و از احمد شاه ۶۰ هزار که مناسفانه آن افغانها و محل اعتماد احمد شاه صرفاً اینها بودند انداز شد. احمد شاه بهمین اردوی خود مرهته ها را سخت شکست داد چنانچه بعد از شکست مذکور خودشان طوری منفعل گردیدند که واقعه مذکور سد فتوحات آنها گردید و آوازه مردانگی احمد شاه در تمام بلاد هندی از این مسئله شهرت گرفت احمد شاه بنجاب و کشمیر و سند و بسا بلاد دیگر آن نواحی را در تحت تصرف خود آورد بعد از آن بلوچستان و مکران و بلخ و غیره را فتح نموده تمام روستاها و بزرگی که به گرد نواحی مملکت افغان بودند در مقابل او فروتنی نموده در اثر حکمت و تدبیر خود بربک مملکت عظیم استیلا ورزید و اهالی مملکت او دارای ثروت و غنا گردیده بودند لیکن او ضاع مالی حکومت در حالت فقر بود زیرا خراج و لایه کابل و قندهار را بخوابین قبائل افغانیه بخشیده بعوض آن از آن ها اطاعت و ملازمت در سلك عسکری طلب می نمود (۱) این سلطان عظیم الشان طوری که ما بیان کردیم از قبیله سدوزائی بود و افغانها قبیله موسو فیه را خیلی دوست میداشتند و بدیده اعتقاد و اعتماد به اینها مینگریستند بعلاوه سلطان مذکور خیلی شجاع و با عزم و حرزم و صاحب فکر و تدبیر محکم خوش خلق با عفت عادل عالم و منصف زاهد مریدی بود با رعیت خود رأفت با عسا کر خود بمرحمت گذاره میفرمود حتی با وجود اختلاف انساب و مسالک رعایا طوری در دل های شان محبت او عمومی و خصوصی جاگزین بود که او را از بر گرفته گان خداوند تعالی شمار داشته پدر تمام افغان ها می شمردند.

۱ - با برادرشک خود می نگارد که ولایت کابل میبوی است قلمی نیست حاصلات آن مصارفات رایج کرده نمیتواند همیشه این فقر مالی بود. [مترجم]

و ازین باعث بلقب احمدشاه بنا با یاد میکنند و مشارالیه نظام سلطنت خود را
 باسناد محکم و ثابت استوار نموده بود تا آخر حیات به شکوه و جلال حکومت نمود
 لاکن علت اساسی ثبات حکومت و سلطنت حسن حکمت و تدبیر ذاتی او بوده است
 ولی پس مانده گمان او چون در این صفات بمنزله او نبودند لاجرم
 بعد از مرگ او مملکت دچار اضطراب و پریشانی گردید و فات او بعمیر پنجسایه
 ساله گسی در ۱۱۸۵ اتفاق افتاده بعضی میگویند سال ۱۱۸۷ و فات کرد

اعلیحضرت تیمور شاه

چون احمدشاه وفات کرده درین وقت پسرش تیمور شاه در هرات بود
 جرگه علماء و منصبداران عسکری و خوانین اقوام را خواسته بحضور آنها بیان
 کرد که پدرم در حال حیات مرا ولی عهد مقرر کرده بود ولی در مرض موت وزیر
 (شاه ولی خان) او را فریب داده ولایت عهد مرا بر و فسخ کرده برای درم
 سلیمان رابه پادشاهی افغانستان برداشت؛ الا ن در قندهار دورشاهی بنام او زده
 می شود و خزانه پدرم را بدست آورده قوه حربی خود را در آن انفرودماست آبا شما
 با من در استرداد حق معسوب مدد میکنید؟ همه گفتند که سواد اعظم باشماست به کومک
 شما حاضریم مردم در مزار خواجه انصاری جمع شده شیخ یحیی شمشیر شاهی را بگردش
 حمایت کرده باو بیعت کردند و تمام افغانان باو کمر بسته قندهار را فتح و سلیمان را در یک
 قفسی انداخته در زندانش نگاه داشت تا آنکه در سنه ۱۲۳۳ در زندان وفات کرد و وزیر
 (شاه ولی خان) را کشت (۱) تیمور شاه بطرف پنجاب و کشمیر عثمان عزیمت معطوف

۱. زمانیکه تیمور شاه با اداره استیلای قندهار از هرات بفرار رسید وزیر شاه و لیغان
 با چند نفر اقارب خویش به غرض تقدیم معذرت در حدود فرار به استقبال تیمور رسید اما قاضی
 فیض الله خان دولت شاهی که بمنصب وزارت دربار تیمور شاه مقرر گردیده بود تیمور شاه
 را بقتل وزیر شاه و لیغان و ادار ساخته گفت که او را موقع سخن زدن باید داده شود زیرا
 بواسطه همین زبانی که دارد پادشاه را فریب خواهد داد. تیمور شاه بشور قاضی فیض الله خان
 قبل از یاری او را با قاریش اعدام نمود. تاریخ احمدی

ساختمس رکشان آنجارا واپس معلع کرده بحکومت افغانستان ملحق گردايند بعد از چند سال شهزاده محمود را به نایب الحکومه کی هرات و شهزاده زمان پسر سوم خود را که دارای مکالم اخلاق بود در کابل والی مقرر نموده و مرکز سلطنت را از قندهار به کابل نقل داد. (۱)

صدمه تعصب به سیاست و فتوای ناحق

درین اوان شاه مراد بیگ بخاری بر مرو تاخته آن شهر را خراب ساخته تمام اهالی را که دارای مذهب شیعه بودند باسارت برد تیمور شاه در اثر استغاثه اهالی خواست که بفریادشان برسد ولی قاضی فیض الله خان او را فتواداد که برای سنیها جائز نیست که شیعیها را از دست سنیها نجات دهد (فاعتبر و یا اولی الالباب) در شب ۸ شوال سنه ۱۲۰۷ تیمور شاه در کابل وفات کرد و راحت افغانها با درخت بریست تیمور شاه نیک سیرت نرم طبیعت صلح دوست بود از آن رو بعضی منصبداران و خوانین ولایات عصیان میور زیدند و سهصد نفر زن اوزنان احرار داشت و درین جمله زنی از نژاد افغان وجود نداشت ۳۲ پسر از او باقی ماندند.

[۱] - طوری که اهالی هرات به شاهزاده تیمور طرفداری نمودند اهالی قندهار شهزاده سلیمان را بحکومت قبول نموده بودند. لهذا تیمور شاه به اهالی قندهار اعتماد نداشت و به این لحاظ مرکز سلطنت را از قندهار بکابل انتقال داده از اهالی قندهار صرف دوازده هزار اسحاق زائیها را که در تعداد نفوس کمترین طوائف آن ولا بودند بجهت قوت الظهر با خود آورد. تاریخ احمدی

شاه زمان و شهزاده همايون

هنگامیکه تیمور شاه خیر وفات پدر خویش را در قندهار شنید در میان قوم پادشاهی خود را اعلان کرده قشون خود را مجهز نمود. به اراده استیلاي کابل سوق داد.

این خبر به برادرش شاه زمان رسید (۱) در مقام کلات غلجی به مقابله او آمده جنگ شدیدی بین طرفین بوقوع پیوست نتیجه جز این نداد که همايون بسوی هرات فرار نمود.

و به برادر دیگر خود شهزاده محمود پناه برده بمقابل شاه زمان در خواست امداد نمود اما او قبول نکرد.

وقتیکه ناامید گشت هرات را گذاشته رو به قندهار نهاد در بین این دو شهر اخذ مقام نمود.

اتفاقاً قافله که از قندهار بسوی هرات عازم بود به او پیش آمد. همايون راه کاروان را گرفته رجال آنرا کشته و اموال شان به یغما گرفته قوج خود را به آن مسلح ساخته به جنگ زمان خان برادر خود دوباره آمد.

این خبر به حیدر ابدین زمان رسیده سه مذاقعه او بر آمد اما تاب نیاورد شکست خورد.

و همايون به شهر قندهار داخل گردیده با اهالی از راه در شتی پیش آمده نجار را ازار داده مال شان را ضبط نموده قوج خود را بدان مرتب نمود چون شاه زمان واقف گشت جانب قندهار عسکر خود را حرکت داده و بر همايون یورش برد. در نتیجه همايون هزیمت یافته به ملتان گریخت و والی آنجا با او

[۱] زمانیکه تیمور شاه در کابل وفات نمود قبل از شاهزاده همايون والی قندهار شاهزاده زمان والی کابل باتعلق امراء در باره پادشاهی انتخاب گردید. مترجم

مقاومت نمود تا که او را شکست داده پسرش را کشته و خودش را باسارت گرفته
به حضور شاه زمان فرستاد و شاه زمان به کور ساختن او امر داد .

خلاصه اینکه شاه زمان به کومک قاضی فیض الله خان و سر دار پائنده خان
و بختیساری خویش اورنسک پادشاهی را بعد از پدرش از دست مدعی خلاص نمود
با جود بکه امراء در بار نصائح خود در خصوص مقرر نه نمودن رحمت الله خان
به رتبه وزارت به گوش شاه رسانیدند اما شاه نشنید و رحمت الله خان را بر تبه وزارت
مفتخر ساخت از این رهگذر ماده فساد در جمعیت ایشان متولد گردید
که تفصیلات آن در آئنده ذکر خواهد شد

دستبرد شاه زمان در بلاد دیگر که زیر سلطه آباء واجداد او بود نفاذ یافت مثل سنده
و کشمیر و ملتان و دیره و شکار پور و بلخ در قبضه اقتدار او کاملاً در آمدند .
بعد از آن شخصاً بسوی قندهار عزیمت نمود و در آنجا این گذارشات شهزاده محمود
برادر او در هرات دعوی استقلال کرده عساکر خود را مجهز ساخته جانب قندهار
حرکت داد .

زمانیکه شاه زمان خبر یافت بمقا بله او بر آمده در حدود کرشک و زمیند اور
تلاقی فریقین شد .

اولاً شاه زمان از برادر خود شهزاده محمود در خواست صلح کرد لیکن محمود
به قوت خود مغرور بود از قبول صلح انکار کرد و نائبره جنگ در گرفت و در
نتیجه محمود هزیمت خورده بسوی هرات فرار گردید و عده زیادی از امراء در بار او
بدست برادرش شاه زمان اسیر افتاده خزانه اش به قوه تصرف عساکر شاه زمان در آمد .
بعد از این واقعه به شرايط ذیل صلح منعقد شد که هرات و فرامدر قبضه حکومت شهزاده
محمود باشد و خطبه بنام شاه زمان خواند سکه را در آن نوبت بنام شاه زمان مکه سازد .

اختلاف تیمور شاه درانی

هنگامیکه شهزاده همایون خبر وفات خود را در قندهار شنید خود پیش را
پادشاهی خویش را در قدم خود رسماً معرضی نموده .

پس شاه زمان جانب کابل مراجعت نموده از اینجا عازم لاهور گشته آن را تحت
ضبط و ربط خود آورد و علاوه بر تمام علاقه جات قریبه لاهور را تصرف کرد .
و این ظفرها و فتوحات عسا کر او را نرو نمند گردانید .

در حالیکه شاه زمان در لاهور بود شنید که شهزاده محمود معاهد را شکستاده به اراده
فتح قندهار اراده از لاهور علی العجاله مراجعت نموده عازم هرات شد و قتیکه محمود
از حرکت شاه زمان خبر یافت عسا کر خود را فراهم نموده از هرات برآمد در اثناء
حرکت خود شنید که امرائیکه در هرات گذاشته است به جیث مقرر نمودن او را به رتبه
وزارت مقرر گشته در هرات بر علیه او شوریده اند لهذا محمود به مراجعت خود مضطر
گشت زمانیکه در هرات داخل گردید قلیچ خان رئیس ایماق طائفه است از (ترک)
بعسا کر زیر اثر خود مجدداً به مخالفت قیام نمود شهزاده محمود وزیر شیعی خود را
به آرام ساختن او شان فرستاد شورشی ها او را محبوس ساخته بدون سرکشی راه اطاعت
را نه بیمودند .

در این احوال شهزاده قیصر ابن شاه زمان به نواحی هرات نزدیک رسید شاه محمود
چاره جز فرار ندید بایسر خود کامران به بلاد ایران گریخته به فتح علیشاه قاجار
جدشاه موجوده عجم پناه برد و شاهزاده قیصر بلا مانع به هرات داخل گردید بعد
از آن شاه زمان پدرش در هرات فرود آمده او را به ولایت هرات مقرر نمود .

چندی بعد محمود به نواحی هرات مراجعت نموده بعضی از عسا کر را برای فتح نولا
فراهم گردانید لیکن کامیاب نه گردیده هزیمت یافت و مراجعت خود را نزد فتح

علیشاه پسند نه کرد لهذا به شاه مراد امیر بغا را پناه برد بعد از آنکه هشت ماه با شاه مراد گذر الید اجازت رفتن خوارزم را حاصل کرد و از آنجا رفتن در فتح علیشاه ایران باستانی عزم کرده رفت

چندی آنجا توقف نموده و اخیراً از او امداد يك فوج جراری را گرفته سوی قندهار حرکت داده بلا مانع قبضه کرد:

و در این جا فتح محمد خان ابن سردار یائنده خان با او ملاقی گشته در سوق دادن قشون بسوی کابل با او شریک گردید زمانیکه شاه زمان از این واقعه خبر یافت به دفاع ایشان بر آمد و قتی که تلافی عسکرین بعمل آمد جنگ بسیار شدیدی بود قشون بیوست و خونهای بسیاری از طرفین ریختانده شد و در نتیجه شاه زمان شکست خورده بدست شاه محمود اسیر افتاد به امر او در چشم شاه زمان میل کشیده شد و وزیر رحمت الله خان خائن که به امید پادشاهی خود شاه را به قتل سائر امر او داشته که در آن جمله پدر فتح محمد خان سردار یائنده خان را نیز به قتل رسانیده بود در قبضه شاه محمود آمده لباس او را کشیده بوریار با او پوشانیده بالای خرسوار کرده در شهر کابل تشریش نمود و بعد از آن اعدایش کرد

و قتی که قیصر ابن شاه زمان مقاومت با کاکای خود کرده نمیتوانست هرات را به برادر حقیقی محمود شهزاده فیروزالدین گذاشته به شاه ایران پناه برد در اثر این واقعات سلطه محمود بر پای تخت افغانستان انجام یافت چون محمود بسوی تشیع میلان داشت لهذا سنیها متفرک گردیده عرق حمیت او شان به شور آمده بر علیه او شوریدند بعد از آن شیعیها نیز او را ناکام گذاشتند و تمام ایشان به سرزنش او متفق گشته در بالا حصار محبوس ساختند شاه زمان کور را از محبس بر آورده تا زمان رسیدن شاه شجاع به حکومت خود مقرر نمودند

پنج روز بعد ازین واقعه شاه شجاع از پنجاب به کابل رسید اهالی محمود را به

حضور شاه زمان حاضر آوردند تا قصاص چشم خود را از او بگیرد شاه زمان از روی
 ترحم از او در گذر کردیده امر داد که او را پس به محبس بالا حصار به بردند چندی
 بعد ازین شاه شجاع بایک لشکر جرار برای تأدیب والی کشمیر عطا محمد خان
 پسر شیر محمد خان که عصیان نموده بود سوق داد زما نیکه به مظفر آباد قریب
 کشمیر رسید نما نته عطا محمد خان به حضور شاه حاضر گردید عذر
 مخدوم خود را به پیش شاه عرض نمود از اطاعت و بندگی او اطمینان داد
 بعد از آنکه شاه شجاع از معاهدات او اطمینان حاصل کرد بسوی کابل مراجعت
 نمود در اثنا راه شنید که محمود یا امرائیکه با او محبوس بودند محافظینی قلعه
 را ذبح کرده از حبس فرار کرده

و زیر فتح خان نیز از محبس قندهار ربر آمدند هر دو بشان
 در اطراف قندهار با شهزاده کامران یکجا شدند کامران درین وقت
 در سرحدات افغانی تردد داشت ازان اجتماع شان اهالی کابل در شدت اضطراب
 بودند شاه شجاع حین ورود خویش بریشالی اهالی را دیده بسیار تأسف میکردند
 محمود بعد ازین اتفاق نزد شهزاده فیروزالدین والی هرات رفته استمداد خواست
 مگر تا کام مراجعت کرد شهزاده فیروزالدین هدایا و لباس های فاخره را بکمال
 احترام بحضور ایشان قدیم داشته از داخل شدن شهر نزدشان عذرخواست چون
 بگرفتن کمک کامیاب نیامدند دست خالی مراجعت کردند و در اثنا رجوع دو قافله
 که از هرات بقندهار و از قندهار به هرات میرفتند تاراج کرده و بذر بعه آن عسکر
 تهیه نموده قوه چهار هزار سوار برای فتح قندهار آراسته چون بنزدیک شهر شدند
 دوالی بمقابله برآمد عالم خان والی مذکور قندهار را اسیر نموده بعد مدتی
 بر قندهار مسلط گشت و صد هزار لشکر را از قندهار با خود گرفته در حدود غزنی
 بان شاه شجاع مقابله نمود پس از یک جنگ خونین شاه شجاع از غزنی شکست خورده

بواسطه بی اعتمادی که بر مردم کابل داشت توقف نکرد. شاهزاده حیدر ابن شاه زمان را در شهر گذاشته بسوی پشاور رفت کابل در تصرف ثانوی محمود در آمده محمود به نشان دادن امارات مراحم و شفقت خود به رعایا آغاز نموده فتح خان را به وزارت خود برگزیده اختیار امور را بدست او داد.

ویسر خود شاهزاده کامران را به ولایت قندهار والی نمود

فتح خان سائر برادران خود را به فرمانفرمایی ولایات افغانستان مقرر کرد. در ضمن این وقایع شهزاده قیصر ابن شاه زمان را که خبرگر یختن او به سوی ایران قبلا تخریر گشته در ایران خبریادشاهی کاکای خود شاه شجاع را شنیده به مملکت خود عودت نمود در این اوقات بدست شهزاده کامران والی افتاده یورس آورده که والی قندهار گردیده بود افتاده او را به قتل رسانید و شاه شجاع از پشاور کشیده شده پس با عطاء محمد خان والی کشمیر باب مراسلات را کتوده از او پول امدادی در خواست کرد عطاء محمد خان جواب داد که جواهری که نزد خود شماست اگر میفرستید مبلغ سی لک رویه به شما میدهم چون نزد شاه شجاع جز در بای فور دیگر جواهر وجود نداشت (۱) آنرا نزد عطاء محمد خان فرستاده مبلغ (۱۵) لک رویه را نقد از او گرفت و (۱۵) لک دیگر را وعده نمود تا ده کسر د شاه شجاع در بسای نور را برای عطا محمد خان والی کشمیر بگرد داده لشکر برای جنگ بیا راست و بسوی پشاور حرکت داد تا بطرف کابل آنها را سوق دهد چون این خبر به محمود رسید شاه زمان را که نزد شاه محمود محبوس بود بیرون آورده مخاطب ساخته گفت که مملکت محل تهدید خرابی و نفاق است خون مسلمانان بهدر میرود باید دست اتحاد بهم داده نفاق را با نفاق مبدل و با مورانی توجه نمائیم که حسن عاقبت مملکت را فراهم میآورد و بر من است که بر تمام فرائض و لوازم حیات شما برادران خود پرداخته هر کدام

شمارا به مراتب لایق رسائیده حقوق برادری را بجا آورم و تمام منصبداران محبوس را از محبس رهایی دادند و بر شما لازم است که رتبه و منزلت بزرگی مرا مراعات نمایند زیرا از کلان ترین پسران پدر هستم چون شاه زمان این خطاب را شنیده بشاه شجاع برادر خود حقایق واقعه را تحریر نمود شاه شجاع این مکتوب را وسیله نهدید عطا محمد خان ساخته با اتفاق برادران او را می ترسائید و برای او نوشت که اگر به مال و رجال امداد مرا انمائمی من با برادرم شاه محمود متفق شده ترا از بیخ خواهیم کند عطا محمد خان این مسئله را اهتمام داده پنج هزار لشکر آراسته در پشاور آورد شاه شجاع خورسند بود که عطا محمد خان به معاونت او می آید لیکن عطا محمد خان عذر خود را پوشانده و علی الغله پادشاه را دستگیر نمود در قفسی انداخته به کشمیر فرستاد و در محاسره او خیلی اهتمام نمود مکتوبی حکومت انگلیس در هند نوشت بامن متفق شده به پنجاب لشکر کشی نمائید و بعضی حمص پنجاب مقبوضات حکومت افغانی را که در نجیت سنگه بت پرست در بن خانه جنگیهای داخلی افغانها متصرف گردیده است با نفاق هم دیگر ازور هائیده شما تسلیم نمائیم و شما بمسافعه شاه محمود در هنگام سوء قصدار بامن مددگار باشید شاه محمود چون این مکتوب بدست جاسوس های رنجیت سنگه افتاد رنجیت سنگه آن را نزد شاه محمود فرستاده جهت هجوم بالای عطا محمد خان از وهدستی را طالب گردید شاه محمود در نجیت سنگه با عطا محمد خان جنگ نمود عطا محمد خان را اسیر گرفت لیکن شاه محمود او را عفو نموده شاه شجاع را از حبس رها نمود و وزیر فتح خان پسر خود سردار محمد اعظم خان را عوض عطا محمد خان والی کشمیر مقرر نمود و رنجیت سنگه شاه شجاع را با خود گرفته به لاهور برد دو سال بعد در لاهور از حرس و آزر رنجیت سنگه و آنها مات جعلی او به تنگ آمد به نزد انگلیس ها پناه برد و رنجیت سنگه دندان آزر را بولایت کشمیر نیز ساخته

هشتاد هزار عسکر با خود گرفته به کشمیر بفرست نمود سرارد محمد عظیم خان این سردار پاینده خان که از طرف شاه محمود والی کشمیر بود ده هزار عسکر مسلمان را برای مدافعه سکه ها به کمین گاهی نشانیده بود چون لشکر سکه ها بیک وادی رسیدند عسکر غیور مسلمان از هر طرف ایشان را احاطه کردند چهل هزار نفوس شان را اسیر و قتل نمودند و چهل هزار دیگر او را بوطن فرار نموده به هزار رنج و زحمت جان بسر بردند.

رنجیت سنگه خجل گشته و برای محمود مکتوب اعتذاری نوشته مراحم او را خواستگار گردید این عزم خود را بحركات شاه شجاع حواله میکرد چون شاه شجاع خیر یافت دور شدن از لاهور را اراده کرده رنجیت سنگه بجواهر او طمع نموده از پیش میداد تا بوی دهد شاه شجاع آن را نمیداد ولی بطور امانت نزد وی گذاشت که در این جمله دریای نور هم داخل بود (گمان میکنم این جوهریست که امروز زینت تاج امیر اطور برطانیه است) شبانه خفیه نزد حکومت انگلیس گریخت؛ رنجیت سنگه متأسف گشته مراجعت او را خواست کرد؛ چون شاه نه پسندید جواهرش واپس مسترد نمود؛ حکومت انگلیس این روزها را از خدا میخواست لهذا در قدر دانی شاه بسیار کوشید؛ درین ایام شاه زمان بحالت نایبانی بمزار فیض آثار در بلخ که بروضه سید تاعلی معروف است و از آنجا به بخارا و از آنجا به ایران و بعد به بغداد و از آنجا بحجاز سفر کرد در آن مقام دنیای فانی را بدرود گفت میر حیدر امیر بخارا و فتح علیشاه ایران و داؤد شاه والی بغداد مقدم شاه را گرامی داشتند و شاه صیبه خود را باز دواج امیر بخارا درین سفر داد.

(صوفی اسلام)

درین آوان ۱۲۳۲ صوفی السلام صوفی جهریه بخارا از بیک بان از بیک گریخته و شهزاده فیروزالدین والی هرات را که از طرف شاه محمود بود بر خود فریفته ساخته

پنجاه هزار مرد جنگی از اهالی هرات قندهار و قندوز و میمنه و اندخوی و فاریاب
 فراهم کرده در قلعه شکیبان با محمدخان قاجار نائب الحکومه خراسان در میانه هفت
 فرسخی هرات معرکه نمود و در بین ۳۶۶ نفر از مخلصان و فداکاران او که در
 محاذ جنگ حاضر بودند از یکسر کشته شدند (صوفی الاسلام که در قلب عسکر به حوضه
 ازین در وسط مخلصین مذکور نشسته بود بقتل رسید و جثه او را در دا دند و پیوست
 سر صوفی الاسلام را کشیده از کامیر ساختند نائب الحکومه خراسان محمدخان قاجار
 آن را بدر بار ایران فرستاد و اتباع صوفی الاسلام عقیده داشتند که بر صوفی الاسلام
 وحی نازل می شود و به برکت انفس او شهزاده فیروزالدین به تخت سلطنت نائل
 خواهد شد: این است جزای کسانی که بین مسلمانان تولید نفاق و خونریزی مینمایند
 بدعوی دروغین تصرف در عالم کائنات ادعای قوه الهیه و اسرار بانیه مینمایند
 بعد از قتل صوفی الاسلام فیروزالدین بهرات مراجعت کرد برای دفع ضرر ایرانی
 ها بدادن خراج مصالحت کرد و خودش بین سنیت و شیعیت و مصالحت و مخالفت
 مضطرب بوده و ما بین حسن علی میرزا پسر فتح علی شاموالی خراسان
 و حاجی فیروزالدین آتش کینه مشتعل شد را شهزاده فیروزالدین
 از دست درازی او به علاقه اش مخوف بود و در صورت جنگ از برادر خود شاه محمود خان
 امداد خواست بناء علیه محمود این موقع را غنیمت دانسته بسرکردگی وزیر فتح محمدخان
 عسکر جرار فرستاد و فیروزالدین مرعوب گردید اما پشانه را
 بدخلالت نمیداد و زیر فتح محمدخان از طرف با دار خود دعاهای
 بود که هرات را قبضه کند بدون حيله چاره ندید فیروزالدین را برای استشاره
 بار دو گاه خود دعوت داد و حسب وصایای با دار خود او را با عا ثله بقتلندرها
 محبوس فرستاد:

کهندل خان برادر خود را به تسخیر غوریان گماشت و اهالی خراسان را بدرباره

اعلانات دعوت اتحاد داده بمحاربه ايرانيان تشويق ميگرد. و چون حسن علي ميرزا از اين مسئله باخبر گردید براي محافظه آن بلاد عسکری فرستاد در حين مقاومت مهاجمين و مدافعين ، وزير فتح خان از اهالي قندهار و هرات و بلوچستان و سيستان و قبائل جمشیدی و هزاره و فيروزکوهي لشکر عظيم الشاني را آراسته کرده آنها را با توپ ها و زنبورک ها براي استيلاي غوريان و سائر بلاد خراسان حرکت داد. فوج افغاني در کوسيه و فوج ايراني در کافر قلعه رسيدند و بعد آنها از عهد بگر به اندازه دو فرسخ بود درين جا وزير فتح خان به حسن علي ميرزا قاصد فرستاد و غوريان را در خواست نموده از روی تهديد گفت که فتح عاقبت جنگ معلوم نيست و غالباً خود بيني و غرور يکه بواسطه شهزاده کی در ذات خود پيدا کرده ايندموجب تزلزل سلطنت پادشاه خواهد شد.

او بجواب بيغامی بوی فرستاده گفت پادشاه احسان ديدۀ شاه ايران است لابق نيست که چنين بيغام بما بفرستد علاوه بر آن تو خائنی هستی که با پاداران سدوزائي خود بسر بيکاري بودی چون بيغام قاصد نتيجه خوبی نداد فتح خان لشکر خود را بطرف کافر قلعه متوجه ساخت بعد از کشتار بسيار ايراني ها رو بهزيمت نهادند و کله بدهن فتح خان خورد مشارالیه از آن رو بهرات مراجعت کرده شاه محمود شهزاده کامران مرعوب گردیده خان ملاخان و ملا شمس مفتی هرات را نزد فتح عليشاه فرستادند که اين تحريك از طرف وزير فتح خان بود بدون استبدان ما هجوم برده شاه ايران گفت من از شاه محمود و قمي راضي خواهم بود که فتح خان را نزد من بفرستد يا کورش نمايد.

کامران بشنيدن اين خبر سرا سيمه گشته از بزدي و بي عقلی وزيری را که باعث تخت نشيني پدرش بود کور کرده با برادرش شيردل خان محبوس نمود کندل خان برادر دوم آنها از آنجا به نادعلي گريخته قبائل غلجائي را با خود متحد ساخته براي

برهائی برادران خویش جماعتی را مردمان غلجائی تشکیل داده هجوم آورد و کامران
از خوف و رعبی که از قبائل حس کرده بود خود او را با برادرش رها نمود.

(دوست محمدخان)

چون سردار محمدعظیم خان ازین واقعه مهمه که عبارت از کوساختن برادر جوان مرد
و جنگی خود باشد خبر گشت سردار دوست محمدخان و سردار یار محمدخان برادران خود
را از کشمیر به پشاور فرستاد تا شهزاده ایوب برادر شاه محمود را بر سلطنت افغانستان
بر آوردند و بنا بر سلطنت خواهی شهزاده ایوب دوست محمدخان از راه جلال آباد بکابل
حمله برد و فتح کرد و محمد زمان خان برادر خود را بطلب شاه شجاع بپند فرستاد
شاه شجاع با سمندر خان والی دره در آویخته مغلوبش نمود و برادران فتح خان
که به ۲۰ نفر بالغ می شدند با (پسران تیمور شاه که به سی و دو نفر میر سیدند)
با همدیگر متحد گردیده در شرق و غرب افغانستان دوره کردند و ریشه های
حکومت شاه محمود را از وطن برکنندند. بالاخره افغانستان را در بدل چشم های وزیر
فتح خان برای خود اختصاص دادند پسران تیمور شاه چندی بعد ازین قندهار
را نیز از تصرف شاه محمود کشیده حکومت او را در هرات محدود ساختند ۱۲۴۱ شاه محمود
به پسر خود بدگمان گردیده بطرف فراه برآمده قبائل را بمخالفت پسر خود به شورش
در آورد کامران حسن علی میرزا را برای دفاع بدر خود دعوت داد او به معاونت حسن علی
میرزا شاه محمود را شکست داده حسن علی میرزا را بهرات خواسته کلیدهای خزائن
خود را بوی سپرد. در اثنا این فتنه ها کار نجیت سنگه بت پرست قوت گرفته
در حالیکه محمدعظیم خان والی کشمیر بملاقات دوست محمد خان برادر خود بکابل
رفته بود نجیت سنگه مذکور بر کشمیر قبضه نمود در سال ۱۲۴۵ شاه ایران را دو باره
به مخالفت بدر خود دعوت داد به مجرد رسیدن سفیر بدر شاه محمود دراز مرض و با
وفات کرد قاصد مذکور در ایران با حاجی فیروزالدین خان والی سابق هرات که در فتنه

قندهار از مجلس گریخته بود ملاقی گشته در برطرفی کامران با او متحد شد
 تاشاه بموافق وی امداد نماید بعد از محکمی عهد چون بطرف هرات با برخی
 از افواج بازگشت در عرض راه بعضی ایرانیان باملاً زمان قیرزاالدین مشغول منازعه
 بودند او بطرفنداری مسلا زمان خود برآمده ایرانیان او را ندانسته کشتند.
 در سال ۱۲۵۸ عباس میرزا عزم فتح هرات کرد و پسر خود محمد میرزا را
 با فوج جرار بانسو گماشت بعد از جنگ هرات محاصره شد مستر کمیل سفیر انگلیس
 برای منع محاربه کوشش زیاد نمود مگر ناکام گردید در عین محاصره خبر وفات عباس
 میرزا رسید و او به مصالحت مستعد گشت کامران برای انعقاد صلح بار محمدخان وزیر
 خود را که در مشهد حبس بود و کیل مقرر کرد مصالحت باین صورت منعقد شد که در
 هرات سکه بنام فتح علیشاه زده شود و سال ۵۱ هزار تومان نیز بدر بار ایران
 فرستاده شود.

ز ما بیکه انگلیس ها دانستند تسلط ایرانی ها بر بلاد افغانی اخیراً موجب
 اتحاد هند و دولت میگردد و در نتیجه انگلیس ها را در هند صدمه می رساند
 بنا برین اردوی مکملی را مجهز ساخته باشاه شجاع یار شاه سابق افغانستان
 بسوی افغانستان حرکت داده راجه رنجیت سنگه والی پنجاب و امیر سند
 میر غلام علی را به تقویته شاه شجاع واداشتند که چنانچه تحت سیطره انگلیس ها
 نبودند اما بموجب او امر انگلیس ها به تائید و معاونت شاه کمر بستند شاه باسی
 هزار سرباز هندی از راه پنجاب و هندوار قندهار گردیده بعد از مقاتله سختی سردار
 کدال خان و برادرانش قندهار را ترک داده بطرف هرات هزیمت نمودند.
 و در آنجا از نزد شاهزاده کامران برادرزاده خود کومک خواست کامران از کمک
 و یاری او انکار نمود پس از برداشت زحمت ها و تکالیف زیاد وارد بلوچستان گردید
 و از آنجا به هندوستان گریخت.

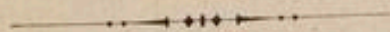
خلاصه اینکه اداره ناسازگار نيمور شاه و انهمالك اودر شهوات و لذات ها و كثرت
 اولاد و احفادش از بطون مختلفه اسودگي، و امن و آسائش اهالي را بست و نا بود
 ساخته هزاران نفوس بيگناه در راه آرز و اغراض اولاد او تلف شدند
 در نتیجه دست اندازی بمراتب ایشان در بدست آوردن ديهيم و كلاله سروری سبب
 ناکامی عمه ایشان گردید

در سال ۱۲۵۰ شاهزاده كامران عزم تسخير سيستان كرد و الي آنجا به بارگاه
 محمد شاه شهزاده عباس ميرزا پناه برد شاه ايران نعرش شاهزاده كامران را به سيستان
 بهانه تسخير هرات گرفته با لشكر آراسته به تسخير شهر هرات متوجه گشت
 و تا وقت درازي شهر هرات را محاصره نمود در اثناء محاصره افعانها از شهر برآمده
 دلاور بهاي عجيب و غريبي را نشان مي دادند اما در وقتيكه شاهزاده كامران از
 مشقت هاي محاصره به تنگ آمد نادر ميرزا پسر خود را بسوي ميمنه و شيرخان
 و سريل فرستاد تا از بگها و هزاره ها را بمداغه ايرانيها دعوت نمايد مردمان آن
 ولا دعوت كامران را پذيرفته به مدافعه رسيدند

لشكر ابوه ازبك و هزاره به سر كردگي نادر مرزا به بسيار حشمت و شوكت به
 حدود هرات رسیده با محاصرين ايراني در آويختند تا شهر هرات را از محاصره
 نجات بخشند بين اردوي مذکور و قشون شاه ايران جنگهاي متعددي بوقوع
 پيوست. و عده بسياري از جانين تلف شدند با لخره قشون شاه مظفر گردید
 و كامران از اهمه آن سراسيمه گشته با وزير خود در اين امر كننگاش نمود در نتیجه
 رأي شاهزاده و وزير به اين قرار گرفت كه جنگ را بلباس مذهب نمودار سازد
 در اين موضوع به معلا عبدالحق و ديگر علماء اعلام هرات مذاكره نمود ملاي مذکور
 در روز جمعه اهالي را به جنگ مذهبي اعلان حرب داد

تمام باشند گان شهر و دهات نزدیک درانز بند و فصاحت او آماده بیکبار گردیدند
پس همه غسل جمعه نموده ناخن های خودشان را که تمام ساخته کفن هارا در کردن
انداخته بر اردوی ایران هجوم نمودند .

در اثنای محاربه به تعداد زیادی از اعیان و سزرگان ایران را به قتل رسانیدند
و دادمردانکی دادند و شجاعت افغانی خود را به محاصرین ایرانی بخوبی نشان دادند ولی
چون عده شان کافی نبود در نتیجه به استیصال محاصره و کشتن ریشه مهاجمین
ظفر نیافته به شهر مراجعت نمودند



۱۲۳

بعضی از شاهان افغانی که در تاریخ افغان ذکر شده اند



سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه افغان
(۸۵۵۸ - ق)



سلطان محمود غزنوی شهنشاه افغان
(۳۸۸۵ - ق)



شاه محمود هوتکی شهنشاه افغان
(۸۱۳۵ - ق)



میرویس خان بابای هوتکی موسس
سلسله هوتکی ها
(۸۱۲۷ - ق)

۱۲۴

بعض از شاهان افغان که در تاریخ افغان ذکر شده اند



اعلیحضرت احمد شاه بابای عازی شهنشاہ افغان اعلیحضرت تیمور شاه عازی شهنشاہ افغان
«۱۱۶۰ق» «۱۱۸۷ق»



اعلیحضرت شاه شجاع
«۱۲۱۶ق»

اعلیحضرت شاه زمان
«۱۲۰۷ق»

عبار به افغان و ایران در هرات

و مساعی مستر مکینیل انگلیس در تصادم افغان و ایران برای حفظ امارت هند
زمانیکه محاصره هرات بطول انجامید سفیر انگلیس که در دربار طهران از جانب
حکومت خود مامور بود طهران را گذاشته در حوالی هرات به اردوی شاه ایران
ملحق گردید.

مستر مکینیل سفیر حکومت برطانیه دید که فتح هرات نزدیک است چنانکه هرات
بدست شاه ایران بیفتد قوه ایرانی ها و افغانها با هم متحد خواهد شد و این اتحاد
قوی به سلطه انگلیس هادر هند صدمه خواهد رسانید چاره دفع را از حکومت استعماری
خود چنان اندیشید که بخدمت شاه ایران عرض نماید و به پیمان وارد هرات گردیده
افغانها را از تسلیم باز دارد سفیر مذکور به عملی نمودن آن مفکوره اقدام کرده
به حضور شاه عرض نمود که ذات خسر وانه اگر اجازه میفرماید خودم نزد کامران
میروم و او را به تسلیم نمودن شهر و اداری سازم شاه عرض او را راست دانست اجازه
داد هنگامیکه داخل شهر هرات شد کامران رادل پری داده گفت که به دلاوری
و یا فشاری خود استوار باش توپ و گلوله و دیگر لوازم جنگی برای شمای رسانم
بها براتی ها تسلیم نشوید بعد از آنکه کامران را وعده کومک داد به حضور شاه مراجعت
نموده به عرض رسانید که هر چند کوشیدم بند مرا نشنید نه خودش و نه فوج جنگی
اوبه ترغیب من گوش دادند و نغاز تهدیدم ترسیدند.

شاه ایران امر داد که در اردو گاه هرات اندازه مس که دستیاب میشود فراهم گردد
از آن مس جمع شده یک توپ بزرگ قلعه شکن آماده نموده بر فراز پشته بالا کرده
به گلوله باری آغاز کردند محصورین شهر علاوه بر تنگی ارزاق و تکالیف فقط
به بلای دیگری دچار شدند ۱۴ هزار غریب و ضعفاء را از جهت قلت اذوقه از شهر

بیرون نمودند شهزاده کامران پیام تسلیمی را نزد شاه فرستاد و سفیر انگلیس
سراسیمه گشته به کامران پیغام خفیه داده و نمود ساخت که در رفع این مصیبت از سر شما
میکوشم قدری استقامت نمائید بحضور شاه آمده عرض کرد که بین شما و حکومت
انگلیس معاهده و داد و جود دارد و این اقدام شما را جع به تسخیر هرات موجب تولید فتنه
و شورش هند میگردد آرزو دارم که ذات ملوکانه ازین عزم خود باز آید عرض
قبول نشد شاه ایران از طول محاصره خسته گشته بود بر اسب خود سوار شده حاضر
اردوگاه گردیده عسکر را امر هجوم داد.

گلوله باری توپها و هجوم سپاه در حصار شهر رخنهها انداخته قریب بود که
هرات بدست ایرانیها فتح شود اما سفیر انگلیس مداخله نموده به عرض رسانید
که سه روز مهلت داده شود تا شاهزاده کامران را با وزیرش بدون خونریزی
و چور و چپاو به شاه تسلیم نمایم توقع دارم که شاه شرف انگلستان را مد نظر
ناشته مرا ناامید نکر داند و بر رعایت و حیثیت انگلستان عرض مرا بپذیرد.

شاه اجازت دخول هرات به سفیر داد مستر مکنیل وارد هرات گشته پنج هزار
پوند به شاهزاده کامران امداد داده گفت که تا سه روز جنگ ملتوی است شکست
و ریخت شهر را به این پول ترمیم نمائید و قدری استقامت جوئید که جهازات ما به
خلیج فارس وارد گردد شاه از تحریکات وی واقف شده از اردوگاه خویش طردش
نمود. و شاه بر آشفته آتش دادن را به قشون ایران اصدار نمود و قتیکه میدان کارزار
گرم شد ایرانیها بر فراز حصار شهر بالا میشدند و افغانها سرگرم دفاع بودند
از طرفین خلائق بسیار به قتل رسیدند.

در اثنای این جنگ جهازات انگلیس بر خلیج فارس رسیده جزیره خارق
را تصرف کردند.

بمجرد شنیدن این خبر شاه ایران دست از محاصره هرات برداشته به

مدافعه انگلیس ها از خاک ایران توجه نمود .

تمام مامورین سیاسی انگلیس در زمان محاصره هرات رؤساء کابل و قندهار را
بمدافعه ایرانها تشویق میدادند و علماء را بمسکوکات طلا و نقره فریب داده
می رفتند . تا این جنگ را لباس مذاهب بیوشانند اما در مساعی خود کسب میاب
نشند مدت این محاصره یک سال و هشت ماه طول کشید این بود واقعه سال ۱۲۵۵

خوف انگلیس از اتحاد افغان و ایران

هنگامیکه انگلیس ها از میل افغانها بسوی ایرانی ها دانسته شدند یعنی از احوال
دوست محمد خان امیر کابل و کندل خان والی قندهار و برادران دیگرشان (که
بعناز سقوط اولاد تیمور شاه مملکت رادر تصرف آورده بودند) در اثنای محاصره
هرات پادشاه ایران مکاتبه داشتند و راه دوستی را بپیموده بدر بار شاه سفراء
می فرستادند و اوقف گردیدند لهذا انگلیس ها از نزدیکی ایشان می ترسیدند که میباید اتحاد
ملتین ایران و افغان سایه حکومت برطانیه را از کشور پنهانور هندازا له نماید .

بر علاوه این خوف خود در جستجوی فرصت استیلاء بر بلاد افغان بودند چون
ملاحظه نمودند که افغانها از امرای نوین خود بدین بین می باشند فرصت را غنیمت
شمرده قرار دادند که حمایه شاه شجاع را از برای پیشبرد آرزوی خود بهانه بتراشند
تا توسط او افغانستان را تصرف نمایند .

اردوی جراریرا از قشون منظم و غیر منظم تشکیل داده منصبداران ماهر کنار
و امرای از باب مراتب بزرگ و مدارج سترگ را (انگلیس) بکومک شاه شجاع مامور
نموده از راه بلوچستان و سیستان وارد قندهار گردیدند اردوی مذکور قبل از
رسیدن خود به حدود افغانستان از روی برویا کند مبلغین فرستاده در بین اهالی
آوازه انداختند که وارث حقیقی تاج و تخت و مستحق فرما فرمائی شاه شجاع
بود است و بگوش افغانها می رسانندند که متسلطین موجوده غاصبین اورنگ و دیهیم

مملکت اند اقتدار ایشا سرا بکا هید و باشاه شجاع یاری نماید
 زمانیکه شاه شجاع بعد از این آوازها به حدود قندهار رسید سردار کندل خان
 چون قوهٔ مقابله نداشت و تمایل اهالی را بسوی شاه شجاع دید باینج صدر سوار رهسپار
 طهران شد شاه ایران مقدم او را گرامی داشته پذیرائی خوبی از او نموده شهر
 بابک را در بلاد فارس با دارقوی سپرد.

حکومت شاه شجاع

شاه شجاع ولایت قندهار را به زمامداری * مستر تاور * انگلیس گذاشته جان
 عزیزین حرکت نموده بعد از کشودن قلعه غزنین متوجه کابل گشت
 امیر دوست محمد خان در خود نیروی مقابله نمیدید به امید یاری گرفتن از امیر بخارا
 به بخارا رفت بجای اینکه آرزوی او نتیجه بخشد از طرف امیر بخارا اهانت و تحقیر
 نسبت به خود دیده بوطن باز گردیده خود را به حکومت بر طایفه سپرد حکومت
 انگلیس امیر موسوف را به کلکته فرستاده شاه شجاع * میجر یاننجر * را که از نامداران
 انگلیس ها بود به کابل والی گذارده بلا جنگ و جدال جلال آباد را بدست آورد
 حکومت انگلیس میجر یاننجر را با بیست سوار انگلیس و سه صد هزار یونگ ترد
 شاهزاده کامران به هرات فرستاده باطاعت شاه شجاع دعوتش داد شاهزاده کامران
 بول مذکور را به ترمیم قلعه و استحکامات شهر و فراغی از قوه و لوازم جنگ صرف نموده
 تا انجام این مراسم * یاننجر * را بار ققاء او در هرات نگه داشت و بعد از فراغ طوریکه
 آمده بودند بهممان و تیره از هرات بدرشان کرد.

و از محمد شاه شاه ایران اعتماد تجاوات خود در اخوانه
 به ذمهٔ خود قبول نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران رواج خواهد داد این بود
 واقعات ۱۲۵۷

به حال علی الظاهر حکومت شاه شجاع و فی الحقیقت حکومت انگلیس ها به اکثر

مناطق مملکت سایه انداخت از این کامیابی انگلیس ها مغرور گشتند که تو قف
سه سال و چند ماه ایشان در خاک افغانستان اهالی را به قبول سیطره ایشان آماده
ساخته تاجز مملکت خود گردانیده از دست افغانها زمامداری شان را بر بایند

طلب کردن شاه شجاع مالیه را از قبائل

در ماه جمادی الثانی (سال ۱۲۵۸) شاه شجاع برای گردآوری و ردن مالیات
از قبائل هیتی را فرستاد قبائل از تادیه مالیه سر تابی نموده بر خاش جزئی بین
قبائل و محصلان به وقوع پیوست.

زما نیکه خیر این سر کشی به شاه شجاع رسید یک دسته عسکری را به تادیه
اهالی سوق داد قبائل سر کشی تاب مقابله نداشتند به قله های کوهها بر آمدند در غره
رجب همان سال "جمعه خان غلخانی" با سه نفر از خرابین قوم سر از اطاعت کشیده گروهی
را از قبائل با خود متحد نموده راه کابل و جلال آباد را در حدود سه فرسخی
کابل مسدود ساخته مر دم راهرو و قوافل تجارتمی را تاراج میگرداند

ورود سردار محمد اکبر خان

در این زود خورد قبائل سردار محمد اکبر خان که بعد از بندی شدن پدرش در
اطراف وطن مصروف دوره بود به میان رسید و اهالی دور او را گرفته جمعیتی
به هم رسانیدند

و با جماعه سر کش غلخانی یک گروه دیگر غلخانی ها نیز پیوستند زیرا
نائب السلطنه انگلیس هادر هند مواجب ایشان را از کمال حساست خود لغو نموده بود
اخیراً این جمعیت به سرکردگی سردار محمد اکبر خان اتفاق گردید و فتنه روبه
زرفی گذاشت و دامنه آن وسعت گرفت

حکومت انگلیس مستر مکنانن و مستر منتیس را با یک دسته عسکری به خاموش
ساختن این فتنه اعزام نمود و قتیکه از کابل بیرون شد به فاصله سه فرسخی کابل

رسیده بودند که دفعه‌تأییک کرد و غلخائی سر ایشان ریختند و چند نفر عساکر را کشته از راه رفتن باز داشتند.

بعد از آن جزا، سیلا انگلیس با قلعۀ عسکری خود با راده جنگ سردار محمدا کبر خان برآمده در عرض راه باد سنۀ اولی عسکری بیوست اما از یورش افغانها بسیار در هراس بودند شب ۲۱ رجب از هرگز کومک خواستند به بحر رسیدن قشون امدادی به سنگرهای سردار محمدا کبر خان متوجه شدند در عرض راه دو روز با افغانها دچار گیر و دار بودند و ظفر نیا فتند.

در این اثناء شاه شجاع حمزه خان غلخائی را محبوب نمود غلخائی ها از حکومت شاه شجاع دل آزرده گردیده سه هزار نفرشان راه های کسا بل را از هر طرف بستند میجر کربفس از شهر برآمده در عرض راه با افغانها مقابل گشته با هیئت بی ازار کان قشون انگلیس به قتل رسید.

در غر شعبان اهالی شهر به شور آمده دکانهای خود را بسته با قامتگاه لکسا ندر بارش یورش بردند بسیاری از مجاهدین در عرض راه به شهادت رسیدند در انجام کار او را سر راه بدار او ریختند.

سپس به خزانه انگلیس که زیر فکرائی مستر جانسن بود متوجه گشته تا راجش کردند و قتیکه شاه شجاع در بالا حصار ازین واقعه خبر یافت پسر خود را با یکدسته فوج و دو توپ اعزام نمود لیکن در خاموش ساختن آتش فتنه سودی نبخشید.

جنگ باغ شاه

۱۴ - شعبان برای قطع کردن خط اتصال اردو گاه انگلیس و گد ام خورا که مجاهدین افغان به قلعه محمد شریف و باغ شاه حمله برده سنگر ساختند قلعه گد ام که هزار زرع طول و شش سد زرع عرض داشت از طرف مجاهدین افغان محاصره شد.

مستراتس وارن انگلیس بایکدسته عسکر محافظ اروپائی و یک فوج هند و های هند
محصور مانده انگلیس ها خوش بودند که قلعه را به افغانها بگذارند هر چند که شیدند
که خودها را از محاصره نجات دهند مگر کامیاب نشدند

«کیطان سوین» بایکدسته عسکر برای مدافعه محاصرین و نجات دادن کیطان
ارسن وارن از اردوگاه بسوی گدام حرکت نموده مجاهدین افغان کیطان سوین را
باعده زیادی از رفقایش کشتند و بقیه السیف را به فرار مجبور ساختند پس از این
واقعه مستراتسن کارون بایکدسته تازه عسکری برای رفع محاصره از محصورین
گدام اعزام کرد دید ایشان نیز بهمان راه رفتند که دسته سابق طی نموده
بود و حشرن شان بکسان شد بعداران کیطان بوقت بحضور سرافسر اراد عرض نمود
که گدام را که به افغانها تسلیم کنیم پنجاه هزار یوند از درک قیمت اجناس
خوراکه گدام خساره میکشیم و از خوراکه دو روزه اضافه تر درآورد و گناه
حبه نخواهد ماند و بدست آوردن آذوقه درین موانع بی شمار کار آسان
نمی باشد پس چه خواهیم کرد؟

سرافسر اردو سردانسن وارن بیغامهای بیابی میفرستاد که ثبات نماید و قلعه را
از دست ندهید عنقریب کومک بشما خواهد رسید انسن وارن جواب داد که امشب
اگر معاونت نرسد ما از دشمن نجات نخواهیم یافت زیرا افغانها به یکی از برجهای
قلعه نقب می زنند رفقای ما از این رهگذر از خوف و هراس به لرزه افتاده اند بعضی
از مستحفظین قلعه از ترس خودها را از قلعه بطرف بیرون انداختند اگر امشب
چاره جوئی نشود دشمن قلعه را بدست خواهد آورد.

فوااید بهره

متصل به رسیدن این جواب سرعصر اردوی انگلیس با افسران عسکری مشوره نمود
و هیئت مشوره از رئیس خود فکر خواستند که سنگر و قلعه کدام را چنان از دشمن
خلاص خواهیم کرد ؟

در نتیجه رای عمومی به این قرار گرفت که مجاهدین افغان از اصول حفاظت و ضرورت
بیدار خوابی بی خبر اند باز هم احتیاطاً جاسوسان خود را برای کشفیات فرستادند
کیهان مستر جان فرستاده ایشان خبر ناامیدی آورد که افغانها بیدار هستند و در
تدابیر متصرف گردیدن قلعه با هم چرکه دارند چون امکان رسیدن کومک نبود آن
شب از اعزام دسته های معاون عسکری صرف نظر نمودند وقت سپیده افغانان
به قلعه یورش برده سخت ترین حمله ها و اقدامات را بکار برده دروازه کدام را
سوختا نند محافظین کدام از دروازه دیگر به اردو گاه کر بختند .

شهادت عبدالله خان

اردوی انگلیس از تنگ مغلوبیت و خوف کرسنگی برآشفتند و یکدسته عسکری
را به زبردستی يك نفر میجر حکم هجوم به قلعه محمد شریف دادند قائد دسته گاهی
آشکارا و گاهی پوشیده راه می ییمود و انگلیس ها این اوضاع او را پسندیده
و فردا بزبردستی مستر کریفقس يك فوج دیگر را به معاونت دسته اولی امریورس داد
کیهان اندرسن که از شاه ملین این فوج بوده عبدالله خان را بدرجه شهادت رسانیده
و نیمه باغ شاه و قلعه محمد شریف بدست فوجی های انگلیس افتاد .

افغانها دادمت داده به بسالت و شجاعت خود که ابراز می نمودند نیمه اراضی از
دست رفته خود را پس به تصرف آورده عده زیادی از عساکر انگلیس را به خاک
و خون غلطانیدند

شمو لیت قزلباشان با افغانها در جنگ

روز هشتم شعبان قزلباشان کابل با افغانها همدست گردیده به سنکر قلعه محمد شریف در آمدند از این همدست شدن ایشان خوف و وحشت انگلیس ها بحدی زیاد گردید که اضافه تر از آن تصور نمیشد در این اوآن سراسر قشون انگلیس ها مریض شد وزیر مختار انگلیس سرولیم به تقرر نائبی برای او توجه نمود «بریک دیر مشیلتان» راه این عهده دعوت داد و او قبول نموده افواج بالاحصار را خواه به شاه شجاع خواه به انگلیس ها تعلق داشتند عموماً فراهم نموده به سنکرها تقسیم نمود لیکن عوض اینکه فوج را دلیری ساخت به بیشکاک عساکر بیابانها برآز نمود که عاتاب مقابله افغانها را ندارند اما در این جای فشاری نمائیم همه بر باد خواهم شد مناسب است که از کابل کوچیده به جلال آباد فرو دائم و آنجا محصور باید شد.

(مقابله نمودن با افغانها در میدان در آمدن در دهن شیران است)

سر عسکر گفت که از کابل بر آمدن و در سحراء با افغانها مقابله نمودن در دهن شیران در آمدن است لهذا بر آمدن ما از کابل خلاف احتیاط است از خوف و هراس ارای شان به اختلاف انجامید.

و چرا که افغانها با هم قرار دادند که قلعه های را که از سوی شرق و غرب برآرد و گناه انگلیس مشرف اند با برج رکاه باش تصرف نمایند زمانیکه مقامات مذکور را اشغال کردند برآرد و گناه انگلیس کلوله باری و تیر باران آغاز نمودند.

وزیر مختار نایب (سرا فسر) را بیدار ساخته امر نمود که به برج رکاه باش هجوم نمائید فوج خود را آماده ساخته از طرف آفتاب برآمد حرکت نمود کپیطان بلویار ققاء خود را را غلط کرده با افغانها و برود شده شانه اش تکیان خورده به لرزه

افتاد و قبل از مقابله خواهمند سرگ کرده اند افغانها سرشان ریخته همه را تبع ساخته کشتار فوق العاده به عمل آوردند کر نیل مکرلان و لغنتت برت که متفقاً برای کومک کپیطان بلو بر آمده بودند بین ایشان و کپیطان بلو مجاهدین افغانها حائل آمده با هر دو فوج انگلیس درآویختند چون سلطان این هول را ملاحظه نمود عرق حمیت او به جنبش آمده کل فوج حاضر را امر هجوم داد افغانها مدافعه کردند دو باره امر هجوم دادند افغانان باز دفاع کردند بار سوم امر هجوم شد این دفعه به جر لغنتت برت و یکنفر دیگر از دسته های انگلیس کسی زنده نماند و از جمعیت مجاهدین افغان فقط سی نفر سوار به شهادت رسیدند.

در این یورش ها و گریزها انگلیس ها بر قلعه رکاباش و قلعه ذوالفقار قبضه کردند و از قلعه رکاباش چیزی غله کشیده بسوی اردو گاه اعزام بودند که تاریکی شب رسید و شیران افغان حمله آورده گندم را از ایشان گرفته قلعه جات مذکور را متصرف شدند و سنگرهای جنگ آاده نمودند.

حرص و آزار انگلیس ها در عین ضعف و کمزوری

روز ۱۳ شعبان افغانها سه عراده توپ را بایک گروه افراد جنگی بر کوه بچه جانب آفتاب نشست بالا کرده بمقابل انگلیس ها میبازیدند و زیر مختار سلطان امر یورش داده گفت که میجر شطوین باید بایک دسته عساکر بسوی جنگ حرکت نماید در آخر به فاصله دوازده گز از اردو گاه با افغانها رویرو گشتند افغانها در این روز بکمال خوبی امتحان بسیار بزرگی دادند همینکه میدان کار زار گرم شد طائفه سوار افغانها پس گشتند پیاده های افغان از این حرکت قهقری سواران مشوش گردیده رجعت نمودند انگلیس ها پشته را متصرف گردیده بکتوپاز سنگر افغانها را شکستاده دوی دیگر را به اردو گاه رسانیدند در این روز انگلیس ها خیلی فرحت و شادمانی را نشان دادند اما از طرف جنرال سیل مقیم جلال آباد

خبر آمد که قبل از گذشتن زمستان با مداد شما رسیده نمی توانیم این خبر بآس
آوری به انگلیس ها موقع نداد که در تلافی خساره های گذشتهدر کامیا بی نوین
خود خورسندی میگردند با وجود آن به پائنداری زندگانی خود حرص
و آزارشان می دادند

لشکر محمد خان افغان

در فریب دادن افغانها و بدست آوردن سنگرهای شان
و قبضه کردن استحکامات محمدخان ترتیبات داشتند حیلها اندیشیده مستراستوارت
مهندس اظهار کرد که انگلیس ها تاب جنگیدن افغانها را ندارند محمدخان که راه
بالا حصار را گرفته و خورا که باب را نمیکذاشت که به بالا حصار برسد از میان او
مغزور کشته بسوی بیمارورخ نمود تا راه دیگر ادوقه رسائی انگلیس ها را مسدود نماید
انگلیس ها میجرش توین را برای نکهبانی راه مذکور فرستادند اما افغانها شتاب
نموده فریه بیمارور را در تصرف خود آوردند در این جا محاربه سختی بوقوع پیوسته به
غیب نشینی انگلیس ها خاتمه یافت وضا بظان زیاد فوج انگلیس با کمال ناگامی
رجعت نمودند .

به تاریخ ۱۲ شعبان محمدا کبر خان از بامیان آمده با افغانان خود متحد گردید
در این روز انگلیسان به تسلط قلعه بیمارور باهم اتفاق نموده وزیر مختار میجر کارش
و میجر شطوین را با یک فوج حرکت داده بر قلعه که بالای یک بلندی واقع بود و بدون
یک توپ و چهل نفر آدم دیگر قوه نداشت امر هجوم داد مهاجمین انگلیس بی راه
بی راه رفته بر قلعه هجوم کردند* میجر شتوین از خم خورد و یک هیئت از رفقای او
به قتل رسیدند چون شلطان این مصیبت را ملاحظه نموده میجر کارش و صد نفر مهندس
را امر داد که استحکامات را طوری طرح نمایند که از دسته دشمن مأمون گردند
و قبل از اینکه بنیاد استحکام را بگذارند ده هزار مرد از اهالی کابل را بر فراز
کوهی دیدند که ایشان را تیر باری می نمایند فی الحال کرنیل اولیور را امر آماده گی

داده عسکر را بشکل دائره قلعه ساخته پشت این قلعه اسانهار ساله سوار را حرکت داده امر هجوم صادر شد سواران افغان عجله نموده بر میمنه فوج انگلیس یورش برده لغتنت واکر را محاصره نمودند در این یورش یکی از سرکردگان افغان زخم یافت سپس افغانان از هر طرف حمله کرده ایشان را به تنگ آوردند در این پافشاری افغانان راه گریز را نیافتند زیرا سواران فوج انگلیس دل انداخته پشت سر کر بخته بودند افغانها توپها و ذخائر حربی فوج انگلیس را بدست آورده بواسطه زخمی شدن یکی از سرکردگان خود به طرف قریه مراجعت نمودند انگلیسها از موقع استفاده گرفته بر فراز کوه برآمده توپهای خود را دوباره تصرف کردند و همان توپها را بر مجاهدین افغان سردادند.

افغانها از این اوضاع برآشفته به شدت وحدت زیادی هجوم آورده جمعیت فوج انگلیس را پراکنده ساخته به گریز مجبورشان نمودند شکستی هایکه بیکه بسوی اردو گاه می گریختند و افغانها در تعاقب بودند بدون دیوارهای استحکامات اردو گاه مانع دیگری پیش روی خود ندیدند.

تخم انگلیس را در وطن خود نگذارید

زمانیکه ساحه بر انگلیسها تنگ آمد گذاره خود را خیلی دشوار دیده به صلح التجاه نمودند و زیر مختار نزد افغانها قاصدی فرستاده آرزوی صلح نمود افغانها جواب مشروط داد که احدی از نژاد انگلیس در خاکشان توقف نه نماید و برخی شرائط را ناقابل قبول دیده از جرگه فرستاده های افغانها بر خواسته گفت که روز قیامت نزدیک است عنقریب ما و شما در میدان حشر حاضر شده ظالم و مظلوم و حق و باطل آشکارا خواهد شد.

بعد از این مفاهمه بین افغانها و انگلیسها دوباره محاربه شروع گردید. افغانها

قلعه محمد شریف را در ۱۶ رمضان بارد بگردیدست آوردند نفس انگلیس ها به لب رسیده بقین کردند که بعد و ن صلح خواهی نه خواهی چاره دیگر ندارند وزیر مختار انگلیس بك ورقه را که بر معاهده افغان و انگلیس مشتمل بود نگاه داشته از شلتان و دیکتل و جیمز بران آمضاء گرفت .

جرگه دوم افغان و انگلیس در خصوص تخلیه وطن

به تاریخ ۱۱ رمضان وزیر مختار انگلیس با کپتان لارنس و قرژر و مکینزی و بك هبست مرکب از افراد جماعت خود به فراز پشته سیاه سنگ برآمده باروسای افغان جرگه نمود وزیر مختار در بین جرگه برخاسته برای استمالک افغانها خطا به ایراد نمود که گفت از دیر بست که ما انگلیسها امیر دست محمدخان را قدر دانی کردیم و منزلت او را عالی پنداشته ایم و در هر نقطه از نقاط مملکت خود اقامت او را گرامی داشته ایم بعد از آن ورقه ترتیب داده خود را که بر این مضمون مشتمل بود به حضور مجلس قرائت نمود :

حکومت انگلیس تعهد می نماید که قندهار، غزنین، جلال آباد و سایر بلاد افغانستان را تخلیه نماید بشرطیکه افغانان یکی از بزرگان خود را بطور گروئی تا وقتی به انگلیس هاب دهند که آنها از مملکت شان به سلامت برآیند و حینیکه عساکر انگلیس به حدود هند و اصل کردند امیر دوست محمد خان را بسیار به زودی بوطنش خواهند فرستاد. و بعد افغانان لازم است که سالانه يك لك روپیه مواجب به شاه شجاع . خواه در داخل و خواه در خارج بپردازند این وظیفه مستمری او به ذمه افغانها خواهد بود. و به ذمه انگلیس این امر لازمی است که بدون مرضی افغانها بر خاک افغانستان فوج خود را داخل نه نماید .

زمانیکه این سجل به حضور سردار محمد اکبر خان عرض شد بعد از جرح و تبدیل چنان تقرر یافت که به ذمه انگلیسها فرماست که در طرف سه روز

تمام شهرها و قریه جات افغانستان را تخلیه نما بند و محمد کبیر خان در فراهمی
کراهه کشان بایشان کومک خواهد کرد.

حکومت انگلیس به نقل دادن عساکر از بالا حصار آغاز نموده به کمال ذلت
و مسکنت که بالاتر از آن تصور نمیشود قلعه های کابل را تخلیه نمودند
و محمد کبیر خان در تهیه کراهه کشان تعلق می نمود و میگفت که تا وقتیکه
انگلیس ها تمام قلعه ها را تخلیه نه نمایند به ذمه من ایفاء عهد تعاون تهیه
کراهه کشان لازم نمیشود.

قوة سفید فضائی زمستان کابل

بتاریخ ۱۸ رمضان که برف باریدن شروع نمود مصائب و مشکلات انگلیس دو چند گردیده
برای تخلیه غزنین و انتظار عساکر آنجا در تشویش افتادند.
به ۲۰ رمضان برای انفصال کار خود به افغانها جر که کردند افغانها نیمه ذخائر
حر بی از قبیل توپها و جبه خانه ها انگلیس ها داشتند خواهش کردند انگلیسها
بادل ناخو استه این خواهش افغانها را پذیرفتند کپطان کیلی و کپطان ابری را بطور
گروی حسب خواهش افغانها به افغانها سپردند تا زمانیکه عهد خود را ا کمال نمایند.
به تاریخ ۲۲ رمضان مستر اسکیر که تزد سردار محمد کبیر خان اسپر بود بحضور
وزیر مختار آمده اظهار کرد که محمد کبیر خان پک امر دشوار را از حضرت وزیر
درخواست می نماید که شما باضا ابطان نامدار خویش به حضور سردار حاضر شوید
تا معامله را با شما دفعه فیصله نماید.

وزیر بدون قبول این درخواست چاره نمی توانست کرد اما خوف و هراس بر او
مستولی بوده به عساکر خود امر تیاری و آمادگی داد تا بیرون استحکامات اردوگاه

آماده جنگ با شدند و خودش باضا بطان از دو سوی پشته هارفته قدم سردار
محمد کبر خان را منتظر بود ساعتی نگذشته بود که سردار محمد کبر خان با جمعی از
خوانین افغان حاضر گردیدند.

سردار با شخص وزیر و خوانین باضا بطان عسکری رو برو شدند سواران افغان
یکه بیکه دود می رسیدند بعد از ساعتی سردار قوم خود را آواز داده گفت هر کس
مقابل خود را بگیرد دست وزیر مختار را بریده کشان کشان او را میبردند وزیر
راویلا و اغوئا فریاد میکرد و پناه و امان میخواست به ازان سرش را از تن جدا
کرده در کوچه های کابل تشهیر کردند

و مستر ترور را سر راهی بدار کشیدند و لغتتاری که بدست محی الدین افغان
اسیر افتاده بود در روز نامه خود سخافت عقول انگلیس ها و بر دلی
منصبداران انگلیس و ضعف آراء شان را می نگارد

و قتی که او را به حضور سردار محمد اکبر خان حاضر کردند سردار بادهای شعله
انگیز خود بسوی او نگرسته گفت: ای انگلیسها شما بودید که طمع مملکت
ما را بدل خود پرورانیدید اجزای اعمال خود را به چشم سردیدید اکنون هم به کشتن
تو ضرورت ندارم ترا بخشیدم رنگهائی ترا به ملامونمن خان سپردم میجریا تنجر
که زمام وزارت مختاری را بعد از سرو لیم مکنان گرفته بود دوباره مراده
صلح خواهی با افغانها نمود و گفتند صلح بشرائط ذیل پذیرفته خواهد شد.

۱ - عساکر انگلیس تمام توپ های را که در د بعاوا گذار شوند مگر شش
ضرب عراده توپ که برای حفاظت خویش با خود برداشته می توانند.

۲ - مال گرانبار و آلات متعلقه خزانه را بمانیستارند.

۳ - سرکردگان انگلیس را با آل و اولاد بمانیستارند.

۴ - ۱۴ لک روپیه را که وزیر مختار بعاو عده داده بود آن را بپردازند.

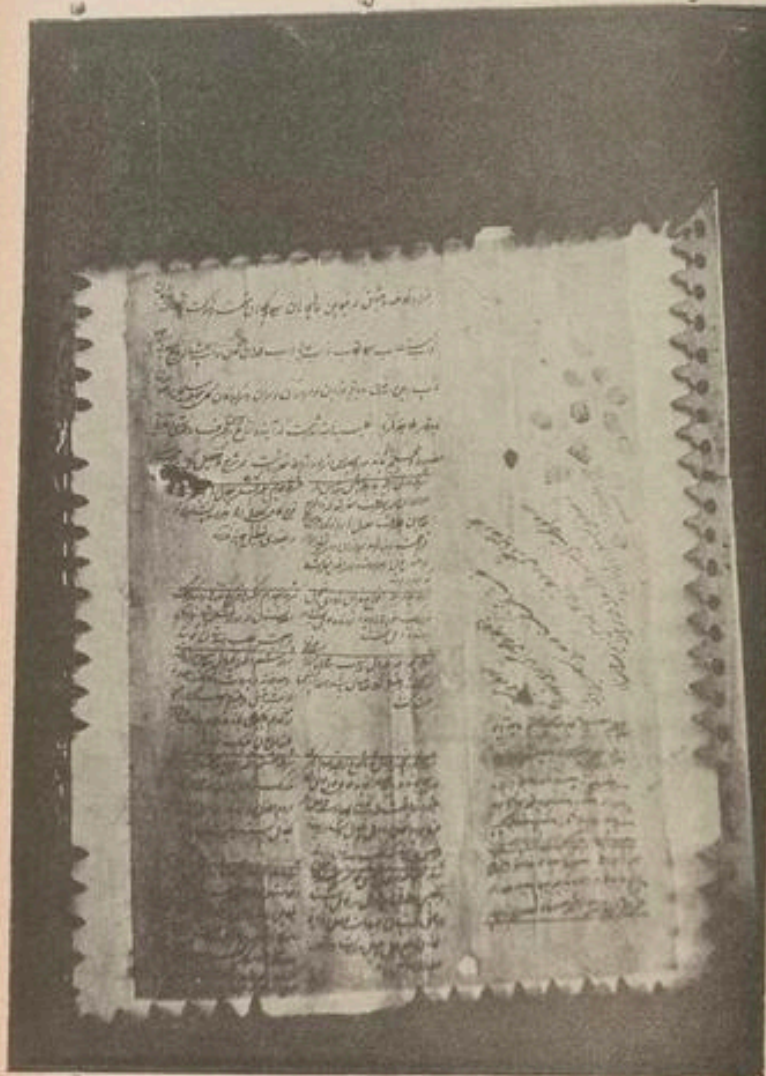
چون این شرایط را شنیدند دانستند که این مقام مقام حیلہ بازی هاورو باہ بازی ہالمی باشد .

بلکہ قوہ جنگ و شعلہ شمشیر و سر نیزہ نیز از برای قبول آن شروط مجال نمی دهد و وجدان شخص حرآزاد ہم بآن راضی نمیگردد .

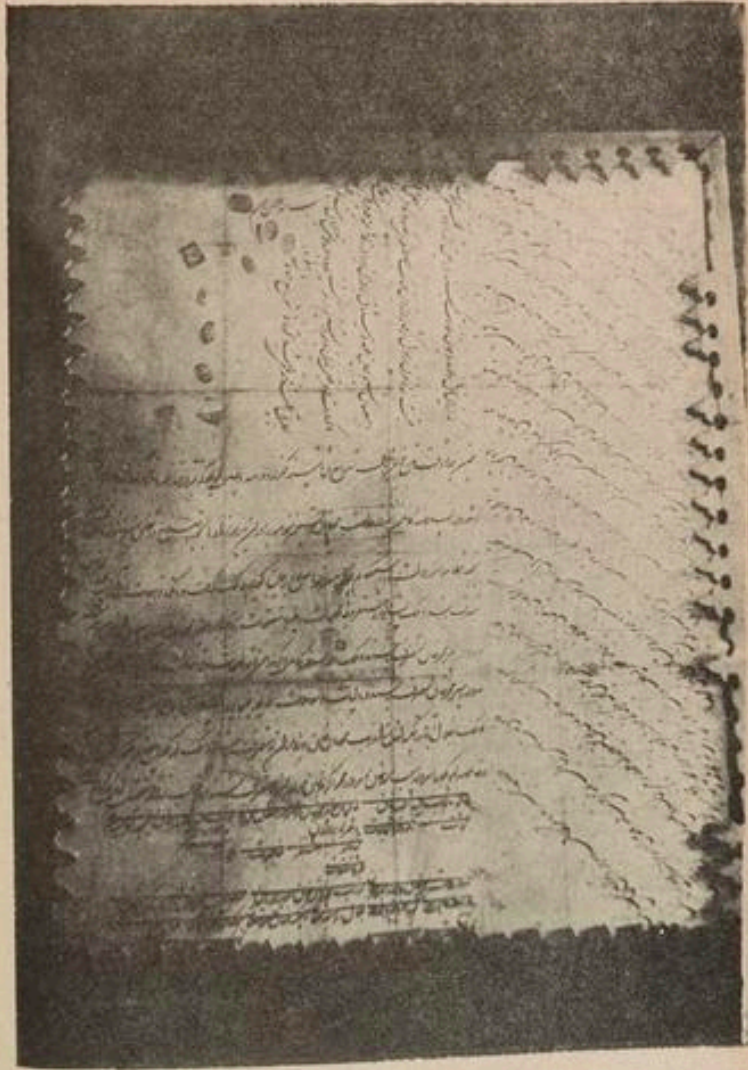
بلی ! جنرال الفستون هر چند ارادہ نمود کہ شجاعت و حماسست خود را اظہار نموده مانند گر بہ خود را بدماند لاکن اتفاح او در خون انگلیس حرارتی تولید نموده بلکہ جذبات عسکری شان در ۲۹ رمضان بگرو دادن (کپتان درمند) و کپتان و اسن و کپتان و اربرن و کپتان دپ) بہمراہ زن ہا و اولادشان شیجہ بخشید و بعد ازان مجروحین را در جای یکی از افغانہا با برخی از اطباء گذاشتہ پنج ضرب توپ شاہی را ہم با افغانہا تسلیم نمودند .

اخراج اجائب یا حرکت اردوی انگلیس

در روز ۶ شوال آمادہ سفر گردیدہ با ۹ ضرب توپ و ۱۲ ہزار اشتر بغرض سواری مردہا و زن ہا و اطفال و بدنبال آن عساکر انگلیسی حرکت نمودند پس در حد دریا ٹی رسیدند کہ هر روز شان ازان لازم بود حال اینکہ بالای دریا مذکور بدون یک پل بیش وجود نہ داشت بناء بعد از زحمت ہا و صعوبات و تلفات عدہ کثیری از نہر مذکور گذشتند و یک قدری مسافت را طی کردہ تا بگرام رسیدند افغانہا بعانند کہ گہای کر سنہ دنبال شان را نگذاشتہ در ہر جا آن ہا را الخت و تاراج نمودہ یک توپ دیگر را ہم گرفتہ بمحمد اکبر خان تقدیم کردند .



معا هده افغا لها با انگلیس در وقت تخلیه افغانستان که عیناً
در موزه کابل موجود است



عهد نامه پسران سردار یابنده محمد خان در وقت طوائف الملوکی
افغانستان که عیناً در موزه کابل موجود است.

(هیجان افغان ها از عهد شکنی انگلیس)

بعد از آن محمد کیرخان بالای شان شرط گذاشت که شش نفر دیگر از کیرای خود را بیز کرو بدهند انگلیس ها قبول کردند و با او عهد نمودند که بالای هیچیک افغانان تازمانیکه بتاراج و ابدای جانی انگلیس ها دست درازی ننمایند انگلیس ها فیر های تفنگ و استعمال سلاح نمیکند و الحاصل انگلیس ها باین ذلت و مسکنت بعد از زمان اندکی به بتخاک رسیدند .

روز ۸ شوال افغانها فیر های خود را بالای شان دو باره آغار نمودند و (میجرتوین) بعد افعه شان همت گماشت لاکن نتوانست با افغانها مقابله کند بعد از آن محمد کیر خان بک گروه دیگر را علاوه بر نفری سابق از آنها بعنوان گروی طلب نمود آنها قبول کرده و نفری را تسلیم نمودند و برای خورد کابل بقیه السیف روان بودند .

خورد کابل عبارت از شیله هائست که چند میل طول داشته و راهی که مرور از آن لازم است در دامنه کوه واقع و بک طرف آن راهی بکه ۶۰ گزیابا تر از دامنه کوه میباشد احاطه کرده قلعه کوه از طرف دیگر بآن مشرف است در همچو بک موضع مدعت افغانها بر ایشان باز هجوم آورده محصور شان کردند توپ دیگری هم از آنها غنیمت گرفتند و تا خورد کابل سه هزار نفر (تلفات) داده غالب قسمت ذخا بر شان به دست افغانهای جسور افتاد . روز ۹ شوال که زنده ها بر مرده ها حسد می بردند قشون انگلیس اداره تهیه کوچ و حرکت داشتند درین اثناء از جانب محمد کیر خان نسبت بیساعت زن ها و اطفال و زخمی ها اطلاع اطمینان بخشی رسیده فی الجمله از رسیدن خیر مذکور قدری مطمئن شدند .

روز ۱۰ شوال در حالیکه انگلیس ها در شرف حرکت و قطع مسافت بودند ناگهان افغان ها بر آن ها هجوم آورده راه گریز را از هر طرف بر انگلیس ها

مسدود نمودند و همواره شمشیر قرار دادند انگلیس ها قیوت حرکت نداشته حتی عساکر هندی هم سلحه خود را می انداختند و فرار میکردند مگر از پنجه مرگ راه گریز و نجات را بدست آورده نمی توانستند بلکه تا قبر جبار نرسیده بودند که شمشیر افغانها ریشه حیات شان را از بیخ و بن برکنده اموال و متاع و ذخایر حربی آنها را چور و تاراج کردند و برای قهری باقیمانده باستانی يك ضرب توپ بیش نماند معبر " هفت کوه قل " از کثرت نعلش مقتولین مسدود گردید و الحاصل از تاریخ برآمدن قشون انگلیس تا روز رسیدن بکته سنگ ۱۲ هزار عسکر منظم شان بقتل رسیدند اما تعداد مقتولین عسکر غیر منظم شان را بجز خدا دیگر کس نمیداند

در آن شبی که وارد " کته سنگ " گردیدند يك جماعت شان اسیر و بکده توپ با قیمانده شان هم بتا راج رفت . در روز ۱۱ شوال از کته سنگ بطرف جگدک روان شده عصر روز بچگدک رسیدند در آن جا بالای تلی برآمده استقامت و جلالت و رعب خود ربه افغانها نشان میدادند ازین رو غضب افغانها بجوش آمده بر بلندی های انجا بالا شده و آن ها را سخت محل گلوله باری قرار دادند بعد از آن محمد اکبر خان (اسکنیز) را طلب نموده برای او گفت که بدون اینکه (شلتان) و جانسن) را هم بیا گردند می چاره ننداری درین کفتگواز يك طرف نامعلوم گلوله آمده اسکنیز را هلاک نموده وقتا که انگلیس ها واقعه مذکور را ملاحظه کردند بطرف جلال آباد عزیمت کردند افغانها با شمشیر های برهنه از هر طرف بالای شان هجوم آورده بقتل آنها آغاز نمودند در نتیجه عسکر انگلیس درین موقع بیشتر از خوردن کابل تلف گردید .

فردا روز ۱۳ شوال افغانها ملاحظه نمودند که تعداد از دوی انگلیس خیلی کم است

بناش آن ها را احاطه نمود بعضی را قتل و حصه را اسیر کرده بدون
دکتور (بر بدون) احدی از دست افغانها نجات نیافت و فقط دکتور مذکور
بحيله فرار نموده بجلال آباد رفته خبر واقعه را بانگلیس های آنجا رسانید .
چون افغانها میدانستند که نجات فریب حيله کران و مکا زان و خادغان
بدون جریان خون آن ها پاک و چشم طامعین و حرص پرستان بدون خاک قبور
سیر نمی گردد بناش خون های انگلیس ها را ریختانده چقو ربهای جبال خود را
گردال های مقتولین شان ساخته تلخی بیمان شکنی را بآن ها فهمانده و خوب
چشاندند .

تلطف محمد اکبر خان برضعفاء و اسیران

بعد از آن محمداکبر خان اسراء و زنها و اطفال و مجروحین و بعضی ضباط
انگلیسی را با خود گرفته بکابل آورد این بود انتهای احوال قشون انگلیسی که در
کابل بوقوع میوست .

اما قشون انگلیسی که در شهر عزیزی توقف داشت از نصیبیکه باردوی اول رسیده
بود آنها هم حصه گرفتند . حتی بعضی شان از خنکی و کرسنگی هلاک و برخی هم در نه
نیغ افغانها جان دادند و باقیمانده اسیر گردیدند چنانچه اسیرها را چندماه نگاه
کرده بعد از آن بکابل فرستاده در کابل اسیرهای مذکور را محمداکبر خان
بملاطفت استقبال نموده با کرام و عزت برای آن ها جای داده همه تردمیجر یا نیمجر
جمع شدند . بعد از آن محمداکبر خان به ضابطان انگلیس شمشیرهای شان را پس
داده و هم بعضی را به بخشش طلا نوازش نموده با زنها مرحمت و با اطفال ملاطفت
فرمودند .

قتل شاه شجاع

درین بین شجاع الدوله خان بارکزائی شاه شجاع را بقتل رسانیده. يك هرج و مرج مدهشی در افغانها تولید گردیده با حزاب و تفرقه ها و منازعه ها دچار آمده جمعیت شان برآکنده و مملکت را خوانین در بین خود تقسیم نمودند مخمد اکبر خان در بیرون شهر ترقیبات عسکری گرفتند و (فتح جنگ) پسر شاه شجاع هم بآن شامل شد

آمدن اردوی انگلیس بکابل

در اثنای این فتنه ها اردوی انگلیس که در مستان در قندهار محصور بود تدبیرا بل آمده بعضی قوای امداد به دیگری بآن ها پیوست درین وقت اولاً در مابین لشکر انگلیس و سردار محمد اکبر خان بعضی مناقشات رخ داد ولی در نتیجه مسئله به مصالحه انجامید محمد اکبر خان اسیران انگلیس را رها داد و جنرال (بولوک) بر فرستادن امیر دوست محمد خان و عائله او تا خاک افغانستان متعهد گردید وقتاً که عساکر انگلیس نشست و تفرقه افغانها را ملاحظه نمودند و نیز دانستند که قائدیکه آن رها برای مقاومت و جنگ و فعالیت سوق دهد در بین وقت در بین شان وجود ندارد بنا بران دست تطاول را دران بلاد دراز نموده چهارچننه شهر کابل را که از زمان اورنگ زیب تیموری در انجا وجود دارد برای چوکه های بیابانی که طول آن به ۶۰۰ قدم و عرض آن ۳۰ قدم بوده و بدیوارهای آن تصاویر نیکو و نقوش مزین مشاهده میشود بگناه اینکه افغانها دران جانش وزیر مختار انگلیس (سرولیم مکنتن) را آویخته اند آن را آتش زدند و بر قریه استالف چپا بردند مجروحین و زنها و اطفال و کسان را کجا بجا یافتند قتل عام نمودند (درین فرصت محمد اکبر خان و تابعین او بکوها بالا شدند) بعد از آنکه بزعم خود عساکر انگلیس از افغانها انتقام گرفتند بصورت فوری از خوف انتقام و جمع آوری افغانها بطرف هند کوچیده و فرار نمودند

والحاصل طمع سلطنت شاه شجاع را به کاوش قبر خودش و ادا ساخت و حرص و شغف فرما فرمائی در بلاد افغان انگلیس ها را به این درجه رسانید که خانه های خود را قبرهای خویش بسازند.

اگر چه افغانها مجروحین و زن ها و اطفال انگلیس ها را سیانت نمودند بالمقابل انگلیس ها مریض ها و زخمی ها و زن ها و اطفال قریه استالف را قتل عام کردند تا با نظار عالم ظاهر شود که شهادت افغان ها نیکه در کوه ها و دشت ها زندگانی بسر میبرند و از تعلیم و تربیه و نعمت علم و معارف هم محروم میباشند باسجا یای مدنیت انگلیس تا چه اندازه متفاوت و متمایز است ؟

رهائی امیر دوست محمد خان از قید انگلیس

وقتی که امیر دوست محمد خان را انگلیس ها رها داده وارد کابل شد متعاقباً بر جلال آباد و ولایت کابل و مضافات آن استیلا نمود اما کسندل خان برادر امیر دوست محمد خان (که سابق بیان کردیم) بسا برادران خود بهایران پناه گزین بوده زمانیکه از تخلیه انگلیس ها نسبت به قندهار واقف شدند به معانت شاه ایران يك اردوی مختصری تشکیل داده بقندهار آمد در قندهار بعد از مناقشات اندکی که مابین او و بعضی سدوزائیهها واقع شد قندهار را تصرف نموده نفوذ او در قندهار قائم گردید بعد از آن در مابین او و امیر دوست محمد خان محاربات واقع شد که در تمام آن ها غلبه بجانب امیر دوست محمد خان بود و بر هرات هم لشکر کشی کرد اما تا کام شده و افسر رجعت نمود.

هجوم رنجیت سنگه

پس از چند سال سلطنت امیر دوست محمد خان رنجیت سنگه بر قشون پشاور هجوم آورده جنگیکه در مابین هر دو لشکر چند بار واقع گردید طور (سجالی) بود (یعنی هر دو حد از متخا سمین گاه غالب گاه مغلوب می شدند) و قتی که زمان محاربه بطول

انجامید و تعداد مقتولین زیاد گردید و انگلیس ها ملاحظه نمودند که گرفتن شهری مانند پشاور که کلید پنجاب است در تصرف افغانها دال بر قوه امیر دوست محمدخان و موجب تزلزل ممالک هندیه انگلیسیه میباشد طوری در مابین شان مصالحه نمود که شهر مذکور در تصرف رنجیت سنگه باشد و درین مصالحه حکومت انگلیس نه تنها مدافعه خلل را از بلاد هند در نظر گرفته بود بلکه اراده داشت که بغرض گرفتن و استیلای پشاور اساس و طریقگی کشاده باشد زیرا میدانست که حکومت سکها قسمیکه رنجیت سنگه تشکیل داده بود اساس ندارد و بک نمونه و اهیات است چنانچه باندک فرصت بعد از مصالحه بر شهر مذکور حکومت بر طایفه استیلا نمود.

مرگ کندل خان

به تعقیب این وقایع مرگ کندل خان اتفاق افتاد تا اینکه در بین برادرها و پسران مذکور نزاع افتاده سرانجام کارشان به مقاتله و سفاکی و هرج و مرج انجامیده در آخر کار امیر دوست محمدخان را در بین خود حکم مقرر گردید پس امیر باقتون خود بطرف قندهار رفته هر کدام از ورته کندل خان را بغرض دفع شرارت شان بمعاشی راضی ساخته خود امیر هم بر قندهار مستولی گردید و به سبب تصرف آن بر غالب بلاد افغانستان سلطه و تکمیل شد محمد اکرم خان پسر خود را بطرف بلخ فرستاده تا مردمان آنجا را که در زمان استیلای انگلیس از حکومت افغانی سر برداشته در کار خود مستقل شده بودند مطیع نماید همان بود که اهالی آن سامان را واپس تحت تسلط آورد اکنون هم موصی از بلاد اصلیه افغانیه خارج حکم امیر دوست محمدخان نمایندگالا شهر هرات که در تصرف کامران بود.

خاتمه کار سد و زائیهها

کامران همان جوان مردیست که مدت بیست ماه با وجود کمی عدد و قلت سامان حربی در مقابل عساکر ایران به نهایت ثبات و متانت و مقاومت مقابله نمود و در انجام کار شهوت و هوا

برو غالب آمده به مسکرات مشغول و بار محمدخان بامی زائی وزیرش او را آله پیش برد
مقاصد و باز بچه ساعت تیری خود قرار داده بود با آخره او را در یک قریه خارج
شهر خفه نموده و بجای او نشست و بعبارة دیگر بمرک اور سوخ خانواة سدوزائی بکلی
سقوط نمود .

خلاصه آنکه احمد شاه سدوزائی بوسیله شجاعت و تدبیر و عدالت و اقتصاد آنچه را اندوخته
مملکت وسیعی را که تحت تصرف خود آورده بود اولاد و احفاد او بسبب جن و حماقت
و ظلم و عیاشی و غل و در شهوة به فنا و ضیاع رسانیده بالاخره چراغ حکمرانی شان خاموش
گردید .

بار محمدخان بیوسته با شاه ایران طرح عکا تبه ریخته بواسطه حمایت او هرات را از دست
برد دیگر امراء افغان سیانت می نمود .

(سید محمدخان) پسر بار محمدخان بمعاونت شاه ایران بعد از پدید حکمران هرات گردید
لاکسن چو نکه سید محمد خان بد خلق احمق و ظالم بود اهالی از او ناراضی
گردیده برو شور بدند و شهزاد . یوسف سدوزائی بدون مانع وارد هرات گردیده
سید محمد خان را بقتل رسانید .

سقوط هرات از دست ایرانها

بعد از آن در هرات فتنه های چندی واقع گردیده ناصرالدین شاه فرست را
غنیمت شمرده تحت قیادت سلطان مراد میرزا بر شهر هرات قشون کشی نمود
چنانچه بعد از محاربه چندروزه شهر مذکور را مفتوح ساخته ولایت هرات تحت
تصرف ایران درآمد : انگلیس ها از فتح هرات بدست ایرانی ها بسببیکه شهر هرات
را کلید دروازه هند میدانستند بعبه در آمده جهازات جنگی خود را بخلیج فارس
سوق داده بندر بو شهر و جزیره خار قرا بغرض تهدید ناصرالدین شاه و سد خلیج
و وقوع آن مهلك ثابت میگردید و دفع انقلابیکه از اشاعت قشون ایرانی بطرف بلاد

افغانی در هند بظهور رسیده بود مواضع فوق را تصرف نمود بعد از مدت یکسال از این واقعه در بین انگلیس و ایران (بشرط اینکه شاه ایران يك افغان را بهرات حاکم گماشته عساکر آنجا هم افغان باشد) مصالحه بوقوع آمده مواضع مذکور را انگلیس تخلیه نموده با حکومت ایران سیردوشاه ایران به تصویب انگلیس سلطان احمدخان پسر کاکا و خسر امیر دوست محمدخان را بر هرات والی مقرر نموده بر مشارالیه شرط نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران اجرا نماید. با وجود آن خوف انگلیس بر طرف نگردد بعد از چند سال امیر دوست محمدخان را بر شهر هرات زنجیر داده متعهد شد که برای امیر و جانشینان او يك رقم کافی سالانه جهت اعاشه قشون و ساختن استحکامات حربی تسلیم می نماید تا حکومت (افغان يك سد محکمی در آسیای وسطی بین روسیه و ایران و حکومت هند باشد) پس امیر دوست محمدخان لشکری آراسته بر هرات هجوم برد. شهر را يك مدت دراز محاصره نمود در انتهای مهاجمه و مدافعه عساکر طرفین بداخل شهر مرگ سلطان احمدخان اتفاق افتاده بعد از مدت اندک امیر دوست محمدخان هم در معسکر خود فوت نمود سپس رؤسای عساکر به مهاجمه امر داده در اثر مهاجمات متعدده شهر مذکور در ۱۲۸۰ مفتوح گردید.

امیر دوست محمدخان شخص عاقل و متحمل و نرم طبیعت بود و بظلم و احجاف میل نداشت چنانچه بحسن استمالت و سلوک خویش دل های برادران خود را بدست گرفته تا اینکه باو تابع گردیدند باوجود اینکه در بین برادران او کسانی وجود داشتند که از وکلا نترسیدند امیر به تدبیر و حکمت خود اساس سلطنت را نهاد. و نیز پسران زیاد داشت که رشید ترین و عاقل ترین آنها محمد اکبر خان بود (همان محمد اکبر خانی را که بلافاغانی را ازینجه طمع انگلیس نجات داده بود ولی عهد خود مقرر نمود؛ وقتاً که مشارالیه در زمان حیات او فوت شد برادر اعیانی او شیر علیخان

را ولی عهد تعیین نمود زیرا امیر حقوق محمد اکبر خان را که بروی خصوصاً و بر تمام افغانستان عموماً اثبات نموده بود نسبت به برادر اورعایت کرد لکن مشاغل به حقوق دیگر مردمان را رعایت نکرده ملاحظه ضرر هائی را که باین امر مرتب میکرد مید هرگز در نظر نیاورد بعضی برادران کلانش که بطاعت اوراضی نمیکردیدند بر و شور بدند و از انقلابشان خون ریزی و خرابی مملکت و تاراج اموال مستلزم گردید بلکه امیر دوست محمد خان هم که در حیات خود بهر ولایت یکی از پسران خود را والی گماشت نهایت خطا و زریده بود زیرا مملکت افغانستان مملکت قانونی نیست گویا بدست خود دروازه فتنه و فساد را در بین بلاد کشاده هر کدام را به طغیان و عصیان قوت و قدرت عطا کرد.

حکومت اعلیحضرت شیر علی خان

زمانیکه امیر در حین محاصره هرات چنانچه بیان کردیم فوت نمود در معسکر او از پسرانش شیرعلیخان ولی عهد و محمد اعظم خان و محمد امین خان و محمد اسلم خان حاضر بودند محمد رفیق خان وزیر شیرعلی خان که از طائفه غلجائی و یک شخص خائن بود بشیرعلیخان پیشنهاد نمود که تا برادران تو حکمرانان مطلق العنان باشند رسوخ تو بدون اینکه برادران خود را هم گرفتار نمائی تکمیل نمیکردد خصوصاً گمانیکه از شما کلان تر هستند پس این خیر در عوام شائع گردیده برادر اینکه در معسکر وجود داشتند از شنیدن این خیر از معسکر فرار نموده بولایتی که در زمان پدر خود بران حکومت داشتند خود را رسانیدند اما شیرعلیخان وقتیکه از گریختنشان واقف شد به تنظیم شهر هرات عجلت نموده محمد یعقوبخان پسر خود را بران والی گذاشت و خود راه بلخ را پیش گرفت بولایتیکه در عرض راه واقع و عمان برادرانش که از معسکر گریخته بر آن ها استیلا نموده بودند هیچ تعرض نکردند و تصمیم گرفته بود که محمد افضل خان برادر کلان خود را که در قوه عسکری از تمام برادران

فوقیت دارد و در نزد اهالی بارسوخ تر است فریب بدهد و او را گرفتار کند .
 وقتیکه بحدود بلخ رسید به محمد افضل خان مکتوب نوشت که شما برادر بزرگتر
 ما میباشید بر شما لازم است که در اصلاح مملکت و رفع فساد و اتحاد برادران
 کوشش نماید من عهد میکنم که هیچگاه از امر شما تجاوز و از نصیحت شما مخالفت
 و از حلقه اطاعت شما خارج نشوم و وقتیکه مکتوب او را محمد افضل خان بهمین مضمون
 ملا حظہ کرد بازی خورده بیای خود نزد شیر علیخان رفت بنام او را گرفتار ساخت
 عبدالرحمن خان پسر محمد افضل خان به بخارا فرار نمود و ولایت بلخ را شیر علیخان
 متصرف و فیض محمد خان برادر خود را بر آن والی گذاشته بکابل مراجعه نمود .
 بعد از آن اردوئی تشکیل داده بریاست محمد رفیق خان وزیر خودش به بخارا رفت
 محمد اعظم خان در کرم سوق داد محمد اعظم خان در اول واقعه شکست خورده
 بپند فرار نمود .

قتل کاکا و برادرزاده

و وقتیکه ارکان خود فراغت یافتند ابراهیم خان نام فرزند ضعیف الرای خود را
 بشهر کابل حکمران ساخت و خودش به نفس خود بغرض گرفتاری برادر حقیقی
 (محمد امین خان) بقندهار رفت . محمد امین خان با عساکر قندهاری بمقام فلان
 بمدا فعه وی برآمده هر دو برادر با هم در آویختند .

در این محاربه محمد علیخان پسر امیر شیر علیخان و محمد امین خان برادر حقیقی
 امیر از طرفین کشته شدند .

در این واقعه بر شیر علیخان و سوسدها مستولی شده و عموم کارهای
 حکومت و اداره عسکری را پس پشت انداخته در قندهار گوشه نشین گشت .
 چون عبدالرحمن خان از گوشه نشینی و تغییر احوال امیر خیر گشت از بخارا
 بطرف بلخ مراجعت کرده بمعاونت فیض محمد خان بعد از جنگ اندک بر بلخ مستولی گشت

محمد اعظم خان از بد معامله گری انگلیسها ناراض گشته هندوستان را دوای نمود
با عبدالرحمن خان در بلخ ملحق شد.

ازین اتحاد اعتبار شان بلند گشته يك فوج جرار آراسته کرده بشهر کابل
هجوم بردند و قبل از رسیدن لشکر ابراهیم خان پسر شیرعلیخان با عساکر سرداران
مذکور مقابله نمودند ابراهیم خان در جنگ با جگه شکست خورده کابل را
از خوف و بزدلی گذاشته بطرف قندهار گریخته رفت.

حکومت محمدافضل خان

در بنوقت محمدر فیق خان وزیر شیرعلیخان که در کابل بود بکما بپاشا
ب استقبال سرداران از کابل بر آمده خود را تسلیم نمود سرداران بسلامتی
و سرور در شهر داخل شدند بعد از آن برای تسخیر جلال آباد يك دسته عسکری
را فرستاده فتح کردند چون کار بشد و وخامت انجامید شیرعلیخان
از خواب غفلت بیدار شده از اثر قتل برادر و پسر اندوه گین گشت و لشکر
نهییه کرده بطرف کابل حرکت کرد چون از غزنی گذشت در مقام شیخ آباد
بمدافعه و سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان با يك فوج جرار
مقابل آمدند و آتش جنگ مشتعل گشت در نتیجه محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
غالب آمدند و شیرعلیخان مغلوب گشته بطرف قندهار مراجعت کرد و محمد اعظم خان
وارد غزنی شد محمدافضل خان برادر بزرگش را که اینجا اسیر بود از اسارت
رها نمود محمد اعظم خان با سایر عسکر سلامی پادشاهی باو گرفته بیادشاهی قبول نمودند.

قتل محمد رفیق خان

وقتا که برای آن ها غلبه حاصل شده بکابل مراجعه نمودند محمد اعظم خان که
ملاحظه نمود محمد رفیق خان در انقلاب و فتنه و انداختن شقاق ما بین خود این کوشش

نمود بنه‌آ بکیفر خیانت سابقه خودش که در مقابل منافع پادار خود مرتکب شده
 بود و هم او را ترک کرده اخیراً باز از فساد دست بردار نگردد امر بکشتن و خفه
 کردن او نمود بعد از آن لشکر خود را محمد اعظم خان جمع کرد بطرف قندهار حرکت
 نمود و با امیر شیر علیخان در حدود قلات غلجائی ملاقی شده از مصادمه هر دو لشکر
 مقاتله سختی واقع شده امیر شیر علیخان در واقعه مذکور نهایت درجه شجاعت و بسالت
 خود را نشان داد اما چون لشکر او بمناسبت شکست های متوالی خوف و بردلی بران
 ها غالب بود در مقابل اردوی محمد اعظم خان تاب نیاورده امیر شیر علیخان هم
 به ترک قندهار مضطر شده جانب هرات رفت و بعد از چند ماه بایک فرقه سوار بطرف
 بلخ رفته در آنجا بسیار نفری از محاربین افغان و از یک را با خود گرفته به همراه
 فیض محمد خان از راکوهستان بر کابل حمله برده در حدود پنجشیر با عبدالرحمن
 خان مقابل گردید فیض محمد خان کشته شد که با اقبال و ادبار و فاق و اتفاق و اسباب
 سكرات مو تش گردید بنه‌آ شیر علیخان شکست خورده توپهای خود را سر کوهها
 گذاشته خود را بدجالاکی در بلخ رسانید از آنجا به هرات رفت چونکه میدانست عبدالرحمن
 خان او را تعقیب خواهد نمود بعد از این واقعه محمد افضل خان در کابل وفات نمود
 و محمد افضل خان یک شخص عالم و فاضل جوان بود علم و علما را خیلی دوست
 داشت و ظلم را بسیار بد میدید

حکومت محمد اعظم خان

بعد از وفاتش برادر اعیانی او امیر محمد اعظم خان جانشین او گردید عبدالرحمن پسر
 برادر متوفی خود را و الی بلخ مقرر نمود محمد اسماعیل خان پسر محمد امین خان
 مقتول رانحت اثر او کما شت تا عبدا لرحمن خوشتر با طغای فائز که در آن حدود
 مابین افغان و ازبک مشتعل گردید بود موفقی کرد .

مضرات خودسری

محمد سرور خان پسر خود را والی قندهار مقرر ساخت و نیز عبدالعزیز خان پسر دیگر خود را که عمر او از ۱۶ متجاوز نبود بقوماندهای عسکری قندهار مقرر نمود : این قوماندان جوان را غرور و خودنمایی بجمع آوری قشون مجبور ساخته بدون علم پدرش اردوی خود را بطرف هرات سوق داد و قتیکه بقریه کز شک رسید با محمد یعقوب خان پسر امیر شیر علیخان مصادم گردید : قوماندان جوان قندهار با دوسه نفر پیاده دفعه بر قلب اردوی و خصم هجوم برده توپچی دشمن را کشته توپ آن را استیلا نمود و قتا که لشکر محمد یعقوب خان قطع مدد را از ملاحظه کردند فی الفور او را احاطه نموده دستگیرش نمودند چون خیر اسارت قوماندان قندهار به اردوی او رسید بر عایه عادت شرقی خود که از فقدان رئیس خود متشتت میگردد شکست نمودند محمد یعقوب خان بصورت فوری اردوی خود را امر حرکت داده شهر قندهار را بدون مانع در تصرف آورد بعد از آن شیر علیخان قوی دل شده از فتح قندهار در وجودش روح عزم و اراده دمیده شهر قندهار را به محافظت سوارهای جهشیدی و فیروز کوهی گذاشته خودش با محمد یعقوب خان پسر خود و بعد از جمع آوری قو به طرف کابل حرکت نموده در وادی مقر که بقاصله شش فرسخ از غزنی واقع است با محمد اعظم خان مقابله شد درین اثنا هر دو عسکر با استحکامات و سنگرها و خندقهای خود اخذ موقع نمودند : زمانیکه محمد اعظم خان از عزم هجوم شیر علیخان واقف گردید به محمد اسمعیل خان خائن خط فرستاده او را با قوه معیت او بگمان اینکه شیر علیخان بدار او را کشته و او را خیلی اهانت نموده بکابل خواست مشارالیه از بلخ با قشون معیت خودش حرکت نموده در حدود کوهستان تازمانیکه هر دو لشکر در دشت مقر با هم مقابل گردیدند توقف نموده در همین اثنا بر شهر کابل هجوم آورده شهر کابل را با امید اینکه او را شیر علیخان مانند پدرش والی قندهار مقرر نماید بنام شیر علیخان فتح آن را اعلان نمود

و قتیکه این خبر به عسا کر محمد اعظم خان رسید نا امیدی ایشان را فرا گرفته قنور و نفر قدر جمعیت ایشان ظاهر شده و درو حدت آزائی آنها تشتت و اختلاف بروی کلر آمد.

زیرا خود هارا بین دوار و محسوری دیدند و از رسیدن اذوقه پریشان بودند.
محمد اعظم خان ملاحظه نمود که برای این فوج بزدل و ترس خورده که حواس خود را
باخته اند اعتماد نمودن درست نیست خصوصاً در وقتیکه سواران جمشیدی بر اردو
گناه یورش آوردند و تهاجمات خود را ادامه دادند.

محمد اعظم خان از انجایای خود را کشیده نزد سردار عبدالرحمن خان به مزار شریف
بناه برد شیرعلی خان بعد از مفارقت مطولی به کابل وارد گردیده از طرف
اهالی شهر به کمال خورسندی و بشاشت پذیرائی کرده شد.

شیرعلی خان از روی همت عالی و اخلاق پسندیده و خودداری از ظلم در دل
اهالی محبوبیت داشت پس محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان در تجمع افواج از کابل
و افغان مساعیات خود را به سرف رسانیده از راه هزاره جات به فرنگی حمله بردند
بعد از جنگ خونینی که بین ایشان بوقوع پیوست محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
هزیمت نموده بسوی مشهد فرار شدند در این شکست عبدالرحمن خان از کاکای
خود جدا شده جانب بخارا رفت و سردار افتخار اقامت گاه خود ساخت. و تا حال در آنجا است

حکومت اعلیٰ حضرت شیرعلی خان بار دریم

محمد اعظم خان در حالیکه عازم طهران بود در عرض راه بمقام نیشاپور وفات شد
محمد اعظم خان عدل دوست و دانای مدیر بوده لیکن ایجابات وقت او را به جور و ستم
ناچار ساخته بود.

انتخاب او بر جوان بی تجربه خود را به امور مملکتداری سبب ناکامی
وزوان حکومت او شد لیکن انتصاب او به قوماندانی عسکر قندهار از جهت بی اعتمادی
بر خوانین و سرداران افغان بوده زیرا محمد اعظم خان در دوره زندگانی خود خوی
نا ستوده که از سرکردگان افغان مشاهده می نمود

این سرکردگان خیانت را ذات نمی شمردند از امور بیکم و جب ننگ و عار باشد
دست نمیکشیدند اکثریقا ایشان که به دو فریق جنگی منقسم گردیده بودند ۲۰ بار
مسلک خود را نسبت به جنبه خود تبدیل داده گاهی در یک جنبه و گاهی در جنبه
دیگر درآمده بودند.

محمد اعظم خان عقیده و حدت را لو جود داشته به سو فیان از روی مملک تقلید و اعتقاد مذهبی داشت خلاصه اینکه تا ۱۲۸۵ حکومت افغانستان بر امیر شیر علی خان بدون رقیب جنگ و جدل باقی ماند.

امیر شیر علی خان دعوت حکومت انگلیس را پذیرفته بمقام امباله هند رفته همان معاهده فریب آمیز دوست محمد خان را که با انگلیس ها عقد نموده بود تجدید نموده باییمان های که در اصل محض تمویهات داشته میشد موثق ساخت.

عده دست امیر شیر علی خان از هندی و اقدامات در داخل

بعناز آنکه امیر شیر علی خان از هندوستان بوطن خود باز گشت محمد اسمعیل خان را بایرا در ایش بسوی هند جلاء وطن گردانید سپس پسر مر دانة خود امیر محمد یعقوب خان را از ولایت عهد خلع نموده عوض او سردار عبداللہ خان پسر خورد سال خورا به ولایت عهد مقرر نمود تا مادرش خورشید کرد (شهبانکه چشمه را کور و عقل هارا تیره می سازد بدست) محمد یعقوب خان در ولایت هرات بناه سرکنی گذاشته چندی بعد با عساکر بدر خود جنگیده ظفر یافت پس دعوت پدر را اجابت نموده فرمانبردارانه به کابل وارد گردید امیر بجای اینکه او را دانداری نماید به زندانش نمود با وجود این اقدامات چون ولی عهد جدید قوت نمود آرزو های او بر سر رسید.

سال ۱۲۹۵ رجال کاری دولت انگلیس را او هام و سوارس فرما گرفته سفارت روسیه را در افغانستان خسار چشم خود می دانست چند نفر مهندس را با یک هزار سوار نیز دامیر افغانستان فرستاد از زیر قن این سفارت انکار آورد زیرا بولیکه از سالها به حکومت افغانستان می دادند بی موجب قطع نموده بود.

انگلیس ها از این خود داری و منع حکومت افغانستان بر آشفته عساکر خود را تنظیم داده جانب افغانستان متجاوزانه سوق داد.

فصل چهارم

در بیان قبائل متعدده که در افغانستان سکونت دارند و اخلاق و عادات و مذاهب
و توضیح طرز حکومت ایشان
اخلاق حماسی افغانها

عنصر غالب ملت افغان از روی تعداد قوم پشتون است که در حصص جنوب
و شرق جنوبی سکونت پذیر اند

جذبه هجوم و اقدام، غریزه انتقام، و شجاعت و حماست در محاربات و تهور
در مخاصمات و منازعات* که به کوچکترین سببها به وجود می آرند، خاصه جلی
و طبعی ایشان میباشد.

هیکل های باصلابت ایشان که باچین های جبین توأم کردند قوای جسمانی
و شوکت حماسی آنها را اثر جمعی مینمایند.

با وجود عمومیت این احساسات و جذبات رعب افرا در بین شان چهره های بشاش پیدا
میشود در بعضی معاملات کمال بردباری و شکنجائی دارند باز هم در رشتی زبان پشوو
و کلفتی آوازهای آنها به سختی مزاج شان گواهی میدهند.

چور و چپاو و هیجانان را دوست داشته، از جهت همین ملکات که نمابنده
شجاعت و مردانگی میباشد به غزوات و محاربات عشق ازنی دارند.

ترتیبات قشونی

از صد ها سال به این طرف چون در طبایع آنها دلاوری و میل طبیعی بسوی
محاربات جا گرفته است لهذا عموم رجال افغان همچو نظام تربیت یافته عالم طبعاً

تزییه عسکری را گرفته اند در تشکیلات عسکری این قوم منصبداران عالی رتبه
و ضابطان کوچک وجود دارند

در درستی صفوف و قطارهای سیاه و استحکامات حربی و تعینیه های فوجی
اهتمام تام میورزند ضابطان عسکری در هنگام سوقیات جنگی از قطارهای عسکری
پیش بیش به قیادت عساکر قدم میزنند زمانیکه امر هجوم داده میشود و محاربین
داخل خط آتش گر دیده در سنگرها و مورچه ها موقع خود را اشغال می نمایند
و امر آتش داده شود ضابطان از خط آتش برآمده به ساحت عمومی میدان جنگ فرود
میآیند و ضابطان نسبت به امر نقل و حرکت از راست به چپ و از چپ به راست و سوق
دادن و توقف دادن و ترتیب نهاجمات و اقدامات قطعات عسکری مصروف میگرددند علاوه
بر اجراءات فوق در میدان جنگ نسبت به تکفین و تجهیز و تدفین کشته گان
محاربه صدور اوامر و نواهی از وظائف منصبداران بشمار می آید تا از توهین
دشمن محفوظ بمانند و نعلشان بدست دشمن نیفتد .

مجازات فرار از جنگ

فرار از جنگ را افغانها بجدی بدمی بینند که فراری را سزای قتل میدهند
و در حال گریز اگر کسی از دست دشمن کشته شد نعلش او را گور کردن
هرگز روا نمیدانند و اگر گریزی از دشمن سر به سلامت برد او را اعدام مینمایند
در وقت محاربه افغان در اصفهان یک نفر سپاهی را ضابطی دید که از خط آتش رجعت
قهقری مینمود ضابط با اعدامش اقدام نمود سپاهی دست راست خود را از آسین
بیرون کرده نشان داد که دستم در محاربه قطع شده نمیتوانم اسلحه را استعمال نمایم
ضابط افغان از اعدام او صرف نظر نمود اما رجعتش را نپسندید و گفت ای نامرد!
پس بگرد و جنگ بنما !! اگر دست راست بریده شد دست چپ داری !! اگر

آنهم بریده شدیس دندانها داری گوشت دشمن را بدندان بکن و تانفس پسین بادشمن
مصروف کار زار باش .

اطاعت و فرمانبرداری

سر بازان عسکر افغانی در اقیاد و فرمان بر داری به آمر ما فوق بحدی
راستکار اند که مانند ایشان " در هیچ بک عسکری از عساکر سلاطین متمدنه
اطاعت و فرمان برداری دیده نشده به حالیکه در دشت ها و بیابان ها که ها و جنگل
ها فوج افغان پراکنده گردیده بیکه میشو اند چون دعوت منصبدار را می شنوند
به کمال شتاب دویده دویده بدور رضا بطان و قوماندان خویش فراهم میگرددند .

همچنان در حالت مخصه اگر خوراک پیدا شود ولی امر قوماندان به احضار
اوشان صادر گردد فی الحال خوراک را گذاشته به تعمیل امر حاضر میگرددند .

حسن اطاعت عسکر افغان بحدی است که در وقت تسخیر کدام شهر بر ثروت
اگر امر خود داری از چور و تاراج از طرف قائد فوج برسد فوری از یغما و چپاول
خود داری می نمایند در این حال اگر زنهار با تاج های مرصع و جیفه های دانه نشان
و ایراق های طلائی و جواهرات بیش بها از پیش روی شان گشت و گذار نمایند اصلا به آن
الثفات نمی نمایند و ذره زحمت به راحت احدی از مقتو حین نمی رسانند .

میگویند در وقت جلوس شاه اشرف در اصفهان بین دو طائفه افغان نزاع تولید
گردید و خصومت شان به مقاتله انجامید دکانداران شهر دکانها را بسته کرده از
خوف مرگ هرج و مرج بخانه ها مراجعت نمودند از حضور شاه اشرف اعلان صادر
گردید که دکانها را بکشایند در اثناء هرج و مرج مقاتله اگر مال کسی تلف شد
تاراج آنرا شاه می بر تازد محاربه مذکور چند روز متوالی در شهر جریان داشت
لیکن به احدی از اهالی اصفهان کوچکتر بن زبان جانی و مالی نه رسید .

فنون حربی

عموم افراد افغان در تیراندازی، شمشیر بازی، نشان زنی و نیزه زنی کمال مهارت دارند و بسواری میل و نشاط مفرط دارند. بعد از عمومیت آلات ناریه در استعمال توپ و تفنگ و غیره آلات ناریه لیاقت خوبی حاصل کرده اند از عصر امیر دوست محمد خان ترقیات و ترقیه عسکری در افغانستان باسول ناز و عصری آغاز میشود از نقطه نظر عملی به علمی تمام افغانها با استعمال آلات جدید مهارت خوبی دارند تعداد نظام تربیت یافته فوج عصری امیر دوست محمد خان به شصت هزار بالغ بود.

رفاهیت و نم ن

با وجود که تمام طبقات ملت افغان بسوی تمدن مائل اند و به رفاهیت تمدن مرفه اند مثل پستونهای ولایات قندهار، غزنین، جلال آباد و بعضی صحرا نشینان در ملت افغان پیدا میشوند که راه آسایش و حیات ترف را تا حال نه بیموده زندگانی ساده و بسیط دارند درشتی در لباس و سادگی در خوراک عادت گرفته به کمترین لذات حیات قانع می باشند حتی اینکه چون کوسفند را میکشند، پشم کوسفند را توسط آب گرم کنده و به آتش گرفته پوست از موها صاف کرده به نظافت و صفائی شسته پوست سفید آنرا با گوشت پارچه پارچه کرده خشک ساخته ذخیره می سازند (۱) نان را بسالای زمین سرد ستر خسوان می چینند و بسدون قشاق و پنجه و میزها به زمین متفقا نه بسدست می خورند به نظافت نسوچه نمی کشند به صفائی و نظافت خانه ها و اطباق ها و شهرها اعتنا نمی نمایند از این جهت اکثر شهرها از فضلها خالی نمی باشند و در قشله های عسکری لاش های حیوانات دید می شود و به دور کردن آن زحمت نمی کشند

(۱) و این گوشت خشک را لاندی میگویند (۲) از زمان اعلیحضرت شریعی خان منتهی نظافت در عسکر و بعد از محاربه دوم افغان و انگلیس صفائی شهرها از وظایف کوتوالی و بعد از آن از وظایف بلدی تحت اهتمام است.

و صحراء نشینان پوشاک درشت می پوشند در کوهستانی ها رجالی پیدا میشوند (۱) که بعد از خوراک دست ها را به ریش خود و دستر خوان می مالند و به آب نمی شویند و اشخاصی در این کوهستانی ها دیده میشوند که اگر لباس نو بپوشند به آن اهمیت نمیدهند بعضی ها بجدی غلو می نمایند که آستین را قصداً به روغن چرب نگاه میدارند تا دااسته شود که در خانه آنها روغن بجدی زیاد صرف میشود که به لباس او هم سرایت می نماید و یا اینکه به لباس اعتناء ندارند و کوچی ها و دیهانی ها لباس را در مدتها آتش نمی کنند.

سادگی و مساوات

خوانین ملکی و منصبداران نظامی افغان در مجالس خویش بر کرسی ها و میزها نمی نشینند مجالس خود را به قالین های ایرانی فرش می نمایند و نمدهای وطنی را نیز برای فرش استعمال می نمایند و همچو امراء و روسا اقوام دیگر تظاهر جاه و جلال را در محضر غربا نمی پسندند با ملازمین خود و غرباء یکجا نان می خورند و از شمولیت او شان استکفاف ندارند.

لباس صحراء نشینان

بادیه نشین ها لباس را به وضعیت عجیبی برش می پوشند کوشی نام لباسی که از

(۱) متذکره در شرق اروپا و عموم بلاد دنیا همان حال بدو است اشخاصی میباشند است این چنین کوه نشینان در اقصای استان نیز پیدا میشوند در بی پروائی از تفاخر لباس استغناء خود را نشان میدهند از این نقطه نظر که این اشیاء به نزد مردمان اهمیت ندارد کار مردمان شجاعت و کسار است آرایش و زیبای از خصائص آنها میباشد و در عدم ازاله جرمی تظاهرات ثروت و عدم اعتنا و مظاهر مرورت در صرفیات منزل مدنظر داشته می باشند. خلاصه اینکه کوهستانی تظاهرات جرمی و مالی را دوست دارند و استغناء از غیر و اینکه به نفس رومی پسندند سادگی لباس و خوراک را خوش دارند در اقصای صرب المثل است که (چنگ بهوسه کبیری او تنگ به غنچه کبیری) چنگ و تنگ از معاخر افغان است برای این امر سادگی خوراک و لباس و مظاهر ثروت و بی مالانی به امور تعیش لازم است موافق عقول و استلال هندی کوهستانی خود به آن رفتار دارند (مترجم)

نمد می سازند که آستین های دراز آن مثل خرطوم های فیل به زمین سر از بر می باشد و صدره نام يك لباس دیگر از این نوع است که قد آن تار آنها و آستین های آن کوتاه می باشند. شهری ها کرمی ها و بالایوش ها را از بر که می سازند که دارای آستین های تنگ می باشند و چین ها را از پارچه های رنگداز چیت می دوزند.

ویوستین های زمستانی از پوست بره های وطنی می سازند و این پوست ها را طوری بخوبی آش میدهند که درز می مانند ابریشم معلوم، میشود باز این پوست ها را رنگ زرد روشن داده حواشی آنرا ابریشم کاری می نمایند بعد از چین های دراز دامنه دار برش می نمایند پوستیچه های غریب کاران تابه آرنج دست آستین دار می باشند و قد آن ها تابه زانو می رسند.

پوستین های طبقات اوسط و ارباب صنعت دارای قد دراز و آستین های کشال و تنگ می باشد و پوستین گفته میشود.

امراء و خوانین از ابره کشمیری و کرک چین های سازند و پوستین های سمور و سنجاب را می پوشند و اکثر افغانها لنگی های نیلی را بسر می بندند و سردار ها و اکابر شالهای رنگارنگ کشمیری را سر می کنند و اهالی گرمسیر چیلی یامی نمایند و صدرئی ها و قمیص های که تاقیمه ساق می رسند با آستین های فراخ می پوشند و اکثر ایشان کمر بند های بردار را به کمر می بندند که از زیر سینه الی رانها می پوشاند این کمر بند ها از پارچه می باشند (۱)

لباس زنهای صحراء نشین

زنهای افغان لباس های دراز می پوشند و سینه بندها را بحدی قریب پستانها می بندند که پستانها نمودار می گردد و در گوش ها گوشوار های نقره و بلور و آهن (۱) که در افغانی ملا و سستی و در فارسی لنگو کمر می گویند

و مس بصورت حلقه های کلفت می اندازند

اغلب زنهای کوهستانی موی اسپوره را به يك اندازه معین بریده زیر موی اصلی خویش می بافند و بر پیشانی همچو گل ها قطار کرده می نمایند و این را آرایش و زیبایی می دانند در لغت افغانی این را برکی و در فارسی بیچه برک میگویند

زنهای قبائل غلجائی موهای پیشانی را به شکل مدور و قرص نما می بافند و اطراف آن را فروخته بر پیشانی کشال میگذارند و این موها به درازی از حدود ابروها گذشته تا به بینی میرسد و عرض آن باستقامت پیشانی تا شقیقه ها می باشد این احاطه موی همچو برقع سیاه مسدود چهره را احاطه می نماید

حفظ شرف ابناء بشر در افغان

افغانها بیع بندی های راجحتر نمیدانند اگر چه غیر مسلم باشند و غریبان و مسافران را قدر دانی مینمایند و دزدی را غالباً بد میدانند اگر چه به چور و تاراج فخر مینمایند. ازین مسئله بر او ندارند که ما بین چور و دزدی فرقی نیست الا اینکه تفاوت ضعف و قوت است چون اخلاق بدویت در ایشان متمکن اند از آن رو منکرانی که نتایج ترقه مینمایند در آنها کمتر دیده می شود و از جهت استیلائی فقر اغلب شان از طمع خالی نمیشوند.

حجاب

نسوان افغانها در شهرها و روستاهای خود را پوشانده ستر مینمایند و در قراء و سحرا روی برهنه می گردند و با مردان آمیزش دارند و در مصافحه همه ایشان دست های مردان هم در را میگیرند و در محافل خوشی بصورت دائره رقص مینمایند و گاهی مردان افراداً در میله ها و اعیاد به صورت دائره رقص مینمایند. و این رقص را در عرف خود آتن میگویند.

کسب و معیشت فغان‌های ده‌نشین

اغلب صحرائنشینان و کوهستانی‌های افغان به مال‌داری گذارده می‌نمایند برخی از ایشان زراعت پیشه می‌باشند و تجارت کمتر می‌کنند مگر نجار، لوه‌نری (نوخانی) و به اصول عجیب تجارت دارند این‌ها مال‌التجاره خود را سرشترها بار کرده تا حدود چین و سایر بلاد و انصول می‌رسانند و در اقطار هند گشت و گذار می‌نمایند این قبیله از دیگر افغانه در پوشاک امتیاز کلی دارند مثل ارناؤدها و آذر بائجانی‌ها قبا‌های طرز معینی می‌پوشند دستارهای چهار گوشه که دارای گوشه‌های متقابل می‌باشند بر سر می‌نمایند قباها در حد و دسینه تنگ و در کمر چندار و در دامن قراخ و کشاده می‌باشند عموم افغانهای غیر نوخانی تجارت کمتر می‌نمایند مگر اهالی قندهار که نسبت به برادران دیگر خویش اضافه تر میل تجارت دارند خصوصاً طلبه علوم در قندهار از تجارت حفظ وافر دارند

اهالی قریه جات و شهر نشین به زراعت و فلاح و سبزی‌کساری مشغول می‌باشند به صنایع کمتر تمایل دارند کارهای صنعتی از قبیل آهنگری و نجاری و بافندگی و امثالهم در ایشان خیلی کم است.

مذهب

سائر افغانها سنی حنفی المذهب اند، مردوزن‌دهاتی و صحرائنشین باشند روز و نماز اند الا قبیله توری که در تشیع بحدی توغل دارند که با همسایه‌های سنی خویش مصروف بیکساری باشند از نماز و روزه غافل مگر به امام حسین (رض) درده اول محرم اهتمام می‌ورزند پشت و شانه برهنه به زنجیرهای زنند در برخی از قبیله کاکر (که در حواشی ایران اند) با وجودیکه مسلمانانند اما اصول مزدکی دیده میشود

مزدک

در زمان قباد شاه ایران مزدک نامی دعوی نبوت کرد شاه ایران و چهل

هزار ایرانی متا بعتا و نمودند مزدك از روی شرع خویش زن و مال را از ملکیت شخصی خارج ساخته حقوق مشترک جامعه قرار داد و علت این را چنان ظاهر میکرد که زن و مال موجودات شقاق و نفاق اندا که ملکیت آن از افراد سلب شد جنگ و نزاع از بین مرتفع خواهند گردید امن و آسایش عمومی روی کار خواهند آمد چون قبادوفات کرد تخت کیان را نوشیروان متصرف گردید بزرگ جهمر وزیر به شاه مشوره داد که حکومت بدون مال و نسب قوام نمی پذیرد و این شارع جدید می خواهد که هر دو را محو سازد تا اساس حکومت از روی زمین برداشته شود.

نوشیروان برای استیصال او تدبیری اندیشیده مزدك را نزد خود خواسته گفت که می خواهم با بند شرع شما باشم زیرا جو شمش آمده که اصول شرع شمارا اشباع کنم ولی خوف اهالی را منگیزم گردیده است اگر جمعیت خود را در یک مجلس بمن معرفی نمودید باعث دل بسته کی و موجب قوت الظهور من خواهد گردید مزدك سائر اتباع خود را در یک محفل بحضور پادشاه حاضر آورد شاه با اعدام شان حکم صادر نمود سه نفر از اتباع او فرار شده و باقی عمده کی تبع واقع در آن سه نفر بکنفرن مزدك هم بود نظام الملك در تاریخ خود نگاشته که اباحین ایران از اتباع مزدك اند و اصول مزدکی را از آن سه نفر آموخته اند که از دم شمشیر نوشیروان نجات یافته بودند.

خوارج

در اهالی خوست و کرم بعض عادات خوارج دیده می شوند و ایشان مجسمه ها را تیار کرده در غره محرم زیر زمین دفن می نمایند و روز عاشورا از زمین کشید . باهلپله و شادمانی کردن مجسمه را میشکنند این فرقه از ختنه نرفت می نمایند (۱)

(۱) یکی از علل شورش که در او اسط حکومت سراجی در جنوبی بود و غیره است و بدست بابرکت اعلیحضرت شهید رفع کرده شده مسئله ختنه بوده است این علاوه بر عوامل سوء اراده است که در کتاب نادراقتان شرح ذکر گردیده بواسطه توهم داخل شدن زهر در جراحت ختنه و سایه نایاک از ختنه خود داری میکردند و حاکم میخواست که آن را درین ایشان اجرا نماید لذا مردم شوریدند .

و اگر چه آثار ی از این عادات در زمان حاضر وجود ندارد لیکن گمان میرود که در زمان خلافت بنی عباس که خوارج باین نواحی پناه آورده بودند اولادشان تا عصر مؤلف وجود داشتند .

روا داری و احساسات ملی

افغانها با شدت تعصب دینی مذهبی و جنسی در حقوق کسی معار من نمی شوند اگر شیعی یا غیر مسلم مراسم دینی و مذهبی خویش را در ملک ایشان اجراء نمایند پروا نمیکندند - از نیل مراتب عالیه در حکومت خویش با کسی مزاحم نمی شوند از این رو در حکومت افغانی شیعی ها بمناسب عالیه مقرر میکردند هر افغان گمان میکند که اشرف ترین اقوام قوم افغان است اگر چه فقیر باشد و اسلام خالص را بدون عرب و افغان در دیگران یقین ندارند

هر قبیله که اراده اجرای يك امر مهم را می نماید از ازا کا برو خوا بین و امراء و سرکرده گان جرگه (مجلس موقتی مشوره) تشکیل میدهند و در جرگه از او شان رأی می گیرند .

چون یکی از افراد قبایل را فرد قبیله دیگری بکشد هر فرد از قبیله مقتول قتل یکنفر از قبیله قاتل را بر خود لازم میداند و بقصاص گرفتن حکومت قناعت نمی نمایند و از قصاص گیری بشخص خود نمیکزدند اگر چه سالها بگذرد (۱) الا اینکه بایشان پناه به برند هم چنان دوخاندان مقاتل باهم انتقام میگیرند

در افغانها مثال مشهور است ببتون سل کاله پس بلار او کاله خلتو او ویر چه بیره می او کره یعنی حس انتقام در افغانها بعدی زیاد است که انتقام بعد از صد سال برایش بسیار معجل معلوم می شود .

افغانها پناه گریزان را حمایت نموده به خون ها و مال های خود از او معاونت و توجه مینمایند. اهالی قراوه ها قیبا با شمشیرها و اسلحه های خورده خورد دیگر که عرفاً سیلاوه (چاره) و خنجر ها و تفنگ ها و تفنگچه ها شهرت دارند میگردند و غالباً تفنگ های اهالی کوهستان یلته نمی میباشدند محاربات در بین قبائل و عا ثلاث شان قطع نمی شود چنانچه بسیار واقع شده که پدر پسر و برادر را قتل کرده اند. در بین دو قبیله دشمن صلاحیت بجز خویشی (رشته نکاح) صورت ندارد اکثر ساکنین کوهها و دشت ها به پادشاه بدون قوه جبر به اطاعت ندادند بلکه همیشه منتظر فرصت بوده میخواهند کدام وقت شلاق شاه از گردن شان رفع شود (جذب حریت در افغانها بحدیست که مالیات را خلاف حریت میداند با اینکه حکومت عصر های سابق بطور استبداد گذاره می نمودند).

غذی غریب افغان

بعضی از قبائل بجواری برخی به ارزن چندی بجوعده میکنند قوت خود را بدست می آرند غالباً نان خورش شان پنیر و گوشت است در فصل زمستان آن ها را پخته میکنند نان خود را اکثر بتاوه می پزند در سفرها سنگ را با آتش حرارت داده بعد از آن را در خمیر گز قند آتش انداخته می پزند و این قسم نان را کاک میگویند برخی قبائل مانند قبیله یوسف زائی و اچکزائی بیزار از زیر می بندارند و قتیکه شخص را روی را دیدند نیز داوور فته رجاه میکنند که مریض دار بهما گز کدام دانه بیاز مرحمت فرمائید شاید مریض ما بآن شفا یاب گردد؛ قبیله اچکزئی در بسی اوقات قافله ها را تاراج و غارت مینمایند اگر بعد از سعی و کوشش موفق بغارت قافله شده نتوانند به یک دو کلبه بیاز مصالحه مینمایند محمد اعظم خان وقتی که بلاد هندی را ترک کرده در قبیله یوسف زائی بخانه یکی از بنان ها پایان شد خان چالاک برخواست

در حالی که بر روی او آثار خوشی ظاهر بود اتفاقاً بیابان را آورده بخدمت محمد اعظم خان
تقدیم نمود (زیرا در دشتهای خشک زندگی دارند) .

میله ها

اکثر قبائل و باشندگان دره ها و قریه ها بعمیله ها و بازی ها مائل اند در روز
های بیکاری دایره نماتن میکنند شمشیر بازی اسپ دوایی می نمایند ساکنان
که هستانات سرد سیر همچو خوست (یعنی جنوبی) و کرم سفید چهره و ساکنین بلاد
کرم سیر همچو قندهار و جلال آباد کندم رنگ اند .

مراسم ماتم

تسوان ختک در ماتم روی بهای خود را زعفرانی مینمایند بقیاق هامی زنند و بناخن
هامی کنند .

عادت افغانهاست که تا ۳ روز پس ماندگان مردها و مهمانان شان را نان
میدهند این کفاله را همسایگان و قریه جات قریبه ادا میکنند و در بعض قبایل
ورنه میست باین امر از مال خود قیام می ورزند .

اعتقادات

افغانها قبور اولیاء را متبرک میدانند و بزیرارت ایشان می روند در مزارات قربانی
ها و کشتار میکنند بعض قبائل بحدی غلو می نمایند .

که روزی یکی از قبیلۀ افریدی که بعراهنی و چور و تاراج مشهور اند نزد شخصی
بازاده چور کردن نزد او خود را رسانید مسافر عذر و الحاح آغاز کرد و خدا و رسول
را شفیع می آورد لیکن از تجاوز افریدی ایمن نمی شد بالاخره خاك ملا یار محمد
(شیخ مشهور) را شفیع آورده نجات خواست افریدی گفت جل جلاله مرا به کفر
رسانیدی راه او را گذاشته رفت . از عوائد جاریه دینی آنها یکی این است که چون

مردی می‌میرد از مال او قبل از تقسیم بیسه و بولی گرفته آنرا بقراءت و مساکین
 علماء به نام اسقاط صلواته میدهند.

علم علماء

اهالی شهرها و دهات به سوی تحصیل علم میلان خوبی دارند، علوم ادبی از قبیل صرف
 و نحو، معانی، بیان، بدیع، و از علوم شرعیه اصول، تفسیر، حدیث، و از علوم
 عقلیه منطق، فلسفه، حساب هیئت هندسه می‌آموزند و بعضی طلبه طب را نیز بران
 می‌آفرینند برخی از اهالی دهات به تحصیل فقه محض بدون تحصیل عربیت اکتفاء
 می‌نمایند و عوام ایشان تا زمان اكمال تحصیل کفالت از زاق طلبه را بذمه خود
 می‌گیرند هر خانه حصه از ما حضر خود را از طرف صبح و شام برای ایشان جدای می‌کنند
 طلبه خوردسال به خانه‌ها میگردند و حصه معینه طلبه را فراهم می‌نمایند در بعض
 حصص مملکت اگر حصه طلبه از بی‌روائی موکل در خانه‌ها بماند صرف نمودن
 آن راجحتر نمیدانند.

نقد علماء

در بلاد افغانی شئونات علماء بس بزرگ است سلطه تامه روحانی و نفوذ کاملی
 در اهالی دارند، تا بحدیکه اگر بر قوم و بزرگان مملکت و امراء از ایشان می
 ترسند زیرا دل‌های عوام بدست ایشان است چون اراده کنند اقوام را به مخالفت
 هر آیه بکه بخواهند برانگیزانند می‌توانند اکثریه ایشان از ملاقات امراء خود
 داری می‌نمایند با وجودیکه هدایای مردم را می‌پذیرند از تحف امراء خود داری
 می‌نمایند و از دیدار رجال حکومت استکبارا برهیز می‌کنند و اگر حاکم يك منطقه
 بدیدن ایشان بیاید از طرف ایشان بدیدن حاکم فروتنی به عمل نمی‌آید
 به سبب این سلطه چنان مضراتی از ایشان سر می‌زند که به عقل و شرع برابر
 نمی‌آید زیرا ایشان وقتیکه خلاف خواهشات خود را از مردم به بینند به فسق

و کفرشان فتوی میدهند بلکه برخی از ایشان دیگران را در ذات الیمن خود به غرض
انحصار ریاست در دست خود نسبت کفر میدهند؛ خصوصاً در بین زمان اخیر که مذهب
و هابیه در هندوستان نشر شد؛ پس هر که سلطه خود را انفاذ میدهند و میخواهند که میدان را
از ازاات مقابل خود خالی کنند؛ بجانب مقابل خویش برای منزه ساختن او حکم و هایت
مینمایند؛ حتی که حکام را با اجرای مجازات بزرگ تکلیف میکنند؛ تا فتوای
ایشان بر محکوم جریان یابد؛ در قندهار یکی از علماء به کفر شیعه حکم کرد
دل های اهالی را بمقابل ایشان بر افروختانده جنگ را بین شان بروی کار
آورد خون ریزی های بسیاری دوام کشید؛ و هم چنان در کابل یکی از
علماء بکفر شیعه فتوا داده بود و بد آن سبب ساء ها بین سنی و شیعه جنگ
امتداد یافت.

نقد مشایخ

بعضی از طبقه علماء به جاده مشیخت روان بوده و برو ساده طریقت و ارشاد
تیکه می نمایند بمصلای رهنمائی می نشینند این جماعت خاقتاها و منازل را برای
اقامت زائرین و عابرین تهیه نموده وقت بوقت بابشان خوراک میدهند منزلت
و نفوذ و مقدار مصارف ایشان باندازه هدایا و نذوریست که عقیدت مندان
به آنها تقدیم میکنند و از ایشان رجالی وجود دارند که بواسطه حسن سلوک و صلاح
ظاهری در دل های عوام اثری قوی و نفوذ نامی را تولید می نمایند. و صاحب نام بلند
و نفوذ کامل میکردند و از هر طرف هزارها نفر بقصد زیارت او شان وارد میشوئند پس عالم
باشیخ موسوف نازمان اقامت زائرین طعام و ما یحتاج شائرا تهیه میدارد؛ طوریکه
در تمام اوقات مهمان خانه او از نان و آب و البسه سدها نفر مهمان خالی نمیشد.

حکومت مشایخ علماء

بعضی از علماء بر يك حصه از بلاد افغانیه اختیار تامه داشته و از صوبه جات

متعلقه خودشان متمتع گردیده متصرفات خود را محافظت و از مهاجمه مسایگان
خوبش آراحمایت میکنند بلکه گاهی هم بالای همسایگان خود بدلیلی از دلایل
دینی هجوم میبرد.

خدمات عسکری آخوند صاحب صوت و ساده گوی او در حیات

چنانچه از جمله همین قسم علما (شیخ) عبدالغفور مشهور (باخند صاحب صوت)
متسلط بر (صوت و بنیر) بوده و در نزد عموم افغانها بل در هندو بخارا هم معتقد
و صاحب نفوذ است.

فقیه مشارالیه و زاهد ریاضت کش و در معیشت زنده گانی خود ساده
و درشت پوش 'بجواری و کمال و ارزن کوهی و شیریزی که در کوه ها بدربعه
گیاه خود رویرده میشود قوت مینماید و بحضور او علی الدوام به تعداد زیاده از هزار هانفر
از مریدها و بسیار کسا نیکه بفرش و هجوم و چیاول برانگلیس ها جمعیت
و تزیینات گرفته می روند و آخند صاحب صوت توسط ایشان
اعلانات و خطوط را در بلاد انتشار می دهد تا بسبب آن اهالی را برای جهاد
دعوت نماید پس هزارها نفر نزد او جمع میشوند و معظم الیه را درین مسلک
اتباع سید احمد و هابی که از خوف مسلمانان سنی از هند هجرت نموده به (صوت)
و بنیر توطن گرفته اند تأیید و مساعده مینماید.

آخند صاحب صوت و منع مسکرات

این شیخ یعنی آخند صاحب (صوت) که بحضورش از زایرین و مسافرین وارد
میکردند هر کدام را نظر باحوالیکه و رتبه و زوت و راحت فقریکه و خدا بتعالی نصیب
شان گردانیده باشد عزت نموده و با آنها تقرب می جویند چنانچه نزد معتبرین مطابق
شان و حیثیت آنها و فقر او غ و نان خشک و بیاز تقدیم مینماید.

و قتا که دانست که در اطراف او کتاف بلاد افغانیه او اوزه اعتبار کدام شیخ بلند
میگردید یا بغرض اشغال منصب از شاد مستعد بود و آماده گی دارد دفعه یو هایت او
حکم مینماید تا در قلوب اهالی نسبت تولید نفرت به او نموده به هیئت و صورت
نهایت فجیع تشهیر کرده شود.

تمام علما شرب دخانیات را با تمام اقسام آن مانند علمای بخارا حرام میدانند
لاکن به منع عامه ازان تعرض نمیکنند الا (آخند صاحب سوات) که مشارالیه
از پیش خود شیخان را با طرف و ا کتاف بلاد افغانیه (۱) امسال مینماید تا مردمان را
از استعمال دخان منع و جلیم ها و قلیا های شان را بدست آرند و بشکنند.

علماء افغان با وجودیکه مذبحه یهود و نصاری میخورند ذبیحه مردمان شیعه را
حرام میدانند گمان میکنند مردمان شیعه مرتد شده اند و ذبیحه مرتد حلال نیست
اما خوردن ذبیحه اهل کتاب شرعاً جواز دارد. (۲)

تمام شان بر شانه های خود جای نماز های نازک و درشت را بر طبق مواسم
و فصول از برای ادای نمازی بردارند بلکه این عادت عمومی تمام افغانهاست از طرف
تمام آنها در راه دین تعصب خود را ظاهر نموده و بر احکام شریعت و اعتقادات غیرت
می نمایند مگر تسامح و اغماض درین امور اگر در بین شان موجود شود راجع به
مرشد خواهد بود و بس.

طلاب ننگرهار چون احترام عوام را نسبت بخود بسیار قریب بینند لهذا بواسطه غرور
این قوم بر اهالی جور می نمایند جنبه باقر بونه ها و تفنگچه ها مسلح میگردند
از اهالی چون کمی اهانت به بینند بسر قریه های شان یورش می آرند و تا زمانی که ناعه
توهین طلبه را نگیرند از تجاوزات باز نمی آیند چنین طلبه این سمت یابند نماز

(۱) آخند صاحب سوات برای حفظ یضه اسلام در افغانستان خدمات بزرگی نموده
از کواحه الی کشمیر در هر قوم بزرگ یک نفر مأمون مقرر نموده بود که مدافعه انگلیس ها را می نمودند
و اصلاح عوام میکردند (۲) این مسئله را امید نام سید کجادیده است آثار آن در وطن وجود ندارد ؟

و روزه نمی باشند (این طبقه را طبقه چت میگویند و طبقه سبقی ماوراء ایشان است که پایند تحصیل و عمل اند) در بعضی مواسم سال تمام صحبت مجالسی تشکیل میدهند و هزارها نفر طلبه را به این صحبت ها دعوت میدهند و اهالی را به تهیه خوراک با تکلف برای ایشان مکلف می سازند - يك امرد خوش اندام را لنگی به سر می بندند و چوری بدست او میکنند و خطاب پادشاهی را به او داده سرچوکی صدارت می نشانند و تا زمانیکه مجلس دوام دارد حکمرانی او جاری می باشد هر کرا بخواند جرم نماید می تواند و هر که را بخواند بزنده می تواند هر گاه خواستند که مجلس را اختتام دهند وزیر او حاضر میشود و بحضور پادشاه عرض می نماید : « شاهای برای عسکر تنخواه نه رسیده ، بناء شورش و بلوا دارند » آن امرد خوش قیافه نقاب را از روی خود برداشته نواز را در کف دست انداخته بطرف مجلس دست دراز می نماید اهل مجلس نزدیک میشوند و هر فرد از این نواز چیزی برداشته سرف می نماید و این کتابچه از اختتام مجلس است .

تاجک

از جمله قبائلیکه در بلاد افغانی سکونت دارند یکی قبیله تاجک است که در شهر هراة و توابع آن و در شهر کابل و نواحی آن و در شهر غزنی و اطراف آن و در دهات بلخ و بین کابل و بلخ و در لغمان و مرکز آن سکونت دارند . این قبیله بسوی صنعت و حرفت میلان داشته در کار و کسب کمال جدت دارند در حیاکت و تجارت آهنگری و معماری و غیره صنایع مصروف بوده در فن زراعت و درخت شانی و تاک داری اهتمام تمام میورزند و تجارت دوستانند از جمله ایشان اهالی کوهستان کابل اند طبعاً بسوی شرف و فساد جنگ و خون ریزی مائل اند از این جهت جنگ و فساد و نزاع و مخاصمات همواره در دهات شان جریان دارد يك ده با دیگر اختلاف داشته می باشند غالب رجال آنجا را مسلح در بر جها نشسته خواهید دید که

از خوف دشمن با سبالی می نمایند و ایشان قسمی از خنجر های دراز را حمل می نمایند
 این قبائل در هدف زدن کمال مهارت دارند کمتر کسی وجود داشته باشد که تیرا به
 هدف رسد قبیله تاجک در امور منزلی و تنظیم لباس و آرایش و نظافت از قبایل
 دانا تراند در ذهن و ذکاوت افهم و درایت تیر از ایشان مختار اند ولی نسبت
 با فغانها علم کمتر دارند و در ایشان عالم چندان وجود ندارد عموم قوم تاجک
 سنی حنفی مذهب اند طوری که در بین ایشان اسرا وجود ندارد تعصب مذهبی
 مشاهده میشود کثر شان سفیدچهره اند همچو افغانها دستار های طرز مخصوصی
 را به سر می بندند .

هزاره

این قبایل بطرف شمال غربی در کوهستانیکه تا شمال هرات امتداد دارند سکونت
 پذیر و از سیمای شان استنباط میشود که از جنس منگولاند چشمان ایشان تنگ
 و سربالا کچی دارد و بدون چند تار موی که به زرخ شان می روید ریش ندارند
 خلاصه اینکه در سا خنمان جمعیه و چهره شان شباهت به چینی ها و تاتاری
 های اصلی دارند بعضی مورخین میگویند که این قبائل از بقایای عساکر چنگیز خان
 می باشند بلکه ناسه سدسال بزبان مغولی گفتگو میکردند لیکن کسایکه بزبان شان
 را دور از ازا متراج لغات مغولی بفارسی شنیده باشند با آنکه در جوار تر کما انها
 و از نك ها توطن دارند یقین میکنند که قبل از چنگیز خان بمدتها در این جا
 سکونت پذیر بودند .

قبائل هزاره حیات درشت خویش را با بدات و مزوج بو حشت میکند و مانند
 با این همه صنعت برک با فی ایشان بحدی مرفی است که مثل آن در اروپا هم
 رخت کمتر دستیاب می گردد

سایر قبایل هزاره قبا های چاکدار می پوشند و بدو آن کمر بندی می بیچانند

آستین‌های بالای پوشهای شان که از برک میسازند تا به آرنج می باشد و گاهی تا به بند دست نیز می رسد چین‌های ابریشمی و نخی در بر میکنند درز مستان کلاه‌های گوش یوشک بر میکنند زندهای شان دائماً دستار می بندند و چین‌ها همچو رجال به بر میکنند.

قبائل جمشیدی چون مجاورین ترکمانی و ایماق خوش لباس اند جیب‌های دراز تا شانلنگ با آستین‌های کوتاه و تنگ می پوشند.

کلاه‌های پوستی که با باق میگویند بر میکنند در سوار کاری مشهور اند چور و تاراج را دوست دارند هزاره مانند برادران دیگر سبی خود به شجاعت و اقدام و تیراندازی شهرت دارند.

مذهب هزاره

ماورای طائفه شیخ علی جمشیدی تمام هزاره‌ها شیعی مذهب اند بدون محبت حضرت علی (رض) و بعضی خلفاء دیگر و بیاد داشتن مجالس ماتم در عاشورا و زدن پشت و سینه به زنجیرهای آهنی از مسلک شیعت دیگر چیزی یاد ندارند.

با وجودی که تقیه از واجبات مذهب اهل تشیع است لیکن از ایشان اگر پرسیده شود بی‌پروا مذهب خود را ظاهر می‌سازند و غالباً میگویند که 'بنده علی می باشیم' و به عقیده خود اهتمام زیاد دارند.

میگویند که روزی یک سنی مسدوب به کنیز هزاره خود مذهب سنت را تکلیف نمود دختر انکار آورده شوهر به تعزیر و سرزنش آغاز نمود دختر برآشفته گفت سگ شدن برایم از سنی شدن گواراتر است.

هزاره‌های خود را تلقین می‌کنند که تکبر و منکر و قبیله بیایند پروا ممکن علی مولای شما حاضر می‌شود و آنها را بدر می‌سازد و کلاه‌های خود را بر قبر مرده پاره کرده می‌گذارند.

هزاره ها کم استعداد اندیول نقد کمتر دارند لهذا اجناس را به اجناس مبادله می نمایند حکومت از ایشان عوض مالیات نقدی به تعداد نفر بر هامی گیرند اگر در تادیه آن کسی افعال نماید باقیات آن همه جمع میشود .

شرفاء و علویون را بسیار احترام می کنند و امتیاز سید از دیگران به ریاست و کلان کاریست که عند الوردیه محافل سلام نمی اندازند عامه الناس را در مجالس دشنام میدهند و اهانت می کنند هزاره ها این اوضاع سادات را تأویل کرده میگویند که سادات شاهان اندو به شاهان بدون این رفتار دیگری نمی زیند .

عجیب ترین عادات زنان هزاره این است که در وقت نزاع دو نفر زن به توکل مراجعت می نمایند و هر يك از این دو نفر زن يك يك نفر زنی که به زشت گوئی شهرت داشته باشد بوی کتالت انتخاب نموده بمیدان بدگوئی می آرند از يك طرف زنی و کيله به شور دادن دست با وایروهای خود آغاز می نمایند و به مقابل و کيله دیگری حرکت می نماید و دشنام را آغاز میکنند بالمقابل و کيله دیگر هم چنان اوضاع و حرکات را روی کار می آورد و مقابله دشنامی افتتاح می شود و قتیکه یکی از و کيله دشنامی بدهد که و کيله مقابل از جواب عاجز ماند مو کيله او ملزم شناخته می شود و نزاع فیصله می شود .

اگر قبل از اختتام جنگ شام شد یکی از دو و کيله سیدی را بمیدان آورده روی دیگری میکند اورد و خودش پشت داده می رود و اعلان التواء جنگ میکنند و این سید را قائم مقام خود دانسته می گذارد و ابراز می دارد که محاربه تمام نشده فردا سید خود را برداشته بمقابله می درآید

ازبک و ترکمان

هر دو قبیله از نژاد تاتاری اند و بزبان ترکی گفتگومی نمایند .

قبیله اول الذکر در بلخ و آخر الذکر در میمنه و هرات سکنی دارند و هر دو قبیله

سنی حنفی مذهب اند از بلك ها (به یکی از نواده های چنگیز خان منسوب اند)
غالباً به زراعت و باغبانی و تاکداری و مالداری و درخت داری گذاره می نمایند

لباس ترکمنی

دستار های خوردخورد می بندند و شرف آن را بر گوشهای خود شان می آویزند
نیز چین های خربر و غیره را بقماش درشت و پنبه استر میدهند و برکنار های آن فینه
مانند قبطان می بافند بعضی شان سه و چهار از همین قبیل چین های یکی بالای دیگر
می پوشند و در سوار کاری و نیزه بازی مهارت تامه دارند و قنات که یکی شان
بغرض زیارت دیگری وارد شود دست های خود را بطرف آسمان برداشته فاتحه
میخواند سپس میزبان یا رچه لسانی بوی تقدیم نموده مهمان آنرا با احترام تمام
برداشته بعد از کورنش و بوسه در جیب میگذارد.

در نوشیدن چای رغبت زیاد دارند و از خوردن گوشت اسب هم خود داری
نمی کنند بعضی علماء هم در بین شان پیدا میشود.

اما ترکمانها جبهه های برك می پوشند و کلاه پایاق سری کنند در تریبیه
اسپان اهتمام و کوشش زیاد مینمایند اسپهای شان از نسل همان اسپان عربی است
که نادر شاه از تاجد آورده بود.

غالب این قبیله وحشی و بربری به حالت لغت و تاراج گذاره دارند و در بلاد
ایران و اطراف هرات چپاول انداخته مردها و زن ها را اسیر می آورند و بنام غلام و کنیز
آنرا می فروشند و برای خود دلیل می تراشند که فروش اسیران قبایل شیعه بسببیکه
از دیانت اسلامی خروج نمودند جایز است بلکه بسیار کسانی را که آنها اسیر می آرند
از طوائف سنی میباشد بعد به ضرب و زدن و داغ بالای همان اسیرها به شیعه
بودن شان اقرار مینمایند تا که اتقیای بخارا از خریدن شان امانورزند حتی اتفاق
افتاده که بلك جنبه شان بلك عالم سنی را از اطراف هرات اسیر آورده پس

از این خوف که میباید بگریزد او را بزنجیرها بسته نمودند با این زمانیکه وقت نماز
میرسید او را می نمودند که جماعت را امامت کند و بعد ادای نماز دوباره او را
حبس میکردند و قتیکه عالم ازان ها این رعایه را ملاحظه نمود به ایشان گفت
شما میدانید که من سنی میباشم پس بچه وسیله حبس مرا گوارا و بیع مرا جائز
میدانید؟ در جوابش گفتند که شما از قرآن بیشتر شرف ندارید مثلیکه برای
من هبه قرآن جائز است هم چنان هبه تو هم روا می باشد کلا و حاشا
زالمیفروشم. و الحاصل این دو قبیله بظلم و شرارت موسوف بوده و نهایت شهرت
دارند خصوصاً قبیله آخرالذکر لاکن تعداد آبادی شان در بلاد افغان کم است

سادات

از طوائف موجوده در بلاد افغان یکی طائفه شرفاء (اولاد علی ابن
ابی طالب رض) موسوم بسادات میباشند برخی از بن طوائف در پیشک از نواحی
قندهار و بعضی در کتر جلال آباد سکونت دارند؛ چنانچه شرفاء کتر از عهد
بابر شاه تا امر وز کبراء و عظماء بوده است و افغانها با بن طائفه آنها بت عقیده
دارند عادات و اخلاق و لباس این طائفه مانند افغانها است.

قزلباش

از ساکنین بلاد افغان طائفه قزلباش است این لفظ ترکی و معنی آن
سر سرخ است با بن لقب تمام عساکر شیعه صفوی ها شهرت داشتند
زیرا آنها با مرسلاتین صفویه دستارهای سرخ بسر میکردند عده کثیر
شان در کابل و باقی در غزنی و قندهار بود و باش دارند؛ اصل این طائفه
را نادر شاه از بلاد ایران در بن جا آورده بود این طائفه در اداب و صنایع

و اعمال دیوانی مهارت و شهرت دارند بلکه غالب مؤظفین دربار پادشاهی افغان
ازین طائفه میباشند و اکثر آنها را برای تربیه و تعلیم اولاد خود اختیار میکنند؛
و آنها در ذکاوت و نظافت و فهمیده گی از اکثر ساکنین بلاد افغانی امتیاز دارند
بشجاعت و جرات هم موصوف میباشند تمام شان شیعی مذهب اند و همه آنها در ده محرم
برای سوگواری شهادت حسین بن علی (رض) ماتم خانه ها بر پا میدارند .

بلوچ

در جنوب قندهار بقرب پشنگ بعضی از طوائف بلوچ وجود دارند این طائفه
در اصل فارسی میباشند از عادات آنها یکی آنست که موهای سر خود را بسیار دراز
و جرب میکنند چیلی یا می کنند شمشیر را بایند بگردن می اندازند آنها
بقوت و بسالت معروف و بسرقت و غارت شهرت دارند ضمناً به سخا هم معروف
میباشند از اسلام بجز نام خدا و رسول دیگر چیزی نمی دانند و بعضی حضرت علی را
هم میشناهند و قتیکه یکی آنها گفته شود ای بلوچ روزه میگیری جواب میدهد
ما بزنبی را نه دزدیده ایم بلکه خان ما دزدیده بنه نمی اورا زجر آ ۳۰ روز از خوردن
بازداشته هم چنان اگر از نماز پیرسان کنی میگوید خان نماز میخواند وقتی که کسی
یکی از ایشان بر خورد خواه از خود بلوچ باشد یا بیگانه قبل از همه از خان می برسند
بعد از یک سلسله مر حبا و تحیات زیاده می برسد که طاقت مرا ملاحظه کرده برای انجام
مقصد هر چه بتوانم بخوا و الحاصل این طائفه در نهایت جهل و وحشت و بربریت
بوده به غلظت قلب معروف میباشند .

یکی از شعبات این طائفه بنام (مری) یاد شده و کار آنها چورو چپاو قافله ها
بوده رجال آنها را میکشند و بعد مال آنها را میگیرند و این عقیده دارند که
تا زمانی که صاحبان مال کشته نشوند مال آنها حلال نمیشود .

هندو

در بلاد افغانستان مردمان بت پرست هندو هم وجود دارند که نام معابدشان را در سال میخوانند در خارج شهر کابل هندو سوزانی دارند که به مقتضیات دیانت خودشان جثه مرده های خود را در میدهند و خاکستر آن را نگاه کرده بدریای گنگ میفرستند اکثر شان ب مذهب بابا لالک که ما سابقاً ذکر کردیم مطیع میباشند در تجارت و صرافی صرف اوقات می نمایند و از تماس با تابع غیر دین خود شان نهایت اجتناب می ورزند و از دست غیر آب و نان نمی خورند و اشیائی که رجال غیر دینی شان مس کرده می باشند به آن دست نمی زنند.

حکومت افغانی

طرز حکومت افغانی چون حکومت استبدادی مطلق است لاکن قدری مشابیهت با حکومت مشروطه دارد زیرا بدوین مشوره رؤسای قبائل انفصال امور مهم ناممکن است این حکومت مرکب است از یک نفر پادشاه که سلطان بلاد است و وزیر که به منزله صدراعظم است و مستوفی الممالک که به منزله ناظر مالیه و دخاله حکومت افغانی است و یک کتف خزانه دار که محافظت نقود حکومت افغانیه را می نماید و یک نفر شاعسی که عرائض مردم را باو میرساند و با اجازه امیر مابین دو مدعی انفصال دعوی می نماید. و البیان که غالباً از خانه دین شاهی بوده بنام سردارها پادمی شوند جنرالها قوماندانان عساکراند بعضی از این قوماندانها از جمله سردارهای باشند و کتوالها قوماندان های امنیه میباشند

و در هر شهر یک مستوفی نائب مستوفی الممالک برای تحصیل مالیات حکومت و حواله معاشات مأمورین تحصیل کمرک و دیگر مالیات مسو وجود میباشند امیر افغان هم چو شاهان شرقی تظاهر جاه و جلال نمی کنند در دیوان حکومت که آن

رادر بارمینامند بالای قالبین های ایرانی با عیان حکومت خویش بلا امتیاز می نشینند
 يك متکای زائد در پهلوی پادشاه وجود داشته میباشد حاجب و دربان هیچ
 کس را از دربار منع نمی کند هر کس از اهالی بلا داگر چه بسیار غریب باشد حقد ارد
 که شکایت خود را بحضور پادشاه تقدیم کند و بالمشافه با آواز بلند بی
 پروا و بی حجاب عرض خود را میکند: این چنین است حالت رعیت
 با و لیان و لایات بلی بحضور امیران و سکر و الا یعنی ارد لیهای مسلح
 باشمشیرها و خنجرها آماده اجرای اوامر و نواهی ایستاده میباشند پادشاه
 و بر تخت روان می نشیند و بر حوزة های فیل سواری شوند و در دربار
 پایاد شاه خانملا خان بعنوان قاضی القضاة برای انفصال دعاوی شرعی می نشیند
 و هم چنان با هر والی يك نفر قاضی مقرر میباشد پادشاه و والیان بلکه هیچ کس
 در امور شرعی حق مداخلت ندارد و حکومت افغانی دارای قانون سیاسی نیست
 حل و عقد و انفصال قضایا و تعیین مجازات و عقاب و جریمه (جزای نقدی)
 حبس 'زدن' طرد به فکر امیر موقوف است و سایر والیان با اندازه رتبه خویش کار
 میکنند "شک نیست که این طریقها زعد و ظلم خالی نمیشد" قطعه قطعه نمودن و دست و پا
 بردن در این مملکت کمتر واقع می شود. و به قتل مجرم سیاسی امیر جهرآ اقدام کرده
 نمی تواند مگر اینکه با کابر قوم متحدان فکر باشد تا در قبیله مجرم بواسطه تعصب و فساد
 فتنه برپا نشود امیر با بزرگان خانه دان شاهی بسختی پیش می آید افعال شنیعه
 چون قتل و کور ساختن و غیره فضا ئح را برایشان اجرامیدارد زیرا که ایشان
 ناصر و مددگار و منتقمی ندارند.

ضبط اموال و امور مالی

اغلباً امیر در وقت غضب و بدگمانی اموال وزراء را ضبط می نماید و هم چنان سرداران
 حکمران در اطراف بالای ملازمین و زبردست ها این معامله را اجرا میکنند و

ارباب نروت از تجاران و زارعان نیز برین بلا مبتلا میباشند: امیر از مال
 خزانه سلطنتی آنرا دانه تصرف مینماید هیچ کس حق مخالفت و مخالفت
 ندارد چون حکومت افغانیه پابند و اجبات اداری و قوانین
 ملکی نیست که آنرا به اصلاح مملکت مجبور سازد ازین رهگذر با اهتمام راهها
 و اصلاح سرکها و ممانعت قطاع الطریق و محافظت قافلهها و نگاهداشت راهها اهتمام
 نمی ورزند حتی اگر قافله از يك شهر بدیگر شهر میرود تا وقتیکه دسته های
 عسکری مسلح به تفنگ ها و شمشیر هادر بین نباشند و آماده حرب و ضرب نگردند ممکن
 نیست از يك شهر بشهر دیگری بروند و ازین جهت تجارت درین بلاد کمترست
 در بعضی بلاد افغانی محاسب هم مقرر میباشد حکومت افغانیه بحکومت عسکری
 شباهت تامه دارد زیرا همه ارباب مناصب ملکی و علمی و همه مستخدمین از وزیر
 الی کاتب نزد مردم بنام "میرزا یاد میشوند و نام آنها از قاضی القضاة الی محرد
 در دفاتر عسکری قلم بند میباشد معاشات اینها از روی سوارانیکه در روز
 جنگ حاضر کرده می توانند معین میگردد: مثلاً برای قاضی القضاة معاش صد
 سوار معین است برو فرض است که در روز جنگ صد سوار مسلح حاضر نماید
 و حکومت بر مشایخ قریهها و قصبهها رجال جنگی حواله مینماید ملکان سپاهیان
 را از جایداد داران و زمین داران باندازه قوه ایشان فراهم مینمایند این فرامی
 اشخاص قانون معین عسکری داشته نمیشوند چون سپاهی تحت سلاح باشد شش
 رویه ماهوار بلا خورا که روزانه برای معاش میگردد و در اجرای آن گاهی
 تعطیل رو میدهد و حکومت حق دارد که در وقت جنگ از مردم قریهها باندازه
 کثرت و قلت نفوس شان پیادگان خاصه دار و سواران بنام (اویره سوار)
 بگیرد آنها در وقت محاربه مصروف کار بوده و اکثر سواران از مردم جمشیدی
 و از يك میباشد

اموال مملکت به دو قسم منقسم میگردد قسم اول مالیت که از زراعت پیشه‌گان
و فلاحین حصول میشود این رقم از قبیل زکوة شرعی است .

و قسم دوم مالیت که از دکالندان و کسبه تحصیل می‌نمایند و جریمه مجرمین
و محصول تجار که از مال وارده باسم کمرک گرفته میشود و هم در آن شامل است .
قبائل که هستانی هم وقت در نمر دوسر کشی می‌باشند تحصیل مالیات از ایشان بدون
قوة عسکری دشوار می‌باشد لهذا در وقت حصول مالیات قطعات عسکری به قبائل
اعزام میگرددند .

از جهت توالی فتنه و شورش قبائل میزابه سحیح واردات حکومت تعیین
نمیشود گمان می‌کنم از یک و نیم ملیون پوند اضافه و از یک ملیون ۲۵ لک کمتر
واردات حکومت نخواهد بود .

قبیله غلجائی در دوره ابدالی ها عوض بلجاری برای مصارف عسکری بنام سر مرده به
اندازه نفوس قبیله که به سن بلوغ رسیده باشند رقمی را به حکومت می‌پردازند .

ولایت عهد و توارث پادشاهی

در توارث پادشاهی شرط نیست که خواهمخواه بزرگترین پسران پادشاه توارث
تخت و تاج باشد پادشاه اختیار دارد که در فرزندان خودش هر یکی را سزاوار داند
و لیهب گرداند با وجود ولایت عهد و توارث حکومت مملکت از اضطرابات خالی
نمی‌ماند چون طمع و حرص در زمامداری بسیار است مفسدینیکه موقع می‌یابند از
عداخه باز نمی‌آیند معاهده دولتی در بین این حکومت و سایر حکومت دیده نمی‌شود .
این حکومت با حکومت هند بر طاووی معاهده دارد .

زبان رسمی حکومت زبان فارسی است از عادات پادشاهان است که در روزهای
عیدین با موبک شاهانه برای ادای نماز می‌برآیند .

بعد از ادای نماز فیر توپ ها و تفنگ ها بطور شادبانه میشود و سواران بصورت
پادشاه با اسب های خوب مسابقه می‌نمایند بعد ازین پادشاه در دربار می‌نشیند
و دستر خوانها هموار میشوند مردم گروه گروه برای تبریک می‌آیند .

خاتمه کتاب

(در ذکر اجمال احوال بلاد افغانیه از حیث عمرات و آب
 هوا ، زراعت ، صنعت تجارت ، معادن

مملکت افغانستان بسببکه از خط استوا خیلی دور بوده و هم مشتمل بگوهای
 بلند و دشت های پست است لذا بحیث عمومی آب و هوای آن در گرمی و سردی
 باهم اختلاف دار دو بر حسب نقاط و مواقع و تبدل مواسم و اوقات دارای تغییرات
 و تحولاتی میباشد اما آب و هوای آن از بابت یا کیزگی و صفائی خیلی صحت بخش بوده
 امراض و بایته که از فساد هوا نشئت میکنند در اینجا بسیار کم حادث میگرددند .

آبادی : شهرها و قریه جات بحاک مجموعی بیک اسلوب و غالباً از خشت
 خام بدون نقش و زینت آباد کرد شده اما شهر کابل دارای بزرگترین عمارات
 خشت پخته بوده و از چوبها معماری شده است در بعض حویلیها باغچه ها و جویچه
 ها و حوضها وجود دارد در ک های داخل شهر و بازارها کوچه های آن بدون شهر
 قندهار که فراخ و مستقیم میباشد نهایت تنگ و کوچ و بیج ساخته شده اند

مساجد جامع محکم و مزین در زمانهای قدیم در آن بلاد آباد گردیده بودند اما
 اکنون بواسطه محاربات و مهاجمات بیهم دشمنان باستانی حصه اندکی اکثر به
 خراب و ویران شده اند مگر جوامعیکه در بین اوقات انجا وجود دارد از منات
 و مضبوطیت و زیب زینت خالی میباشد .

شهرها و قصبه ها را دیوارهایی که دارای برجهای طرز قدیم میباشد احاطه نموده
 اند اما قابلیت مقاومت آلات حربی را ندارند بلکه برای دفع مهاجمات سواران
 فی الجمله سدی شده میتوانند .

بلی هر کدام از شهر هرات و کابل دارای دیوارها میباشد چنانچه شهر هرات بدیوار
 کلی طوری احاطه شده که تاثیرات ضربه های آلات ناریه را برداشته میتواند
 و شهر کابل در بین کوهها واقع در سر کوهها بر جها و استحکامات ساخته شده که بواسطه

۱۸۴

آن تا يك زمان درازی از دشمن مرافعه ممکن است .
 زراعت : زمین های افغانستان قابل اقسام مختلف کشتمندی است که از جویها
 ونهرها آبیاری میگردد لکن از کثرت فتنه ها و عدم مهارت اهالی در فنون زراعت
 نبودن پل ها و جویچه ها غالب زمین های آن خار مانده دریاها در دشت های
 ريك زار بدون فائده جریان دارد باوجود آن اهالی انجا



جاوس ۱۲۹۶

گندم ، جو ، جوار ، مشنگ ، بسا قلی ، نخود ، سبزی جات و سبزی بر گس
 وغیره چیزهاییکه قوام زندگالی شان میباشد زراعت مینمایند همچنان از کاشت
 اندکی پنبه و تنباکو تر یا ک و دیگر گیاه ها بغرض تجارت خود داری نمیکند
 و در شاندن و تربیت نمودن درخت هاما نند تاک انگور ، ناک ، زرد الو ، شفتا لو
 سیب ، بهی ، انار ، بادام ، عناب ، بسته ، قوت ، وغیره اشجار دیگر کوشش میکنند :
 اهالی هرات کرم پبله را تربیه مینمایند در جلال آبادنی شکر زراعت میشود در بعض

کوه‌های افغانیه جلغوزه، پسته، انجیر کوهی بکثرت یافت میشود بعبارة دیگر اقسام میوه‌جات به نهایت جود و تراکت در آن مملکت وجود دارد.

این بیابانیه را در کیفیت سلطنت افغانها و وضعیت جغرافیائی بلاد شان و طریق زندگی و نظام قبائل آنها ابراد نمودیم.

صنایع

صنایع در بلاد افغان نهایت کم است آنچه از پدیده‌های خود بمراث گرفته اند اجرا نموده بخوبی و بهتری آن نیز همت نمی‌کنند از آنجمله پارچه ابریشمی می‌بافند یکی از صنعت‌های ساده کشمیری در نزدشان به پتو بافی شهرت دارد در کابل از پوستهای بره پوستین می‌سازند در هر ات قالین‌ها و فرش‌های اعلی هر رنگ در هزاره برک کرک ساخته میشود. همچنان در کابل و قندهار برخی صنایع جزئی دیگر از قبیل ساختن توپ و تفنگ سیلاوه، بیش قبض، کارد، چاقو، تفنگ، شمشیر هم مشاهده میشود.

تجارت

معاملات تجاریه افغانستان غالباً به هندو بخارا و ایران منحصر است صادرات آن بهندوستان پشم و پنبه و هر نوع میوه جات است. بارها بذریعه اشتر حمل میگردد بایران برک، کرک، و پوستین‌ها قسمی از بای زار صادر میکنند. از کشمیر و امرتسر شالها از بخارا و هند پارچه‌های پشمی و نخی و سندی، چای، قند، شیشه، ظروف چینی، کساغذ، فولاد، آهن، قلعی، سیماب، تخم کرم پیله، ادویه طبعی و دیگر چیزها از ایران اقمشه و اسلحه وارد میگردد.

معادن: معادن زیادی در افغانستان وجود دارد متأسفانه اهالی آن سامان با استخراج و کار انداختن آن قدره ندارند از آنجمله معدن طلا در قندهار و معدن آهن در خوست و کرم، معدن یاقوت در کابل معدن آهن و گوگرد و یاقوت و لاچورد در بدخشان یافت میشود. برعلاوه این معادن سرزمین افغان معادن زیاد دیگری را در اغوش جبال و تل‌ها و وادی‌های خود همچنان مستور و عاطل می‌پرورد.

[نصیحت امیر عبدالرحمن افغان به ولی عهد خود]

فرزند عزیزم! پوشیده مباد آنکه من در حیات خود زمام حکومت را بتوسپردم
میدانم که این حرکت بلاشک از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است
لاکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجرا آت آن باخبر گردانم
و هم فرصتیکه مملکت را مالک و باریکه سلطنت جلوس نعمانی صاحب نجر به
و بلدیت باشی .



جلوس ۱۲۹۷ و فوات ۱۳۱۹ به عمر ۵۸ سالگی

بعلاوه مقصد اینست که مقام و رتبه ترا و ساری قبائل افغانستان دانسته از قوه
تو خائف و به بیروی ارا و افکار تو مطیع و منقاد باشند .
اکنون من اراده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برایت
بگویم یقین نمائ که بخط مشی من رفتار نمودی مملکت به امن و سلامت خواهد بود

و نیز انطور خطائی را در حکومت خود مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه
دهد و صایای من اینست :

۱: ای فرزند بر تو واجب است که بر مبادی دین شریف خود متمسک بوده
مقام اول و مهم را قبل از مشاغل و سیاست خود منصب مذهبی تعیین نموده
بواجبات مخصوص آن جداً پایبند باشی و بعبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا
نظر بعموم رعایا تقدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمائی .



جنوس ۱۳۱۹ و قات ۱۳۳۷

۲: لازم است که بفرض سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایه امنیت و آرامی در اطراف
مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمائی و باید بدانی که کامیابی و نجات بلاد بشروت
موقوف است و ثروت و نفوذ بدون زراعت و تجارت و صنعت میسر نمیشود و ترقیات
این ها به تعلیم و تریه عمومی احتیاج دارد .

فرزند من! قوم ما تا کنون در ابتدای درجیات مدنیّت میباشند و افراد شان بجانب تحصیل علوم و تنویر افکار همت و توجه نمیگمارند من از دل خواهشمندم که بغرض تاسیس مکاتب عرفانی و انتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان با سولیکه در بلاد غریبه وجود دارد اقدامات نمائیم لکن اعمال هم چه مطالب بلند بمجرد اراده در اندک زمان میسر نمیکردد زیرا این مقصد به نمو و ترقیات تدریجی محتاج است بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامه خود را باین موضوع مهم گماشته بقین نمائی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین فرایض شماسست زنهار در ملت خود حس شوق و رغبت تعلیم و تریبه را تولید نموده دروازه این مقصد و آرزوی مقدس ما را بکشائی.

۳: چون بعد از مدت قلیلی زمام مهام حکومت بتو تسلیم شدنی است آن وقت بهترین و عاقل ترین و بزرگترین و معتبرترین رجال ملت خواهی بود پس در حسن گذار و اخلاق ما مورین و منسوبین خود نهایت غور و خوس نموده با رعیت خود بلطف و محبت پدرانیه رویه کنی! تا آنها از شفقت و محبت تو به سعادت و راحت خود بقین کشند زیرا این محبت موجب بزرگی منزلت تو گردیده و قارت را با نظار آنها می افزاید. لکن با اجانب با این وضعیت و معامله پدرانیه را معمول مدار تا جسارت و بیباکی آنها اضافه تر نگردد.

۴: بر تو لازم است که کار روائی های اشخاص خود را تقدیر نمائی و هم فضیلت افراد برجسته مملکت را فراموش نکرده آنها را با عزم و خوشوقت ساخته حوصله ایشان را بیفزائی تا بخدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر اقدامات نما بند.

۵: از لحاظ و خاطر داری و رعایت سابقه برهیز نموده در غور رسی مظلوم از ظالم و باز خواست از مجرم اگر چه مجرم یسر و یاره جگر تو باشد هیچ مضایقه

نکنی زیرا باین شیوه دل‌های عموم آنها را شکار و مطیع و منقاد خود خواهی ساخت.
 ۶: اجانب را بدریافت هرگونه حقوق و امتیازات فرستاده و اگر آنها را
 بتحصیل ادنی امتیازی نایل سازی گویا بدست خود برای خرابی و بر باد
 مملکت خود تمهید می‌گذاری.

۷: طوریکه حکومت برطانیه با من تا کنون با اوضاع مسالمت کارانه و مصالحه آمیز
 پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نمال کن بهر حال نصب العین خود را
 باید با منیت و استقلال افغانستان دوخته باشی.

۸: از نخستین واجباتیکه نفس خود را بآن باید مکلف بنمائی هما نا حمایت
 مصالح رعیت باید باشد.

۹: آن موادی که بمسائل سیاسی تعلق میگیرد لازم است که در حل و فصل آن
 بهوزر و اوعوان خود اعتبار نگردد برمسائل جزوی و کلی آن شخصاً اهتمام و غور نمائی.
 ۱۰: لازم است که قوای حربی تو طوری مستعد و آماده باشد که گویا فردا
 بمیدان جنگ بک عسکر قوی را در مقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! تجارب عصری ما را خوب دانسته ساخته باید که از فرست
 استفاده نمودیقین نمائیم که قشون ما همیشه بیک بیمانه کما علی مستعد و حاضر باشد.
 سپس در اوقات سلم و راحت تزئید آلات جنگ و ذخایر حربی را فراموش
 نکنی زیرا در زمان جنگ قشون تو عندا لفرورۀ با ذوقه و ذخائر و آلات مکفیه حربی
 محتاج بوده و تهیه آن در آن زمان دشوار است.

۱۱: بر سلاطین لازم است که در تولید محبت و دلجوئی قشون کوشش کنند یعنی عساکر
 خود را چنان خیم شوق و سعادت مند نگاه دارند که نسبت به حقوق و دوستی
 آنها در موقع لزوم پشت نگردانند و بکمال شوق حیات خود را درو قایه شنوات
 ایشان از روی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند.

داسته باش که عسا کر جان عزیز خود را در مقابل مراتب و معاشره که به آنها داده میشود میفر و شند اگر در اوقات سلم با آنها در رعایه این موضوع مراعات کرده نشود بایام سختی در فروش جانهای خود شان ولو بقیمت گران تر و سنگین تر هم تمام شود با شما بخل خواهند ورزید : فرزند من بدان بیت المال حکومت ملک و مال ملت است سلطان یا امیر در یول بیت المال بدون امانت و محافظت دیگر حقی ندارد هر گاه خاکمی در مصالح شخصی خصوصی بصرف مالیکه در نژاد و امانت گذاشته شده اقدامات نماید در مقابل حقوق ملیون ها اما نت دهند که به امانت داری و صداقت و اعتماد او اعتقاد نموده اند خائن بشمار می رود .
 بر واضح است که خائن در انظار ملت هیچ قیمت و اعتبار ندارد و در نزد خداوند تعالی و خلق میغوش شناخته میشود باید که بیت المال همیشه پر و مملو باشد زیرا نسبت بنداشتن دیگر چیز ها در قلم بیت المال ضعف و ناتوانی حکومت زود تر و بیشتر ظاهر میگردد .

همچنان بر تو لازم است که در اقسام واردات و مصارف غور و خوض نموده آنچه مقدور و ممکن باشد در تزئید و تولید ثروت بیت المال و وسایل بهتری را اتخاذ نمائی تا در اوقات مناسب به تجهیز آلات حربی و وسائل سیاسی و تجاری و صنعتی و تعلیمی موفق شده بتوانی زیر اعصر و ضرورت انسان را به تمام این امور محتاج می سازد پس باین اسلوب محکم و نظام صحیح رفتار و عمل نما تا به دولت و قوت و عزت خویش در حیات موفق شده بتوانی تالیف تتمه ایلیان (۱۳۵۶) بقلم سید جمال الدین افغان در زبان عربی اتمام یافته و الحاق نصیحت نامه امیر عبدالرحمن خان بزبان عربی در وقت طبع بار اول از طرف علی یوسف کر بدلی صاحب امتیاز جریده العلم العثماني ۱۳۱۸ بعمل آمده (و کتاب را بنام امیر موصوف اهداء نموده است .)

حصه سوم

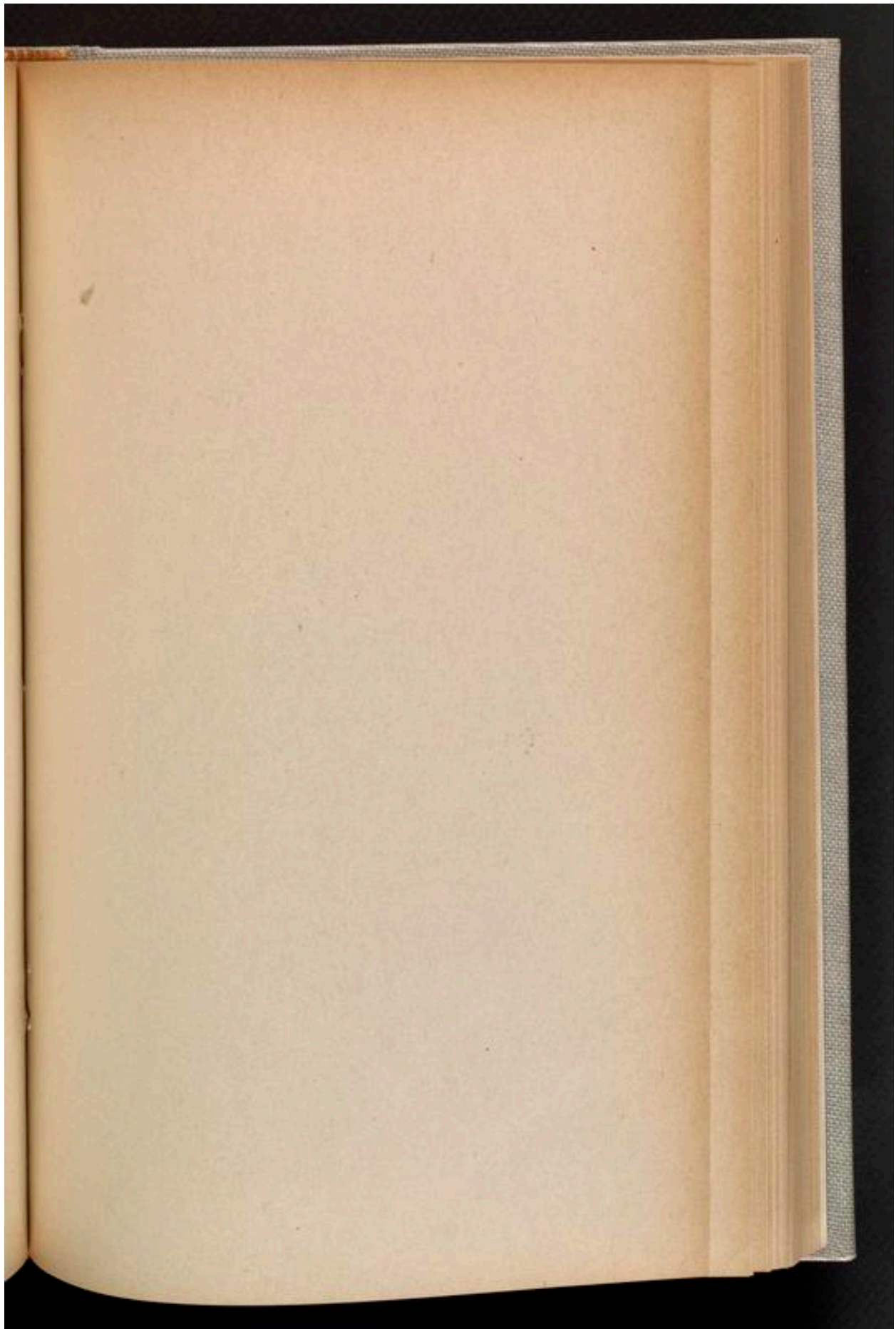
تعلیقات راجع به سید علی نرمدی

جد اعلاى

سید جمال الدین

تصنیف: محمد امین خوکیانی مدیر و صاحب امتیاز

جريدة ملی ایتس



شغل خاندان سیدعلی و مسقط الرأس او

سید جمال الدین افغان که از احفاد سیدعلی ترمذی پیر بابای بنیری است بمناسبت ترجمه کتاب وسوايح سيد جناب پير بابا ابنك ضمیمه کتاب میشود (مترجم) در ویژه حکایه می نماید که سیدعلی ترمذی میفرمود: * پدر مشفق قنبر علی نام داشت که اهل دربار مغولی اورا امیر نظر بهادر گفتندی (۱) و پدر کلان من سید احمد نور صاحب علم فضل بوده و اوقات عزیز خود را به درس و تدريس و زهد و ریاضت صرف میفرمود از متاع دنیا و ما فیها بی پروا بوده الا اینکه نظر مرحمت به این بنده معطوف میداشت و سلسله کبرویه در خاندان ما نسلأ بعد نسل از شیخ نجم الدین کبری تا این وقت جاری آمده و جدا مجد من در وقت وفات خویش بمن عاجز اجازه آن را داده دعا فرمود.

مسکن ما قندز است امیر نیمور کورگان ما عای ایشان میشد پدرم قنبر علی دربار و دربار ناری را دوست می داشت وجد امجدم زاهد گوشه نشینی بوده که اوقات عزیز خود را به مشاغل علمی و عبادات خالق می گذشتند

دوره طفولیت

در ویژه از سیدعلی نقل می کنند که در هنگام خورد سالی طبیعت من خیلی آزاده بوده از مال و متاع دنیا بی پروا می بودم بنابراین مردم دیوانه ام خیال نموده در خانه هم مرا به این لفظ خطاب میکردند.

بنابر عادت جاریه از کان خاندان ما اطفال خورد سال خاندانی ها را برای تربیه و دوستی انتخاب می نمودند مرا هیچ کس نه پسندیده و میگفتند که این دیوانه است

(۱) امیر نیمور کورگان در قرن هفتم گذشته و سید ترمذی از قرن دهم است بنابر آن همشیره زاده حقیقی امیر نیمور کورگان شده نمی تواند ممکن است از احفاد همشیره او شان باشد.

جدا مجدم (سید احمد نور) فرمودند که این دیوانه از آن من باشد من استعداد
این دیوانه را می شناسم بعد ازان عواطف پدری خود را در حق من روز افزون
مبذول می فرمودند .

دوره تحصیل ابتدائی

جدا مجدم مرا تحت مراقبت مخصوص پدری گرفته بودند و به نفس نفیس خویش
مرا درس میدادند زمانیکه شرح جامی را می خواندم عمر جد مبارک من خاتمه یافته
در وقت احتضار مرا بحضور انور خویش خواسته فرمودند که از اجزای
قران کریم تا هر اندازه که یاد داشته باشی به حضورم قرائت نما !! من سوره
ملك را به حضورشان قرائت نمودم در خاتمه آن فرمودند که دوباره بخوان سه مرتبه
بحضورشان قرائت نمودم در حق من دعا فرموده بیان کردند آن برکاتی که از آن بهمن
خداوند روزی گردانیده و با از طریق سلسله محترمه کبیر و به بها از روی ریاضت
سید از خداوند رجاء می کنم که این برکات را بشما هم ارزانی فرماید. (۱)

(۱) از روز تکبهارى در صفحه (۱۳۸۵) الی ۱۸۶ ارشاد می نگارند که شیخ علی در طریقت سلسله کبیره
شاگرد جد خود سید یوسف نوراست و او شاگرد پدر خود سید احمد نور بخش است و او شاگرد
ابو اسحاق خستانی است و او شاگرد سید علی عهدانی (که مزارش در یکمیلی می باشد) و او شاگرد
شیخ محمود فرقانی و او شاگرد علاء الدوله و او شاگرد نورالدین عبدالرحمن نسوانی و او شاگرد
شیخ احمد سرفانی و او شاگرد شیخ مجدالدین بغدادی و او شاگرد سید علی لالا (مد فون غزنین)
و او شاگرد شیخ نجم الدین کبیر (که این سلسله به او منسوب است) و او شاگرد شیخ عماد الدین
دادبوسی و او شاگرد ابوالنجیب وردی و او شاگرد امام احمد غزالی و او شاگرد ابوبکر نیاج و او
شاگرد ابوقاسم کرمانی شاگرد عثمان مغربی شاگرد ابوعلی کاتب شاگرد ابوعلی رودباری شاگرد
جید بغدادی شاگرد سری سقطی شاگرد شیخ معروف شاگرد موسی رضاء شاگرد ابوعلی شاگرد
کاه کاهای خود موسی کاظم و او شاگرد پدر خود امام جعفر صادق و او شاگرد پدر خود امام
محمد باقر و او شاگرد پدر خود (زین العابدین) و او از پدر خود امام حسین و او شاگرد
پدر خود حضرت مرتضی و او شاگرد حضرت عثمان و او شاگرد حضرت فاروق و او شاگرد حضرت
ابوبکر و او شاگرد محم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم .

وقفه تحصیل و آغاز زهد

سیدعلی میفرمود که منم خور مشفق و مربی محقق من جدا مجدم چون رخت افتاد
را ازین جهات قناتی بر بست من منفرد ماندم نه از مردم خود داری
و نه به آنها اطمینان کرده می توانستم دائم غرق تفکر می بودم و خلوت و زهد
را دوست می داشتم اما تفکر در این زهدی مربی و این تقوی بی اساس علمی موجب
گمراهی انسان می گردد مثلث که فرموده اند .

خیالات نادان خلوت نشین بهم بر بر زند عاقبت کفر و دین

فتح هند و نقل سیدعلی از قندوز به هند

ز ما نیکه محمد هما یون یا د شاه را خدا و ند متعال فتح کشور هند روزی
کردا نید پسر مشقم را تیمنا و تبر کاً با خود سه هندوستان برد پدر محترم
مرا لباس درباری پوشانیده با خود به دربار پادشاهی حاضر میکرد لیکن در وجود
من استعداد حیات بر تکلف دربار و آداب حضوری وجود نداشت .
در مواقع لازمه لباس درباری را کشیده به صحبت علماء داخل
می شدم و تحصیل علم می کردم .

تحصیل و طریقت در هند

روزی از روزها با ملا زمان خویش به مزار منور شیخ شرف الدین پانی
پتی رفتم ملازمان خود را بیرون احاطه مزار استاده کرده منفرداً داخل احاطه
مزار گردیدم همانجا خدا و ند متعال در فکر من این مفکوره را الهام نمود که
از این جاء و جلال مادی صرف نظر نموده اوقات خود را به تحصیل علم صرف
نمایم فی الحال به عملی نمودن آن اقدام کرده از دروازه دیگر مزار برآمدم
و در نجس مربی میکشتم پدر مشقم نیز در جستجوی من بود و مرا پیدا کرده

نصائح پدرانه فرموده و ترغیبات دلربائی به من دادند اما به دل من اثر نمی کرد اخیراً
برای مصارف سفر تقویدی به من مرحمت فرمودند عرض نمودم گاهای پدرمهربان
دل از مال دنیوی سیرگشته یول را نمیگرم اما آرزوی دعا دارم که به فرزند خویش
مرحمت فرمائی تا به تحصیل علم کامیاب شوم.

تحصیل علم نزد شیخ سیلونه

در نواحی مائکپور به حلقه درس جناب شیخ سیلونه که مدرس و محقق بوده داخل
شده کافیه را تکرار آووقابه و هدایه کتب (فقه) را از جناب ایشان تحصیل کردم تنها
پدر عزیزم بدر بارعلاقه داشت ابا و آجداد تاجد اعجم (سید احمد نور) مصروف علم
فصل و زهد و ریاضت بودند مرا نیز پدر کلانم بر جاده علم و زهد تریه میفرمودند و میل
طبیعی من نیز به این امر اضافه تر بوده پس سخنان استاد محترم خود را گوش میدادم
و هر کلمه که از زبان او شان بیرون میشد بدلم اثر میکرد و هر کرداری که از جناب
ایشان میدیدم مرا بسوی خود جذب می نمود اخیراً عرض نمودم که مرا اذن
طریقت فرمایند فرمودند که این بارگران را بر داشتن و آداب آن را محافظه کردن
یک امر سرسری ندانید در این جاده پرخطر خود سری را گنجایش نیست.

این امر مهم از مشکوٰۃ بنوی سینه بسینه اقتباس شده به اهل آن انتقال یافته اما
در این هنگام بسی از زنادقه و ملاحظه در لباس مشیخت داخل شده فرش بدعت را
هموار نموده بر بو ریای الحاد نشسته بسوی گمراهی و ضلالت مردم را سوق
مینماید از چنین مسالو سان مکار و گمراهان غدار خود داری باید نمود
مثلیکه فرموده اند.

مکن با سوفیان خام باری	که باشد کار خامان خام کسای
طریق بخته کساری را ندانند	به خامی میوه باغت فشانند
زاصل خویش آن میوه بریده	بماند تا قیامت نار سبیده

ز کار خام کس سودی ندارد چو حلوا خام باشد علت آزد

ایضاً

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
این عالم با عمل و این زاهد با معرفت چون شوق مرا اضافه تر می دید میفرمود که
از جانب مریم برای من اجازه نیست که کسی را اذن بدهم لهذا مرا معذور پنداشته
صرف تعارف مرا بحق مرا خویش امدادی تصور نمائید و بسوی اهل این کار گزائید.

شیخ سالار رومی

شیخ سالار رومی برادر طریقت و پیر من است * شیخ بهاء الدین صامت * که
مری می او حضرت سالار رومی بوده شما را بحضور او شان معرفی می نمایم مرا
بحضور ایشان در مقام اجمیر بایمان حسب و نسب من و سفارش مشفقانه استادان معرفی
گردانیدند.

و قتی که حضرت سالار رومی حسب و نسب مرا بر سیدند و از احوال من آگاه شدند
فرمودند که ای سید! سادات سنی لائق مخدومیت اندنه خادمیت اما این امر از راه
خدمت و ریاضت حاصل میشود پس به ذمه من خدمت مصلائی خود را تعیین فرمودند
من این خدمت را به کمال اخلاص انجام می دادم زما نیکه خلوص و صداقت مرا
مشاهده فرمودند به تحصیل تصوف گما شتند و قنأً فوقنأً شرح بعض نکات تصوف را
برایم توضیح می نمودند و مشکلات را بصورت خوبی حل میفرمودند لحظه از لحظات
فراق از مریبی خود را گوارا نمی دادم اخیراً مرا به طریقت امر فرمودند.

دوره طریقت

طریقت دارای دوره های سه گانه است دوره شهرت دوره کشف و کرامت
دوره رضای محض الله تعالی.

کسا نیکه به دوره اول و دوم قناعت کر دند و این امر را معراج خود دانستند
لائق حصول رضا خداوندی نمی باشند .

دوره اول من آغاز شده و مرجع خاص و عام گردیدم .

حاجی سیف الله و ملک گدای گنگیا نری

بعضی مردم از من ازادمنندی را در متابعت شریعت غراء که مرتبه اول تصوف است
آرزوی نمودند مثل حاجی سیف الله و ملک گدای گنگیا نری که همایون پادشاه او را
با خود از سرحد به هندوستان آورده بود اخیراً از این شهرت و علاقه مندی مردم
به ستوه آمده به شیخ خود شکوه بردم که این مردم مرا به عبادت نمی گذارند

اقامت گجرات و توصیف شیخ

حضرت شیخ را خداوند فراست کامل روزی گردانیده بود مرا توصیف فرمودند
که بسوی کوهستان بروید خودم از حضورشان رخصت گرفته به اراده رفتن بسوی
کشمیر روان شدم و قتیکه به یک دهی از مناط گجرات نوبی رسیدم کیلاس نامی
که جهت دیدن من متصل در مردم آوازه افکنده و می گفت آن شخصی را که من
در خواب دیده امی گفتم که به این راه خواهد آمد و پیشوای مردم خواهد شد همین
شخص نو وارد است من به این دعوی از او گواهی خواستم تا بدانم که این خواب
را قبل از ورود من به حضور کدام شخصی بیان کرده است یا حالا میگوید جمعی
از حاضرین به صدق مقال او گواهی دادند حتی این را نیز گفتند که از حلیه شما نیز
برای ماییمات کرده و از خال پیشانی شما هم ذکر نموده بود و اینک بوجود
شما آن خواب کاملاً تطبیق می نماید

در وقت شکست همایون از شیر شاه ملاقات سید علی با پدر

هجوم مردم بطرف من زیاد شد مدتی آنجا اقامت نمودم تا که همایون پادشاه از شیر

شاه افغان شکست خورده بالشر شکست یافته که در تصرف داشت رو بکابل روان بود در این جمله پدر من نیز شامل بوده و در کجرات با او ملاقی شدم به آغوش شفقت گرفته مرا حم زبانی نموده فرمودند که از من سهوی سرزده بود اما جاده آباء واجداد را که علم و ریاضت است شما محافظه نموده اید.

هدیه پدر

پدرم در وقت رخصتی دو همبانی یکی از طلا و دیگری از نقره بیستم گذاشته فرمودند که این را به مصرف برسان عرض نمودم ای پدر مهربان به مال حاجت ندارم فرمودند اندر کرده ام تا بر فقراء صرف نمائی ناچار شده به خادم اشاره کردم که آنرا بردارد و با یکدیگر وداع نمودیم.

سید مصطفی فرزند ارشد سید علی بنیری میفرمود که بعد از بارت شیخ شرف الدین پانی پتی پدر محترم با جدامجد ملاقات نکرده بودند و این اولین ملاقات آنها بود او شان میفرمودند بعد از آنکه از مزار جناب شیخ شرف الدین برآمدند اسب و اسلحه را بدست بقالی به حضور پدر خویش تقدیم نمودند گویا پس از فراق این اولین ملاقات آنها دانسته میشد.

پینتو در عسکر افغانان هند

سید علی میفرماید که دلم از بار گران تصوف کمزور شده تاب تحمل آنرا برداشته نمی توانستم باراده ملاقات مربی خود سالار رومی از کجرات عازم اجمبر گردیدم تا خود را ازین بار طاقت فرسایر هانم چند روز سفر می نمودم و در عرض راه بالشر شیر شاه افغان که تعاقب هما یون پادشاه را میکردند برخوردیم در افغانها درشتی مزاج و بی علمی از دیگر اقوام اضافه تر است لهذا کسانیکه در فارسی گفتگو میکردند و شازادشمن خود میدانستند از همین جهت سواران شیر شاه

در خصوص قتل من باهم مشوره می نمودند و من به قضاء الهی راضی بودم اخیراً
از من پرسیدند که از مال دنیا چیزی داری گفتیم دو همیانی طلا و نقره دارم گفتند
بده از آن ما ست خادم را اشاره کردم و به ایشان تسلیم نمود.

وفات شیخ سالار رومی

از قضاء خداوند قبل از رسیدن من به اجمیر حضرت شیخ از این دنیا
رحلت فرموده بودند همینکه به دولت خانه شان رسیدیم پسر ارشد او شان شیخ
حسین در مراقبه بوده چینیکسر خود را از مراقبه بالا کردند مرادیده فرمودند:
پدرم در حال به من بیان کرد که من دوچین داشتم یکی را به شخص نو وارد بسیار
ودومی را پارچه پارچه کرده بر اراد تمندالم تقسیم کن فوری هر دو را خواسته
ملا حظه نمود که یکی از آن دو چین نام من نوشته بود فوراً در بر م نمودند
و چندی آنجا اقامت نمودم.

عزیمت قندز

بعد از چند روز مخدوم زادم فرمودند: و صیت حضرت پدربزرگوارم در حق شما
آنست که در کوهستان اقامت نمائید حالا اختیار بشماست که بکدام یک از کوهستانات
اقامت می نمائید یا اینکه به وطن خود مراجعت می فرمائید و بر اوطن خود شما هم
کوهستان است. من به این اراده رفته بودم که این بار گران را از دوش خود بیندارم لیکن
اضافه تر سنگین شد به اراده وطن خود از آنجا عزیمت نمودم

اقامت در قوم گگیازی دو ابه هشتنفر

هنکامیکه به پشاور رسیدم حاجی سیف الله و ملک گدای گگیازی آنجا با من
ملاقه شدند بعد از سلام و ملاقات نسبت به ارادتمندی سابقه که در اجمیر با من
پیدا کرده بودند عرض کردند که وطن ما قریب است برای چند روز به همراه ما تشریف

ببرید تا آل و اولاد اطفال و وطن داران ما از صحبت و مواعظ شما بندگان بدست آرند
 و از بدعت هنادست بردار شوند دعوت ایشان را قبول نموده یا آنها به علاقه
 « دوا به » رقت بسیاری از اهالی آنجا اجازه طریقت گرفتند و خلایق زیادی
 بند و موعظت شنیدند و از بدعت هارو کردن گشته براه راست سائق شدند و تازهائی
 به آن راه روان بودند لیکن در این روزها دوباره بطرف بدعت ها مائل شده اند
 عادت افغانهاست که سخن را در موضوع خیر و شر گوش می نهند اما سخن های خیر را
 بایندی کمتر می نمایند زیرا بی علمی در افغانها بسیار زیاد است اکثر افغانه
 این آوان از شنیدن سخن های خیر گریزان می باشند و به شنیدن سخن های شر
 بسیار مائل هستند
 موجب این امر طوری که دیده می شود کثرت فساد عناد در ایشان است و تاحدی
 این مسئله عمومیت گرفته است که بند و نصحت و پابندی شریعت مطهر در آنها
 خیلی دشوار میباشد .

عزیمت بوطن و معاودت به یوسف زئی

بعد از یکسال که در دوا به اقامت کردم اراده رفتم بوطن خود قندرز نمودم اما
 دوستان و مخلصان گگیانر رفتم را به بهانه مانع آمده عرض کردند که در علاقه
 یوسف زئی دو ملحد پیدا شده که از راه راست محمدی منحرف گشته و شهرت
 زیادی را حاصل کرده اند یکی پیر طیب نام دارد که از قبیله افغانه غلغای است و دوم
 بیرولی نام دارد نژاداً افغان برخی است و اکثر اهالی یوسف زئی را از راه مستقیم
 شرع انور گشتانده منحرف ساخته می روند .

مسلك پیر طیب و پیر ولی

بیرولی و پیر طیب مذکور سرود را خلال دانسته دائم آنرا می شنوند مرد وزن
 خورد و کلان را به دور خود فراهم نموده سخن های بیهوده و خارج از شرع انور

می گویند و از حدود شریعت با اندازه دوری جسته اند که بیرون دعوی خدائی دارد (نعوذ بالله منها) سزاوار است که بآن حدود تشریف از زانی داشته عوام آنها را از کفر و ضلالت ایشان نجات بخشید هنگامیکه از خرابی دین محمدی شنیدم عزم رفتن را به آن سرزمین بر خود واجب دانسته عزیمت نمودم.

اخلاق و عادات یوسف زئی

وقتی که به آن علاقه رسیدم دیدم که مردم ساده لوح اند و جوانان ایشان از پیران ایشان در دیانت استوار تر اند - و زنان این مردم از مردان ایشان در اسلام قائم تر و اطفال ایشان در عین خورد سالی دین طلب و دیانت پسند می باشند خدا متکبران و غلامان ایشان از امور نامشروع روگردان هستند.

اسباب بی‌عالی

لیکن مدرسه علم و علماء بر هیز کار ندارند لهذا تمام این مردم بی‌علم اند و از سبب کثرت شیخان باطل و پیران بی حاصل که ایشان را براه مخالف شرع دعوت می نمودند برخی پیرو ایشان شده و بدعت های بسیاری را بنام دیانت قبول کرده بودند و مسلمانان ضعیف الاعتقاد را اغلباً به جاده گمراهی سوق داده بودند.

عادت افغانها در خصوص روحانیون

از اصول افغانها است که در هنگام پیداشدن يك شخص نوی که از جمله علماء باسلحاء یا مشائخ یا زهاد باشد به مجرد شنیدن ورود این چنین رجال بر او کرد می آیند و گروه گروه به صحبت او می رسند تا چیزی بشنوند.

امتیاز شخص صحیح از فاسد

افغانها فقط شائق شنیدن بند و نصیحت اند نه از عمل یعنی گفتار پسند می باشند

و از کردار غافل اند و عوام ایشان از جهت بی علمی فرق شخص مسیح و فاسد را کرده نمی توانند اهل حق را از اهل باطل جدا نکرده اقتدار علمی ایشان آنقدر نیست تا شخص نووارد را بشناسند که بر جاده حق استوار است یا از راه صحیح گمراه گردیده مکررانا بیان و ارباب ذکاوت ایشان اهل حق و اهل باطل را به خوبی امتیاز داده می توانند.

دخول در ولایت یوسف زئی و تبلیغ علم و معارف

بنا بر گفتار فوق اول اول در ولایت ایشان داخل شدم و تا علاقه (سوم) رفتم مردم اطراف و جوانب گروه گروه به صحبت من میرسیدند و مواعظ می شنیدند در امور دینی با اندازه که معلومات داشتم برای ایشان بیان میکردم و ایشان را می گفتم که در راه علم و عرفان هر قدر که میتوانید کوشش خود را بکار اندازید و به شرع انور مستقیم و یابند باشید از صحبت اهل هوا و اهل بدعت خود را نگاهدارید هر چه مظاهر را دوام دادم عندالموقع بیانات می نمودم چون ایشان دین طلب و حق جوی بودند بدل ایشان اثر میکرد به پند های من گوش می دادند از اهل هوا و اهل بدعت بیزار می نمودند حتی که بدعت ها و سلاطین ها به فحوائی (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) محو شد.

مناظره با پیران مبتدع

بعد از آن که اهالی قدری دانسته شدند عزم مناظره با آن دو پیر مبتدع کردم تا اثبات مذهب سنت و الجماعه و رد مذهب هوا و بدعت را در مناظره ایشان بنمایم و عوام زمانه را از راه باطل آنها باخبر گردانم.

بیرولی

بیرولی بر یکی هیچ وقت با من رو برو نمیشد تا مناظره به عمل آید.

بیر طیب

بیر طیب غلجائی چون از ساکنین هند بوده عمین که از اراده من خیر شد
شباشب بسوی هزاره گریخت زیرا (خفاش) طاقت دیدن نور آفتاب را ندارد
و شب می پرد و ازان جهت (شب پره) نامیده شد این خفاش هم طاقت دیدار
نور حق را نداشت که شبانه فرار شد الحق به این عمل او سزا وار بود.

در افعالها پیرانی پیدا میشوند که سخن های جن را می شنوند و بنام غیب
گویی خود آرا شهرت می دهند و ایشان نمیدانند که این چنین اعمال موجب
کفر است زیرا غیب ذاتی خاصه ذات باری تعالی است (لایعلم الغیب الا الله).
بیر طیب چون میدانست که خودم از قندوز می باشم و اراده وطن دارم در مردم او از
انداخت که (سید علی) را از این ولایت کشیدم و به قندوز انداختم (نعمذبالله
من هذا الکفر الصریح) دوستان و رفقاء من به اثر این دعوی او عذروالحاج بسیاری
نموده عرض کردند که تا یک سال عزم قندوز را فسخ کرده در این ولا توقف
فرمائید تا دعوی بیرطیب به دروغ انجا مد و شفاء این قوم به این گفته او
از جاده حق منحرف نشوند من هم مشوره ایشان را قبول نموده عزم رفتن وطن
را فسخ نموده در آن ولا توقف نمودم.

تا اهل واقامت

از اصول جاریه افغانها است که کدام عالم یا صالحی که از قبیله
ایشان نباشد او را به بسندند ا کابر و کلا تران ایشان بدون مهر معجل
خواهر یا دختر خود را به نسکاح او میدهند برای اینکه دلبستگی آن
عالم و صالح با او شان زیاد گردد در وطن شان سکونت اختیار نمائند
و از صحبت او فیض گیرند بنابراین عادت جاریه به ملک دولت ملی زنی که از قبیله

بارکشاہ زئی این طائفہ است خواہر خود (بی بی مریم) را بہ نکاح من داد
خودم ہر چند از پابندی عیال داری خود داری می نمودم زیرا این علائق
برای ارباب شغل امور ناموافق تولید می نماید لیکن مراعات دل یک مسلمان
ہم از لوازم بود از مروت دور است کہ یک مسلمان را از خود آزرده سازد تا چار
قبول نمودم در این وقت فہمیدم کہ اشارہ مرشد من شیخ سالار رومی (رح) بہ
این علاقہ بودہ کہ توقف نماید و مراد از کوهستانی کہ مرا توسیہ اقامت مبرمود
عمین اما کن است فرزندان و دخترانم در این ولا قولد یا قندند اخیراً ارادہ کردم
کہ بہ وطن ما لوف خود رفته ز بارت و لدین را بجا آرم و بہ لقاء ایشان خود
را مشرف گردانم

مراجعت بہ قند ز

آل و عیال را در یوسف زئی گذاشته تنها بہ قندوز رفتہ پدر بزرگوارم
رحل اقامت را از بن دار تا بائسدار برکنندہ بسود اما بخدمت والدہ عمیقہ
خویش مشرف شدم بعد از چندی والدہ ام از گذارشات عمر گذشتہ پرسیدند
عرض کردم کہ در علاقہ یوسف زئی عیالدار گردیدہ ام
از روی شفقت و مہر بانی کاملہ حضرت والدہ ام فی الحال تہیہ سفر مرا
نمودہ امر فرمودند کہ ای فرزند حالاً برویند و اگر بتوانند آل
و عیال را با خود گرفته بیارید و اگر میسر نشود من حق خود را بتو بخشیدہ ام
ہمانجا سکوت اختیار نما کہ حق او شان بذمہ ما نماند

آو وطن در یوسف زئی

بہ اجازت مادر مہر بانم در یوسف زئی توقف اختیار نمودم و تمام مردم
را بہ راہ حق ترغیب می دادم و ایشان دائمی بہ طریق حق روان بودند تا زمانیکہ
بیر تار یک ملعون و جمال الدین کلال نادان در این ولا پیدا شدند و برخی

از اهالی بدعت این طاعینان از دین محمدی اعراض نموده بیرونی ایشان را اختیار نمودند
 و از جهت شومیت ایشان خداوند این طائفه را به غضب اکبر شاه مغولی گرفتار نمود
 اکثر اهالی به تاراج رفتند و مملکت از دست شان بیرون شد حضرت فرموده که
 هر قومیکه رفس و بدعت در ایشان رائج گردد مملکت ایشان به قهر فرما نقرهای
 جا بر گرفتار میشود.

دوره اصلاحات

در ویزه مینگارد: شیخ ما عادت داشت که در اطراف و جوانب این علاقه
 (یوسف زائی) برای امر معروف دوره ها میفرمود. جائیکه کدام مبتدع پیدا
 میشد برای حصول رضای خداوند تعالی نه برای وصول به عز و جاه با او
 مناظره میفرمود تا که او را ملزم میساخت و در عوام و خواص به او از بلند اعلان
 الزام او را ابلاغ میداشت و میفرمود که از متابعت این مبتدع دست برداشته
 دائما خود را از او تنگه دارید تا هلاک ابدی شما متوجه نگردد.

نفوذ و اثر سید علی ترمزی در آن ولا

در ویزه میگوید: افغانهای آن زمان عادت داشتند که کدام شیخ یا عالم نوبی
 اگر در علاقه ایشان ظهور می نمود تا زمانیکه از نظر شیخ ما (سید علی ترمزی)
 یا خود این فقیر (درویزه) آرا نمیکندشانند اقوال و اعمال او را اعتبار نمیدادند
 رؤسای قوم فراهم میشدند و آن عالم یا شیخ نوبی را باها مواجهه می نمودند تا
 با او جهت اظهار حقیقت مناظره نمائیم.

مناظره سید علی ترمزی با عمر و چالاک

شیخ عمر و پیر چالاک دو برادر پیشوا بان خنک بودند و به این ولا آمدند

اهالی یوسف زائی با هم مفاهم کردند تا ایشان را با عار و بر و سازند شیخ مادانست که این پیران جاهل از زوی استناد علمی بحث نخواهند نمود لذا کاغذ پاره را بدستاری بیجانیده و یکی از تعلقداران خود داده امر نمود در هنگامیکه بشما اشاره شد آن ترا در بین مجلس بگذارید. زمانیکه مجلس تشکیل یافت و ما مقابل همدیگر نشستیم شیخ ما از آن پیران جاهل استفسار مسائل علمی را مناسب ندانسته بخاموشی انتظار کشیدند ساعتی بعد پیر چالاک بوئیره دروغ گویان و جن گرفته گان به دوزخ اتو نشسته گفت: « امر وز از آسمان هفتم بلائی فرود آمده که يك سر آن در مشرق است و سر دیگر آن بمغرب. آیا شما از این واقعه خیر دارید؟ » شیخ ما از گمراهی و بیعقلی او تبسم نموده فرمود که نه آمده و نه دیده‌اید. در این وقت به تعلق دار خود اشاره نمود که دستار بیجانده را در مجلس بگذار. از چالاک پرسید: از « زمین تا آسمان اول پنجمصد ساله راه است و قطر آسمان اول هم همین قدر میباشد باین حساب تا آسمان هفتم هفت هزار ساله راه میباشد در صورتیکه چشم شما در مسافت هفت هزار ساله راه کار کرده میتواند پس بگوئید که در میان این چه چیز است؟ » گفت: « هیوه از میوه های دنیاست » شیخ ما فرمود تا بکشایند. حضار یار چه کاغذی را ملاحظه نمودند. آن جاهل گمراه بهر دو جهان خجل گردید.

مناظره سید علی بنیری با بایزید انصاری

در ویژه میگوید اگر شیخ مادرین و لاتشر بف نمیداشت معلوم نبود که آیا کسی از بین مردم مسلمان باقی میماند بانه زیرا بایزید انصاری ملحد بحدی ترقی نموده بود و به اندازه در دلائل عقلی مهارت داشت که عالمی از علمای زمانه با او تابه آخر مباحثه نموده نمیتوانست - شیخ ما به اراده مناظره او بایک جمیت اهالی سوی هشتغر روان شده و در آنجا با او مقابل شد این مرتد شکوه آغاز نموده

گفت که در علاقه شما مبتدعان و گمراهان بسیار است مثل پیر بهلوان و پیر طیب و پیر ولی و امثالهم . تا زمانیکه ایشان را هلاک ننمود ما بد توجه شما بسوی من سزاوار نیست شیخ ما فرمود : هلاک سوری و ظاهری و طیفه حکومت اسلامیت است که درین ولا وجود ندارد . و هلاک باطنی و معنوی و طیفه علماست معنأً و شاراً هلاک گردانیده و در اهالی فساد و عناد ایشان را شهرت داده ام تا اهل دین و اهل دیانت دامن خود را از ایشان بچینند اگر شما هم بفساد خود قائل میباشید من قبول دارم که بر کردم زیرا حق اعدام سوری شما از وظایف من نیست . عناد و فساد شما را در اهالی ابلاغ خواهم نمود مثلیکه عادت اهل هوا و اهل بدعت بوده گاهی بنرمی و گاهی بد رشتی و دشمنی بیش می آیند این ملحد بهمان اصول بهزیان گفتن شروع کرد سخنان فساد و عناد را به اوضاع الحاد و اتحاد شروع کرد . من (درو یزه) بتوجه شیخ خویش و لطف و مراحم خداوندی تا حدی با او سؤال و جواب نمودم که این ملحد و حضار متحیر ماندند و آن ملحد به عجز خود معترف گشته در بین اهالی رسوا گردید لیکن از سعادت نصیبی نداشت هوای نفسانی بر او غالب آمده و اغوای شیطانی بر او مسلط گشته تا آخر نائب نکشت .

مناظره دوم

چندی بعد خودم با سیادت مآب سید هارون به مناظره آن ملحد حاضر شدیم در خصوص انکاری که از حقیقت شفاعت داشت به دلائل عقلی و نقلی او را شرمسار نمودم

مناظره سوم

بار سوم باز مسلمانان یوسف زائی را با خود متفق ساخته عقب این ملحد روان شدیم مگر آن ملحد چون از خجالت میترسید حاضر نشد شیخ ما هدایت داده بود که این بدین خود را و پیر روان خود را بر تبه منصور به حلاج موافق میداند پس این شعر

حلاج را که نوشته ام باویش نهاد ساخته و حل آن را از او پرسیدم .
 ولدت امی اباهاو ز ا من عجبا نی انا طفل صغیر فی حجور مر شعاعی
 چون این شعر از نظر او گذشت به اندازه مرعوب شد که از خواندن آن فروماند مقصد
 این کلام را ندانست . علاوه بر این شیخ ما فرموده بود اگر طلب کرامت می نماید
 عندالضرورة اظهار آن از واجبات است دست خود را بیرون کرده بهمانشان دهد
 اگر قطع شده بزمین افتاد از حق منکر نکرده چون این ملحد از تصرفات اولیاء
 باخبر بود از این مظاهرات معانعت نموده خجل گردید . در این وقت استاد محترم ما
 مشهور به ملاز لکی یابینی حضور داشتند مثل من او نیز او را بیر ناریک خواندند .

مقوله ها

سنی بودن سید و سخی بودن ملا و نماز گذاری قلندر . سیدعلی بنیری هر سال
 از اده دت کردن بوطن اصلی داشت لیکن نصیب او بود در خاک بنیر مدفون گردد .
 در سال ۹۹۱ در آن ولوفات یافت و مزار ایشان در بنیر وجود دارد در اسم سامی
 شان در قبائل افغانها به "بیر بابا" معروف است .

درویزه میگوید زمانی که استاد محترم مرا به اراده بیعت کردن بحضور جناب
 سیدعلی بنیری حاضر فرمود ایشان از سوانح روزگار من پرسیدند استاد محترم
 فرمود : از طفولیت شوق زهد و ریاضت داشت و در زمانه تحصیل نیز به آن پایبند
 بود از غیب گوئیهایی که مینمودم مردم باو شان عرض نمود جناب ایشان تبسم نموده
 فرمودند : پیر افغانها چنان میباشد لیکن رفتار خوب نموده عبادت آنست که موافق
 فرموده خدا و رسول باشد زیادت و قلت در اوصاف و کمیت عبارت بدعت و باعت
 و نارضائی ایشان است از خداوند خواستقام تا شمارا براه شریعت مستقیم ندارد .
 میفرمودند موی گرفتن اطفال و زنها را پیران افغانها رواج داده است و برای بیعت
 اهلیت بلندتر از این بکار است . مرید شدن تا اهلان موجب الحاد ایشان است

شیخ دائماً می فرمودند که سه چیز از عجایب دنیاست و آنها عبارت اند :

سنی بودن سید ، سخی بون ملا و نماز گذاری قلندر .

در ویژه نکر هاری ارشاد الطالین را حسب درخواست پسرش تالیف نموده و در آن می نگارد مسائلی را که از جناب میان سید علی ترمذی شنیده ام و از مطالعات و تحصیل خود بیاد دارم در ادب طریقت بیان می نمایم در همین کتاب می نگارد که باری حضرت شیخ ما در نهری وضو گرفته دانه به پای مبارک او شان بر آمده بود من آن دانه را فشار دادم حضرت فرمود که وضوء شکست عرض نمودم نه خیر زیرا فساد طبعاً خارج شده بود بسوی جوی روان شد تا وضوء را تجدید نماید چون وضوء نشکسته بود پس مراجعت نمود . بار سوم بسوی جوی به این اراده رفت در حین تفکر پس گشت اخیراً گفت که بهتر است دو رکعت نماز را بخوانم بعد از آن وضوء تجدید نمایم زیرا (اداء الوضوء علی الوضوء نور) وقتی که بیک وضوء عبادت نموده باز وضوء دیگر بنماید . گویا عبادت جدیدی نموده است .

و در همین کتاب آورده است که روزی حضرت شیخ از مسجد سوی خانه تشریف می برد سر راه دو گاو مست را دید که با هم جنگ دارند میان مصطفی پسرش کوشید تا جنگ آنها را دفع نماید چون کوجه تنگ بوده توانست شاخ گاو به رخسار مبارک حضرت شیخ رسید چشمش زخمی شد چون به خانه تشریف برد به جناب میان مصطفی فرمود که امشب من نهجدر انخوانده بودم این از همان غفلت بود که برایم رسید . و هم در این کتاب تحریر داشته که روزی حضرت شیخ سراز مراقبه برداشته فرمود بعضی کسان را بعضاً حالت منصور دست میدهد و باز بمراقبه رفت خواستم در جنب سیر آن ملکوت را بینم در حال سر بالا کرد و اعراض بنمود که در دیده هیچ نیست و این حاصل نمیشود مگر به نفی وجود و نفی وجود حاصل نشود مگر به چهار سیر و این چهار سیر تعلق به هفت قدم دارد و این همه تعلق به جذب الهی دارد و اگر جذب در رسید و او را از خود

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**